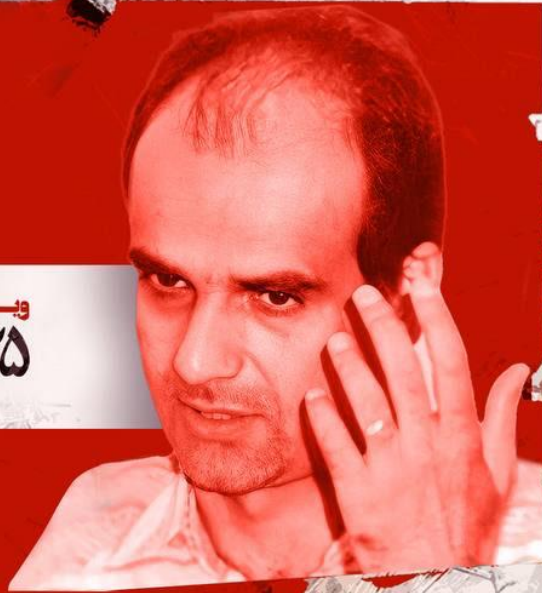


بیان آزاد/۱۳

نشر اینترنتی ویژه‌نامه‌های کانون نویسندگان ایران، آذر ۱۴۰۲

ویژه‌ی
۲۵ سال دادخواهی



کانون نویسندگان ایران

سر آغاز

۲۵ سال دادخواهی!

از آن روزهای آغازین آذر، روزهای ترور و وحشت، ۲۵ سال می‌گذرد. بیست‌وپنج سال گذشته است از هنگامی که خبر آمد داریوش فروهر و پروانه اسکندری در خانه‌ی خود میان شهر تهران کاردآجین شده‌اند ... خبر آمد که پیکر بی‌جان محمد مختاری، شاعر، در بیابانی از منطقه آمین‌آباد پیدا شده ... خبر آمد کالبد بی‌جان محمدجعفر پوینده، نویسنده، کنار پلی در بادامک رها شده ... خبر پشت خبر موجی از نگرانی و وحشت را در جامعه جاری کرد. جامعه‌ای که ندیده‌ی خون و مرگ نبود، وارونه، در همین تاریخ اخیر از سال ۱۳۵۷ در جریان انقلاب بارها مرگ را در عرصه‌ای فراخ از میدان ژاله در تهران تا سینما رکس در آبادان و قیام بهمن و به دنبال‌اش کردستان و ترکمن‌صحرا و دهه‌ی ۶۰ با اعدام‌ها و جنگ و سپس شورش تهی‌دستان مشهد و اسلام‌شهر تهران و مرگ‌های ناگهانی و مشکوک این و آن چهره‌ی ادبی و سیاسی تا میانه‌ی دهه‌ی هفتاد ... نه، این جامعه، این مردم دهه‌ها بود که به‌ناچار کنار خون و مرگ زندگی کرده بودند و آن را می‌شناختند. با این همه در آذر ۷۷ و در جریان انتشار خبرهای ربودن و کشتن دچار شوک شدند. آمران و عاملان حرفه‌ای قتل‌ها همین را می‌خواستند و به همین منظور بی‌رحمی و توحش را جلوه‌گرانه به نمایش گذاشته بودند؛ در زمانی کوتاه و پی در پی. آخر جز این چگونه می‌شد مردمی را که کنار مرگ زیسته بودند به وحشت انداخت؟ کشته‌شدگان جنگاورانی مسلح نبودند و نه چریک‌هایی مخفی. شهروندان عیان و علنی جامعه بودند: زن و مردی سال‌خورده ... شاعری با چند قطعه کوپن در جیب ... نویسنده‌ای محبوب ... و همین ترکیب و موقعیت، شناخت و شقاوت را بیش‌تر به نمایش گذاشته بود. ذهن‌ها به عقب بازگشت و به قتل‌ها و مرگ‌های مشکوک معنا بخشید. جسم بی‌جان مجید شریف در همان روزها پیدا شد؛ سه ماه پیش‌تر شاعر کرمانی حمید حاجی‌زاده و کودک ۹ ساله‌اش در خانه‌شان کاردآجین شده بودند؛ چندی قبل‌تر علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، احمد میرعلایی، غفار حسینی، احمد تفضلی، ابراهیم زال‌زاده، ... به مرگی مشکوک جان سپرده بودند. با قتل‌های سیاسی آذر ۷۷ شک جای خود را به یقین داد: زنجیره‌ای از قتل. به همین نام نیز معروف شد: قتل‌های زنجیره‌ای! قتل‌هایی که سابقه‌ی آن به اواخر دهه‌ی شصت و آغاز دهه‌ی هفتاد بازمی‌گشت و هرازگاهی به دست ماموران نهاد امنیتی در داخل و خارج کشور به اجرا درمی‌آمد.

قصد حاکمیت حذف «عناصر مزاحم» و ترساندن و منفعل کردن دگراندیشان و فعالان عرصه‌های مختلف بود. با قتل‌های آذر می‌خواستند کل جامعه را مرعوب کنند. محاسبات قاتلان حرفه‌ای اما درست کار درنیامد. اگر پیش‌تر می‌کشتند و عده‌ای را حذف می‌کردند و گروهی را می‌ترساندند، اگر قاتلان از آمر و عامل همان‌ها بودند و سوژه‌ها نیز همان؛ اما یک چیز تغییر کرده بود: شرایط سیاسی و اجتماعی. کمی پیش‌تر مردم خود را در شکاف جناح‌های مختلف حاکمیت قرار داده و فراخ‌ترش کرده بودند. دیگر، همانند دهه‌ی ۶۰، نه جنگی بود و نه «اشغال لانه‌ی جاسوسی» تا بتوان با آن زبان مردم را کوتاه کرد. خواسته‌ها، تلنبارشده، هم‌چنان به قوت خود باقی بود. بر بستر این شرایط ورق چنان برگشت که حاکمیت به هول‌وولا افتاد. شوک اولیه‌ی مردم هم‌چون توپ پینگ‌پونگ به سمت خود حاکمیت بازگشت و به شکاف جناح‌های‌اش و به دستپاچگی‌اش دامن زد، جنبش دادخواهی جانی تازه یافت و صدایی بلندتر. کانون نویسندگان ایران که دو تن از اعضای موثر خود، پوینده و مختاری، را در جریان قتل‌های سیاسی آذرماه و دوتن دیگر، احمد میرعلایی و غفار حسینی، را در سال‌های پیش‌تر و سعید سلطان‌پور را در جریان اعدام‌های سال ۶۰ از دست داده بود، بخشی از این جنبش پرسابقه‌ی دادخواهی شد. مراسم خاک‌سپاری پوینده و مختاری با جمعیتی انبوه و با مدیریت و سخنرانی‌های اعضای کانون در گورستان امامزاده طاهر انجام گرفت؛ مراسم خاک‌سپاری تجلی‌ی باشکوه از دو یار کانونی و دادخواستی علیه آمران و عاملان ترورها و فریاد دادخواهی بود.

در نیمه‌ی دی‌ماه ۷۷ نخستین پیروزی مهم جنبش دادخواهی جامعه با انتشار اطلاعیه‌ی وزارت اطلاعات در تاریخ دادخواهی مردم ایران ثبت شد: «وقوع قتل‌های نفرت‌انگیز اخیر در تهران نشان از فتنه‌ای دامن‌گیر و تهدیدی برای امنیت ملی داشته است. وزارت اطلاعات ... با همکاری کمیته ویژه تحقیق رئیس‌جمهوری موفق گردید شبکه مزبور را شناسایی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد و با کمال تأسف تعداد معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و

در جهت منافع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند در میان آن‌ها وجود دارند...». وزارت اطلاعات پذیرفت که قتل‌ها را ماموران آن دستگاه انجام داده‌اند. قاتلان در این اطلاعیه «کج‌اندیش و خودسر» معرفی شدند؛ کسانی که «در جهت منافع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند». منظور از «قتل‌های نفرت‌انگیز» در اطلاعیه فقط چهار قتل آذرماه (پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و جعفر پوینده) بود نه همه‌ی قتل‌های سیاسی و عقیدتی موسوم به زنجیره‌ای. جهت بعدی، مضمون پرونده و سناریویی که باید به اجرا درمی‌آمد، در همین اطلاعیه مشهود است. اطلاعیه آغازی بود برای بازگرداندن توپ از سوی حاکمیت به سوی جامعه و به‌ویژه به سوی جنبش دادخواهی. از آن پس حرکت برای جبران ضربه‌ای که به وزارت اطلاعات وارد شده بود و پس‌راندن جنبش دادخواهی با همراهی جناح‌های مختلف حاکمیت آغاز شد. هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران پنج ماه پس از قتل مختاری و پوینده در نامه‌ای خطاب به آیت‌اله یزدی رئیس قوه قضاییه از او می‌خواهد که «اجازه نفرمایید به هر دلیلی جریان رسیدگی به این پرونده‌ی مهم ملی بیش از حد متعارف و معمول به طول انجامد» (بیانیه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۸).^{*} اما پرونده نه‌تنها به سرانجام نرسید که یکی از عوامل اصلی آن با «خودکشی»، که در باور هیچ‌کس ننگجید، حذف شد. سعید امامی پس از خوردن داروی نفاخت در بازداشتگاه به بیمارستان منتقل شد و آن‌جا در ۳۰ خرداد ۷۸ «درگذشت». به‌این‌ترتیب اطلاعات روشن‌گرانه‌ی او نیز دفن و پرونده‌ها از اعترافات‌اش پاک شد. هفته‌ی بعد کانون نویسندگان در بیانیه‌ای کوتاه مرگ سعید امامی را «مشکوک» خواند و نوشت: «بی‌هیچ تردید، این مرگ مشکوک نمی‌تواند نقطه‌ی پایانی بر این پرونده ملی باشد» و سپس «در جهت اجرای قانون از مسئولان امر» خواست:

۱- همه‌ی حقایق مربوط به پرونده به اطلاع مردم ایران برسد.

۲- دادگاه رسیدگی به جنایات عاملان هرچه زودتر تشکیل گردد.

۳- مشروح جریان علنی محاکمات در صدا و سیما پخش گردد.

۴- اولیای دم و وکلای آنان در جریان دقیق رسیدگی به پرونده‌ها قرار گیرند.

۵- علاوه بر عاملان مستقیم، آمران و طراحان این جنایت‌ها به جامعه معرفی و محاکمه شوند» (بیانیه ۸ تیر ۱۳۷۸).

«مسئولان امر» اما نه‌تنها به خواست کانون که به خواست هیچ بخشی از گروه عظیم دادخواهان اعتنایی نکردند. این نکته‌ای است که با گذشت یک سال از قتل‌های سیاسی آذرماه در بیانیه کانون بازتاب یافت: «کانون نویسندگان ایران به‌رغم کلیه‌ی درخواست‌ها و پی‌گیری‌های قانونی خود در یک سال گذشته برای معرفی و محاکمه‌ی علنی و عادلانه‌ی عاملان و آمران این جنایت‌ها و پخش آن از صدا و سیما، تاکنون پاسخ مطلوبی دریافت نکرده است» (۱۳ آذر ۱۳۷۸). در همین بیانیه است که کانون برای نخستین‌بار «همگان را به شرکت در مراسم سالگرد این عزیزان که از طرف خانواده‌های آنان برگزار می‌شود فرا می‌خواند» و در ادامه به اطلاع می‌رساند که «کانون نویسندگان ایران نیز در تدارک مراسمی است که ... سوگ مرگ این یاران را به نمایش جلوه‌های زندگی پایدار و ماندنی‌شان تبدیل کند». دعوت به حضور بر سر مزار یاران کشته‌شده‌ی کانون به رفتاری همه‌ساله تبدیل شد. حضوری که اکنون بیست‌وپنجمین سال آن را می‌گذرانیم؛ حضوری که گرچه ممنوع بود، بی‌وقفه بر محور دادخواهی صورت پذیرفت، حتی در شرایط کرونائی. در همین زمان است که کشمکش جناح‌های حکومتی شدت می‌گیرد و در جریان آن سعید حجاریان (مقام امنیتی پیشین و روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب بعدی) ترور می‌شود؛ تروری نافرجام؛ بخشی از نزاع شدید پشت پرده که بیرون می‌افتد. فضا بسته و بسته‌تر می‌شود. مطبوعات را توقیف می‌کنند. حتی برگزاری مراسم یادبود برای کشته‌شدگان ممنوع می‌شود. و کانون در همین زمینه در بیانیه‌ای می‌نویسد: «در واپسین روزهای سال ۱۳۷۸ ترور سعید حجاریان و تهدید روزنامه‌نگاران به قتل، تخم وحشت و نفرت در سراسر ایران پراکند. در نخستین روزهای سال نو تصویب شتاب‌آلود قانون جدید مطبوعات ... نویسندگان را نگران... کرد و اعلام آزادی جمعی از متهمان به قتل روشنفکران ... همگان را در بهت و حیرت فرو برد. بازداشت چند تن از روزنامه‌نگاران و سرانجام توقیف شبانه و غیرقانونی ۱۳ روزنامه و نشریه‌ی مستقل حیرت و نومیدی مردم را برانگیخت» (۶ اردیبهشت ۱۳۷۹).

*- بیانیه‌هایی که در این متن از آن‌ها نقل‌قول شده است در بخش پایانی همین شماره‌ی «بیان آزاد» آمده‌اند.

جلوگیری از برگزاری مراسم سالگرد با اجرای ماموران امنیتی و انتظامی تا کنون هر سال تکرار شده است. در دومین سالگرد، کانون در بیانیه‌ای نوشت: «... امسال حتی مانع برگزاری آئین سالگرد و بزرگداشت ... می‌شوند» (۱۷ آذر ۱۳۷۹). هجوم حاکمیت برای بازپس‌گیری مواضع از دست‌رفته هم‌چنان ادامه داشت. در فاصله‌ای شش ماهه، از اردیبهشت سال ۷۹ تا آبان همان سال، کانون چهار بیانیه با این عناوین منتشر کرد: «درباره توقیف مطبوعات»، «درباره بازداشت شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار»، «درباره بازداشت‌های اخیر»، «درباره دستگیری‌ها و محاکمه‌های اخیر». همین عناوین نشان می‌دهد که بگیر و ببند و ایجاد رعب و وحشت برای بازگرداندن جامعه به مواضع پیش از بر ملا شدن قتل‌های سیاسی آذرماه شدت گرفته بود. کانون در بیانیه‌ای این رفتار را به «ناشکیبایی حاکمیت» منسوب کرده و نوشته است: «گویی ناشکیبایی حاکمیت در برابر نقد و اظهارنظر مخالفان به حد خشم و عصبیت رسیده است» (۲۹ آبان ۱۳۷۹). با وجود این، کانون در بیانیه‌ی دومین سالگرد قتل پوینده و مختاری بر خواسته‌های خود تاکید می‌کند و می‌نویسد: «مصرانه می‌خواهیم که:

الف) دامنه‌ی تحقیق تمامی قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای را در بر بگیرد.

ب) مسببان و آمران اصلی قتل‌ها شناسایی شوند و به مردم معرفی گردند.

پ) دادگاه رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای به‌صورت علنی برگزار شود و جریان آن بی‌کم‌وکاست از صدا و سیما پخش گردد.

ت) امنیت جانی و اجتماعی نویسندگان و فعالان فرهنگی و اجتماعی تامین شود.

ث) امنیت جانی و اجتماعی روزنامه‌نگاران، حقوق‌دانان و وکلای اولیای دم مقتولان و شخصیت‌هایی که از حقوق قربانیان دفاع می‌کنند تامین و تضمین گردد» (۱۷ آذر ۱۳۷۹).

یک روز پیش از انتشار این بیانیه، اما، ناصر زرافشان یکی از وکلای پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و عضو کانون نویسندگان ایران بازداشت شده بود؛ و سبب این بازداشت اظهارات زرافشان در مقام وکیل پیرامون پرونده قتل‌ها بود؛ کاری که به قالب اتهام «افشای اسرار دولتی» (!) درآمد و پنج سال حبس به دنبال داشت. کانون در اعتراض به این بازداشت در بیانیه‌ی ۲۴ آذرماه «این روند» را «مخالف اصل آزادی اندیشه و بیان ... و ... به زیان جریان روشن شدن پرونده‌ی قتل‌ها می‌داند» و به این طریق «نگرانی خود را اظهار می‌دارد». حاکمیت برای خاموش شدن شعله‌ی دادخواهی و بر ملا نشدن ابعاد گوناگون جنایت‌های زنجیره‌ای نه‌فقط به بازداشت افراد و توقیف مطبوعات پرداخت که حتی برگزاری مراسم بزرگداشت برای کشته‌شدگان را ممنوع کرد. در همان بیانیه به این نکته اشاره شده: «لازم به یادآوری است که در هفته‌های پیشین نیز طی مراسمی که به مناسبت سال‌مرگ یکی از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای برپا شده بود محسن حکیمی، نویسنده‌ی عضو کانون نویسندگان ایران، و سیما صاحبی همسر محمدجعفر پوینده به دادگاه احضار شدند». این ممنوعیت تا هم‌اکنون ادامه دارد. بر بستر چنین شرایطی و با گذشت دو سال از بر ملا شدن قتل‌های زنجیره‌ای، دادگاه ۱۸ متهم پرونده در دی‌ماه ۱۳۷۹ برگزار شد؛ دادگاهی بدون هیئت منصفه، بدون حضور خانواده‌ها و وکلای آن‌ها، پشت درهای بسته. خانواده‌ها و وکلای اعتراض به روند دادرسی از حضور در دادگاه خودداری کردند و به این ترتیب یک نکته اساسی در دادخواهی را یادآور شدند: بدون دادرسی عادلانه، روشن و شفاف دادخواهی عملی نخواهد شد. دادگاه اما بی‌اعتنا و با تبعیت از فرمان «جمع کردن» پرونده و مختومه‌کردن‌اش، رأی خود را در بهمن همان سال اعلام کرد: چند قصاص، چند حبس ابد و چند سال زندان. انگار نه انگار که جنایتی سیاسی انجام گرفته، گویی چند مجرم عادی محاکمه شده‌اند. کانون در بیانیه‌ای به احکام صادره اعتراض کرد و نوشت: «صدور احکام متهمان پرونده ... پرسش‌ها و ابهام‌های بسیاری برانگیخته است» (۱۱ بهمن ۱۳۷۹). بیانیه با طرح پرسش‌هایی در مورد دادگاه و روند دادرسی بر مبهم ماندن «انگیزه‌ها و ریشه‌های این جنایت» انگشت گذاشته و بر روشن شدن «ریشه‌های اصلی این جنایت» تاکید می‌کند و، نگران از تکرار جنایت، «مقامات مسئول» را مورد پرسش قرار می‌دهد: «آیا مقامات مسئول پاسخی برای این نگرانی منطقی دارند؟» حاکمیت اما دقیقاً می‌خواست جلوی روشن شدن ابعاد ماجرا را بگیرد.

یکی از هدف‌های اصلی دادخواهی جلوگیری از تکرار جنایت است. به همین منظور کشف و بیان حقیقت در محضر جامعه راهی است برای جلوگیری از تکرار جنایت. محاکمه و رسوا کردن جانان، از امر تا عامل، هم به



کشف حقیقت کمک می‌کند و هم به جلوگیری از تکرار جنایت؛ این کار اما باید در دادگاهی صالح، عادل، علنی و با یک دادرسی منصفانه هم برای شاکی و هم برای متهم انجام گیرد. تاکید کانون بر روشن شدن حقیقت از این منظر است؛ تاکیدی که در تمامی بیانیه‌های مربوط به سالگرد پوینده و مختاری دیده می‌شود. در هفتمین سالگرد، کانون «همچنان بر روشن شدن حقیقت ماجرا — و تمامی حقیقت — در این پرونده ... پای می‌فشارد» (آذر ۱۳۸۴). و در نوزدهمین سالگرد، «اعلام می‌دارد که هرگز از دادخواهی برای خون‌های ریخته‌شده دست باز نخواهد داشت...» (بیانیه ۱۴ آذر ۹۶). جز چند سال اول پس از آذر ۷۷، «مقامات مسئول» دیگر مخاطب بیانیه‌های کانون قرار نگرفتند و جای خود را به «مردم شریف و آزاده ایران» دادند.

حرکت دیگری که نشان داد جنبش دادخواهی در ایران چه اندازه پیشرفته و انسانی است مخالفت خانواده‌ها با حکم اعدام بود. دادگاه البته از این موضع انسانی به سود محکومان به قصاص (کارمندان وزارت اطلاعات که قتل‌ها یا «حذف فیزیکی» بخشی از «اضافه‌کاری» شان محسوب می‌شد) استفاده کرد و حکم‌شان را به چند سال حبس تقلیل داد؛ که همان‌هم به تمامی اجرا نشد.

گفتمان دادخواهی در ایران با گذر این سالیان نه تنها از نظر کمیت که از جنبه‌ی کیفیت نیز رشد یافته و بسیار پیشرو است. خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای با برخورد خود به رشد و قوام این گفتمان کمک کرده‌اند. کانون در پنجمین سالگرد قتل‌ها، و پیش‌تر نیز، بر گفتمان عدالت و نه انتقام تاکید کرد: «... هدف از پی‌گیری این پرونده انتقام گرفتن از عاملان ترورها نیست بلکه معرفی آمران و پیش‌گیری از تکرار آن است» (۲۸ آبان ۱۳۸۲). ترویج این دیدگاه در بیانیه‌ها و نوشته‌ها و مصاحبه‌های اعضای کانون به جافتادن آن در وجدان جامعه یاری رسانده است. گفتمان مشترک در پدید آوردن همبستگی جمعی دادخواهان و به‌کارگیری شیوه‌های مشترک بسیار کارساز است.

روشن‌گری بخشی از راه دادخواهی و یکی از هدف‌های آن است، و یادآوری در خدمت آن. جان‌باختگان نباید از ذهن و ضمیر جامعه پاک و یا حتی دور شوند. یادآوری درواقع پرتو افکندن بر حقیقت است در مسیر رسیدن به دادخواهی. بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های کانون به مناسبت یادکرد پوینده و مختاری در سالگردها، که با افزودن چند یادکرد جداگانه درباره‌ی پروانه اسکندری و داریوش فروهر به حدود ۳۵ مورد می‌رسد، مستقل از لحن آن‌ها و توازن قوا در جامعه، رویکردی دادخواهانه و روشن‌گرانه دارند. در این راه کانون گذشته از انتشار بیانیه، با وجود ممنوعیت‌ها، هر سال بر مزار دو جان‌باخته‌ی کانون حضور یافت، حتی اگر اعضایش پشت در بسته گورستان و زیر فشار تهدید ماموران امنیتی و انتظامی ساعت‌ها ایستاده باشند، کاری که از سال ۱۳۹۵ تا سال ۱۴۰۱ ادامه داشت. در آذر سال ۹۵ ماموران امنیتی حین پراکنده کردن جمعیت به ضرب و جرح حاضران پرداختند و چند تن، از جمله بکتاش آبتین، را بازداشت کردند. در سال ۱۴۰۱ بود که اعضای کانون فرصت یافتند دقایقی بر مزار جان‌باختگان حاضر شوند و بیانیه‌ی کانون را بخوانند. امسال (۱۴۰۲) نیز با آن‌که درهای گورستان باز بود بیش از دقایقی فرصت حضور به اعضای کانون و دیگر دادخواهان داده نشد. روز ۱۸ آذر در گزارش صفحه‌ی فیسبوک کانون آمده است: «جمعه ۱۷ آذر ماموران امنیتی و انتظامی جمعیت گردآمده بر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را پراکنده و از برگزاری مراسم بزرگداشت آن دو جلوگیری کردند». پیش از سال ۹۵ نیز، از همان نخستین سالگرد، ماموران امنیتی و انتظامی با انواع مزاحمت‌ها و دخالت‌ها مراسم یادکرد را به هم می‌زدند. کار این ممنوعیت بدان‌جا کشید که نادیده‌انگاشتن آن مصداقی شد از اتهام «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور»، چنان‌که در پرونده‌ی سه عضو کانون (بکتاش آبتین، رضا خندان و کیوان باژن)؛ و در پرونده‌ی منیژه نجم‌عراقی، منشی منتخب کانون، از آن اتهام «تبلیغ علیه نظام» ساختند و او را یک سال به زندان انداختند. حاکمیت هراسان از بیان و تکرار نام کشته‌شدگان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و مصمم به ریختن گرد فراموشی بر یادشان نه تنها گورستان را ممنوع کرده که برگزاری هر نوع بزرگداشت در مکان‌های دیگر را هم برنمی‌تابد؛ چنان‌که از برگزاری مراسم یادبود پوینده و مختاری در آبان سال ۸۰ جلوگیری کرد. این مراسم را کانون پیش‌تر (در بیانیه ۱۳ آذر ۷۸) وعده داده بود. بیانیه ۱۹ آبان ۱۳۸۰ می‌گوید: «... در آخرین لحظات تدارک مراسم ... مدیریت "مجموعه‌ی فرهنگی-هنری تهران" مخالفت قطعی خود را ... اعلام کرد. مدیریت این مجموعه دلیل مخالفت ناگهانی خود را ... تهدید و ممانعت و کارشکنی افراد غیرمسئول عنوان کرد». با این همه، یادبود بیستمین سالگرد در خانه‌ی یکی از اعضای کانون برگزار شد. اصرار کانون برای حضور بر مزار جان‌باختگان و برگزاری مراسم

بزرگداشت در همه‌ی این بیست‌وپنج سال در واقع مقاومت در برابر کوشش حکومتی بود که می‌خواست با حذف صدای دیگران فقط روایت ساختگی خودش را به جامعه تزریق کند، آمران و عاملان جنایت را از رسوایی و محاکمه مصون دارد و دادخواهی مردمی را بی‌ثمر و بی‌اثر سازد. اعتراف وزارت اطلاعات به این که پوینده و مختاری را ماموران خودش به قتل رسانده‌اند به دادخواهی کانون حقانیت و رسمیت می‌بخشید، هم از این روست اگر عمده‌ی فعالیت دادخواهانه‌ی کانون متوجه آن دو بوده است.

پس از این شرح کوتاه از کوشش‌های کانون نویسندگان ایران در ۲۵ سال گذشته که انتشار بیانیه و چاپ پوستر، برگزاری مراسم سالگرد و بزرگداشت، انجام مصاحبه و انتشار ویژه‌نامه و گزارش و عکس و مقاله، و نیز پرداخت هزینه به‌شکل تهدید و بازداشت و زندان و صرف وقت بسیاری از فعالان کانون را در بر دارد، هنگام طرح این پرسش است: نتیجه؟

بی‌تردید کانون به نتیجه‌ی مورد نظر خود که همانا به ثمر نشستن دادخواهی با روشن‌شدن تمامی ابعاد حقیقت، برگزاری دادگاهی عادل و علنی و شفاف و معرفی و محاکمه‌ی آمران و عاملان همه‌ی قتل‌های حکومتی است، نرسیده و حتی به آن نزدیک هم نشده است، و تا زمانی که در بر همین پاشنه می‌چرخد نخواهد رسید. این نکته در تازه‌ترین بیانیه‌ی کانون به این صورت آمده است: «یک بار دیگر ثابت شد که دادخواهی در چنین حاکمیتی ممکن نیست» (۱۵ آذر ۱۴۰۲). تمامی دادخواهان با چنین وضعی روبه‌رو بوده‌اند. با این همه جنبش دادخواهی از پیروزی تهی نبوده است. اقرار وزارت اطلاعات به دست داشتن ماموران‌اش در ترورها، هم‌چنین محاکمه و محکومیت یکی از عاملان اعدام‌های سال ۶۷ در دادگاهی در سوئد دو نمونه از پیروزی‌هاست. رسیدن به گفتمان مشترک مترقی و انسان‌گرایانه، جنب‌وجوش بیش‌تر در گروه‌های دادخواه و انسجام و نزدیکی بیش‌تر میان آن‌ها از دیگر موفقیت‌های جنبش دادخواهی است. کانون نویسندگان ایران که بخشی از فعالیت‌های آن معطوف به دادخواهی یارانی بوده که در دفاع از آزادی بیان و اندیشه جان باخته‌اند و تا همین حد عضوی از گروه بزرگ دادخواهان است در کسب موفقیت‌های این جنبش به سهم خود تاثیر گذاشته اگرچه فعالیت‌های آن، عمدتاً به دلیل محدودیت‌های تحمیلی، عاری از نقصان نبوده و کم‌وکاستی‌هایی داشته است.

ویژه‌نامه‌ای که پیش رو دارید یکی دیگر از فعالیت‌های کانون در زمینه‌ی روشن‌گری و جست‌وجوی حقیقت پیرامون قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای است. بخش عمده‌ی این شماره به میزگرد ویژه‌ی ۲۵ سال دادخواهی اختصاص دارد. میهمانان این میزگرد فرخنده حاجی‌زاده و محسن حکیمی و ناصر زرافشان و مجری برنامه آیدا عمیدی است. هر سه میهمان به‌گونه‌ای به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای مربوط می‌شوند. فرخنده حاجی‌زاده از بستگان نزدیک حمید و کارون حاجی‌زاده است، زرافشان یکی از وکلای پرونده بود و حکیمی دوست پوینده و هر دو عضو «کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای». در بخش دوم، مجموعه‌ی بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های کانون نویسندگان ایران آمده است که به مناسبت قتل‌های زنجیره‌ای و سالگردهای دو جان‌باخته‌ی راه آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثناء، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، انتشار یافته‌اند و در سراسر این «سراغاز» به آن‌ها اشاره شد.

کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران

آذر ۱۴۰۲

رویای دریانمی میرد

در دوازدهمین سالگرد قتل
محمد مختاری و محمد جعفر پوینده
یاد رهروان آزادی و ستم ستیزی را گرامی می‌داریم

آذر ماه ۱۳۸۹



کانون پوینده‌شناسی ایران



بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

دادخواهی! نه خاموشی، نه فراموشی

بیست و پنج سال پیش در آذرماه سال ۱۳۷۷، ماموران وزارت اطلاعات محمد مختاری، شاعر، محقق و عضو کانون نویسندگان ایران را در خیابان ربوند و به قتل رساندند. چند روز بعد درست ساعتی پیش از آن که پیکر بی جان مختاری در پزشکی قانونی شناسایی شود، نقشه‌ی «ربایش» و قتل محمدجعفر پوینده، نویسنده، مترجم و دیگر عضو کانون نویسندگان ایران را به اجرا در آوردند. پیش از آن‌ها، پیکر کاردآجین شده‌ی داریوش فروهر و پروانه اسکندری، از فعالان سیاسی منتقد حکومت، در خانه‌شان پیدا شده بود.

چنین قتل‌هایی سال‌ها و بارها در داخل و خارج کشور انجام گرفته بود. قتل غفار حسینی و احمد میرعلایی دو نمونه از آن‌هاست. اما تعدد و تجمع چهار قتل در نیمه‌ی نخست آذرماه و شکل فجیع انجام آن‌ها و نیز شرایط سیاسی آن دوره، جنبش دادخواهی را به تحرک و حضوری تازه کشاند. این جنبش که سابقه‌ای طولانی داشت و از آغاز حاکمیت اسلامی بر اندازه و عمق آن افزوده شده بود به اوجی تازه رسید و تا به آن‌جا پیش رفت که نهاد امنیتی را واداشت به انجام قتل‌ها اقرار کند.

این موفقیتی جدی برای جنبش دادخواهی بود. پس از سال‌ها تحمل سرکوب و سکوت، این جنبش توانسته بود نهاد مجری قتل‌های زنجیره‌ای را به اعتراف وادارد و بر سناریوها و روایت‌های دروغین رسانه‌های وابسته به آن مهر باطل بکوبد. در ادامه، اما، امید خانواده‌های کشته‌شدگان آن سال‌ها و مردم حق طلب و عدالت‌جو محقق نشد. حاکمیت کوشید آب رفته را به جوی بازگرداند و کنترل امور را به دست گیرد. دم و دستگاه دادرسی فقط چهار قتل را به ماموران وزارت اطلاعات مرتبط دانست. این در حالی بود که قتل‌های سیاسی تنها به این چهار مورد محدود نبود و سیاهه‌ای از پرونده‌ی خونین حاکمانی به دست می‌داد که در داخل و خارج کشور جان شاعران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی و مردم آزادی‌خواه را برای اهداف شوم سیاسی‌شان می‌گرفتند و می‌گیرند. در نمایشی عیان و تاسف‌آور دادگاهی ترتیب داده شد که جلسات متعدد خود را پشت درهای بسته و محرمانه برگزار کرد. پیش‌تر، یکی از عوامل اصلی جنایت‌ها - سعید امامی - به طرزی مشکوک در بازداشتگاه جان داد، پرونده‌ها را دست‌کاری کردند و وکلای خانواده‌ها را زیر فشار قرار دادند و حتی یکی از آنان، ناصر زرافشان، را به «جرم» افشای پرونده به زندان انداختند. یک‌بار دیگر ثابت شد که دادخواهی در چنین حاکمیتی ممکن نیست. باین‌همه، خانواده‌ها و دیگر دادخواهان دست از کوشش خود برنداشتند. وکلای مدافع و خانواده‌ها در جلسه‌های دادگاه شرکت نجستند و با این کار اعلام کردند که دادگاه را و نحوه‌ی برگزاری آن را قبول ندارند. نخواستند که در بازی و نمایش «عدالت» و مسخ دادخواهی شرکت کنند. دادگاه نمایشی چند مأمور مجری را «محاكمه» و چند حکم «قصاص» و حبس صادر کرد. حال آن‌که مطمئن بود خانواده‌های کشته‌شدگان از آزادی‌خواهان مخالف با حکم اعدام‌اند و «قصاص» را تایید نمی‌کنند. آن حکم‌ها البته اجرا نشد. آمران، محاکمه که نه، حتی معرفی نشدند و نزد حاکمیت پرونده مختومه شد. نزد مردم و نزد جنبش دادخواهی، اما، پرونده هم‌چنان باز ماند و تا رسیدن به «داد» باز خواهد ماند.

در تمامی بیست و پنج سالی که از قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده می‌گذرد خانواده‌های آن‌ها، کانون نویسندگان ایران و دیگر فعالان عرصه‌ی دادخواهی، درون و بیرون ایران، از کوشش بازنیاستاده‌اند؛ از گفتن و نوشتن درباره‌ی «قتل‌های زنجیره‌ای»، از یادآوری کشته‌شدگان راه آزادی بیان و حضور هر ساله بر سر مزار آن‌ها، از انتشار بیانیه و مراسم بزرگداشت و انجام حرکت‌های اعتراضی و از هر آن‌چه یاد آن‌ها و بیداد رفته بر آن‌ها را در ذهن و ضمیر جامعه زنده نگاه دارد دست نکشیده‌اند. کودکان برخی از ستم‌کشتگان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای چند سالی است که جوانانی برومند شده‌اند و بخشی از جنبش دادخواهی. برادران کارون و فرزندان حمید حاجی‌زاده اکنون در صف دادخواهان قرار گرفته‌اند. کوشش حاکمیت برای پاشیدن گرد فراموشی و سرمه‌ی



خاموشی در ذهن و گلوی دادخواهان عبث است. سانسور، جلوگیری از مراسم یادبود، و بازداشت دوستداران و اعضای کانون نویسندگان ایران هنگام حضور بر مزار پوینده و مختاری عبث است. انتشار روایت‌های جعلی و سناریوهای دروغین از کشتن‌ها و کشته‌شدگان برای فریب افکار عمومی عبث است؛ زیرا دهه به دهه و جنبش به جنبش بر انبوه دادخواهان افزوده شده است. از دهه‌ی ۶۰ تا جنبش «زن، زندگی، آزادی» صفی بی‌شمار از دادخواهان شکل گرفته است که در سراسر این سرزمین داد خود را انتظار می‌کشند و چندان زیادند که صدای تنفس‌شان را می‌توان شنید.

کانون نویسندگان ایران که در جریان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای چهار تن از اعضای خود را از دست داد بخشی از جنبش دادخواهی است و بیش از آن که بخواهد در دادگاهی نمایشی حقی بستاند، در پیشگاه مردم و تاریخ به دادخواهی نشسته است تا این بیداد را در دفتر ایام ثبت کند و مردم آگاه را به شهادت بطلبد. بخشی از آن چه به عنوان دستاورد بیست و پنج سال دادخواهی این دوران سخت می‌توان نام برد آگاهی عمومی است؛ آگاهی مردمانی که از حضور بر مزار کشته‌های راه آزادی، از یادآوری فاجعه، از همراهی با خانواده‌های دادخواه، و از ادامه‌ی راه تن نمی‌زنند. کانون نویسندگان ایران در ۲۵ سال گذشته بر خواست خود، معرفی و محاکمه آمران و عاملان «قتل‌های زنجیره‌ای» در دادگاهی علنی و عادل، پای فشرده است. روشن شدن حقیقت، که بخشی مهم از هدف دادخواهی و جلوگیری از تکرار جنایت است، از دیگر کوشش‌های کانون در تمامی این سال‌ها بوده است. کانون نویسندگان ایران چراغ یاد جان‌باختگان راه آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا را همواره روشن نگاه داشته است و به همین منظور هر سال بر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده حضور می‌یابد. امسال نیز اعضای کانون ساعت ۱۵ روز جمعه ۱۷ آذر در گورستان امامزاده طاهر کرج مزار این دو عزیز را گلباران می‌کنند.

کانون نویسندگان ایران

۱۵ آذر ۱۴۰۲

میزگرد ویژه‌ی ۲۵ سال دادخواهی

دادخواهی! نه خاموشی، نه فراموشی
در بیست و پنجمین سالگرد قتل سیاسی
محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، یاد آنها را گرامی می‌داریم

مختاری پوینده



کانون نویسندگان ایران

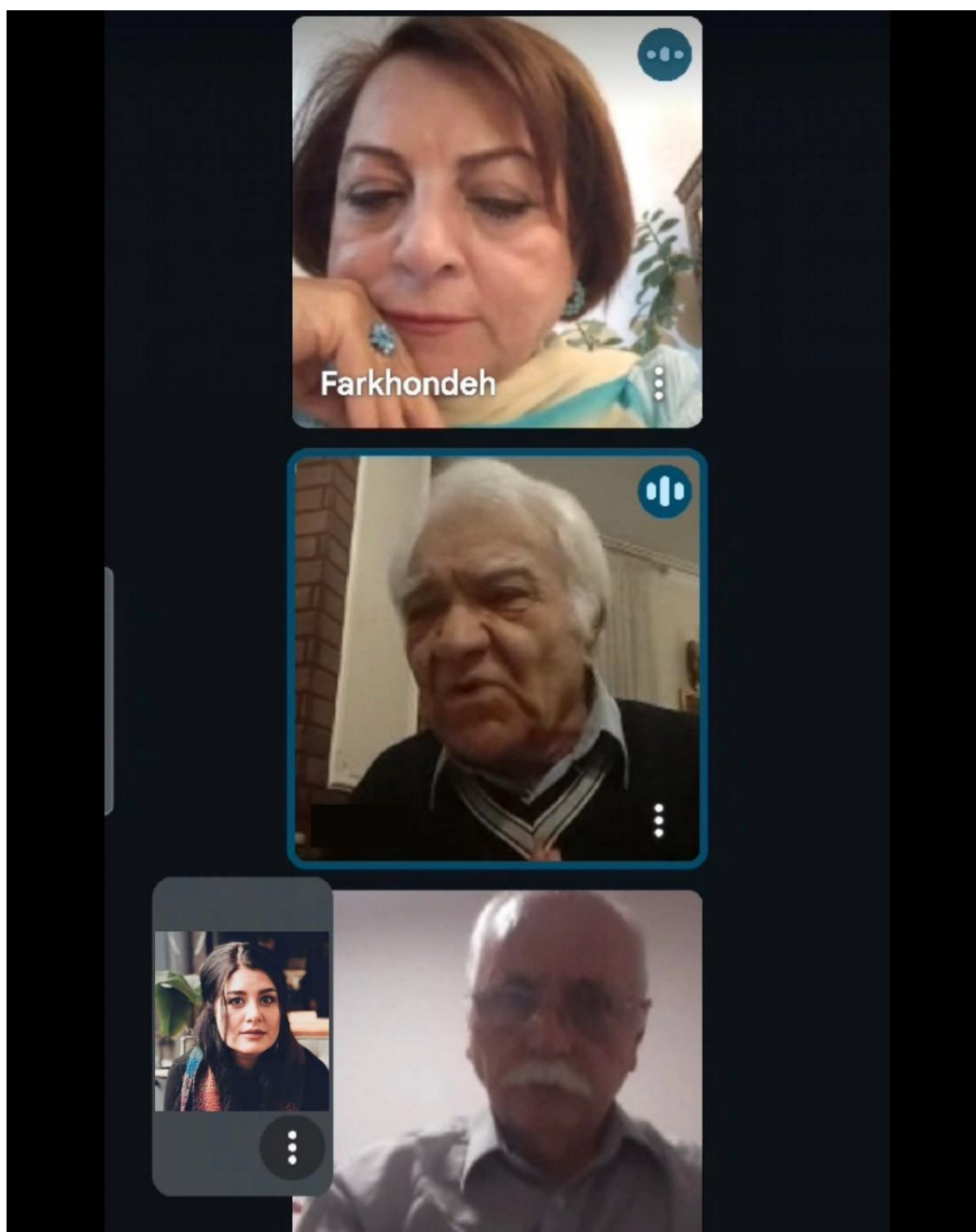
جمعه ۱۷ آذر ۱۴۰۲، ساعت ۱۵، مهرشهر کرج، گورستان امامزاده طاهر



کانون نویسندگان ایران

امسال به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، که قربانی قتل‌های سیاسی سال ۷۷ شدند، بر آن شدیم که با تدارک میزگردی فعالیت‌های کانون را در زمینه‌ی دادخواهی قربانیان این سلسله قتل‌ها زیر ذره‌بین ببریم. سه تن از اعضای کانون نویسندگان ایران، فرخنده حاجی‌زاده و محسن حکیمی و ناصر زرافشان، که هر یک به‌نحوی در ماجرای قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای دهه‌ی هفتاد درگیر بودند، دعوت ما را برای شرکت در این گفت‌وگو پذیرفتند. آیدا عمیدی نیز به درخواست ما برای اداره‌ی میزگرد نه نگفت.

اما، پس از آن دشواری‌های فنی رخ نمودند. میزگرد را نمی‌شد حضوری برگزار کرد. و مصیبت‌های گفت‌وگوی اینترنتی، در کشوری که رکورددار پایین‌ترین سرعت اینترنت و بالاترین میزان قطع و وصل آن است، نیازی به گفتن ندارد. به هر روی، با همه‌ی این دشواری‌ها، میزگرد برگزار شد و می‌کوشیم از قسمت‌های بدون قطع آن ویدئوهایی تهیه و پخش کنیم. شایان ذکر است که، پس از پیاده‌شدن متن، میهمانان و مجری بخش‌های خود را ویرایش کردند، جز بخش آقای زرافشان که نتوانستیم به ایشان دسترسی پیدا کنیم. از میهمانان و مجری که برای انجام این گفت‌وگو وقت گذاشتند سپاس‌گزاریم؛ هم‌چنین از یارانی که امکانات فنی این میزگرد مجازی را فراهم کردند.



آیدا عمیدی:

دوازده آذر ۱۳۷۷ محمد مختاری از خانه خارج شد و دیگر بازنگشت. هجدهم آذر فرزند او جسدش را در پزشکی قانونی شناسایی کرد همان روز محمدجعفر پوینده هنگام ترک محل کارش ربوده شد و بیست و یک آذرماه آگاهی تهران به همسرش خبر داد که جسدش را یافته است. محمد مختاری و محمدجعفر پوینده دو تن از اعضای کمیته‌ی تدارک مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران بودند که در پروژه‌ی قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای ربوده شده و به قتل رسیدند. کانون نویسندگان از همان روزهای پرتلاش پاییز ۷۷ دادخواهی خود را آغاز کرد و تا به امروز ادامه یافته است.

امروز با سه تن از اعضای قدیمی کانون نویسندگان ایران درباره‌ی روند دادخواهی در بیست و پنج سال گذشته گفت‌وگو می‌کنیم و می‌خواهیم نظر شخصی این سه تن را که هریک به‌نحوی در داخل و خارج کانون نویسندگان ایران با این پرونده و روند دادخواهی در ارتباط بودند بپرسیم. گفت‌وگو را با آقای حکیمی شروع می‌کنیم.

— آقای حکیمی شما عضو «کمیته‌ی دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای» بودید و هم‌زمان هم جزء جمعی از کانونیان که هم در روزهای پس از قتل روند دادخواهی را پیگیری می‌کردند و هم دنبال راهی بودند برای حفظ امنیت جانی نویسندگان. پس به نحوی در دو جبهه درگیر این قضیه بودید. حالا بیست و پنج سال از آن روزها گذشته، می‌خواهم بدانم شما اساساً بعد از این بیست و پنج سال، دادخواهی را چگونه توصیف یا تعریف می‌کنید؟ و فکر می‌کنید کانون در این سال‌ها چه روندی را برای دادخواهی طی کرده است؟

محسن حکیمی: اگر منظور از «دادخواهی» کانون نویسندگان ایران فعالیت‌هایی چون انتشار بیانیه و پوستر و مصاحبه با رسانه‌ها و برگزاری مراسم یادبود بر سر مزار جان‌باختگان و جاهای دیگر و به طور کلی روشن‌گری‌هایی از این دست باشد باید گفت کانون از این نظر کاری را که از دستش برمی‌آمده با توجه به شرح وظایفش کرده است و فراتر از آن را نباید از او انتظار داشت. اما اگر مقصود از دادخواهی، فعالیت برای برگزاری دادگاهی عادلانه و علنی برای محاکمه متهمان به اتهام کشتار آزادی‌خواهان و مخالفان جمهوری اسلامی برای نه فقط مجازات بلکه به‌ویژه برای بیان حقیقت از زبان متهمان با هدف پیشگیری از تکرار فجایی چون قتل‌های زنجیره‌ای باشد، این مهم بر عهده خانواده‌های جان‌باختگان است و نه کانون نویسندگان. البته کانون در این جهت نیز می‌تواند یار و مددکار خانواده‌ها باشد، کما این‌که در همان زمان قتل‌ها برخی از اعضای کانون پا پیش گذاشتند و به عنوان معتمد خانواده‌ها یا وکیل در کمیته‌ای به نام «کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای» شرکت کردند. من نیز به عنوان معتمد خانواده پوینده یکی از اعضای آن کمیته بودم. علاوه بر من، اعضای دیگری از کانون در آن کمیته شرکت داشتند، مثل آقای زرافشان که به عنوان وکیل آن‌جا بود یا زنده‌یاد رئیس‌دانا یا آقای کردوانی که به عنوان معتمد خانواده‌ها شرکت داشتند. تاکید می‌کنم که اینان نه به عنوان اعضای کانون نویسندگان یا نمایندگان او، بلکه به اعتبار رابطه‌شان با خانواده‌های جان‌باختگان در آن کمیته حضور داشتند. بنابراین فعالیت این اعضای کانون در آن کمیته را به حساب دادخواهی کانون نویسندگان ایران نباید گذاشت.

از طرف دیگر، می‌دانید که سرانجام کار دادگاهی بود که جمهوری اسلامی در دی ماه ۷۹، یعنی دو سال بعد از قتل‌ها، برگزار کرد با صدور احکامی از قبیل دو حبس ابد، سه حکم قصاص، و چند حکم زندان. و خانواده‌ها نیز به دلیل این‌که پرونده را سرهم‌بندی شده و دادگاه را فرمایشی می‌دانستند در آن شرکت نکردند. آن‌ها اعتراض داشتند به پرونده به خاطر این‌که شماره صفحات پرونده را سه بار عوض کرده بودند، و خانواده‌ها و وکلای آن‌ها علت این امر را سانسور و حذف اعترافات و اظهارات سعید امامی می‌دانستند. علاوه بر این‌ها، خانواده‌ها به هیچ‌وجه خواهان قصاص و کشتن متهمان نبودند و می‌خواستند دادگاهی تشکیل شود که حقیقت قتل‌ها را روشن کند نه این‌که متهمان را بکشد. به تمام این دلایل، خانواده‌ها به عنوان اعتراض در دادگاه شرکت نکردند. بدیهی است که اسم چنین دادگاهی را نمی‌توان دادخواهی گذاشت. به این ترتیب، نه کانون نویسندگان ایران می‌تواند اسم فعالیت روشن‌گرانه‌ی خود را دادخواهی، به معنایی که در بالا گفتم، بگذارد و نه کمیته‌ای که خانواده‌ها و وکلا و معتمدان آن‌ها تشکیل دادند توانست داد قربانیان قتل‌ها از قاتلان آن‌ها بستاند.

مجموعه‌ی این دلایل مرا به این نتیجه می‌رساند که ما در بیست و پنج سال گذشته چیزی به عنوان دادخواهی برای عزیزانمان، زنده‌یادان محمد مختاری و محمدجعفر پوینده نداشته‌ایم. به همین دلیل نظرم این است که ما



باید دادخواهی برای این دو نویسنده آزادی‌خواه را از صفر شروع کنیم. باید از دادخواهی در چارچوب جمهوری اسلامی کاملاً قطع امید کنیم و بر اساس تجربه‌ی این ۲۵ سال شیوه‌ی دیگری از دادخواهی را در پیش گیریم. اصول کلی این شیوه به نظر من این‌ها هستند:

نخست این که دادخواهی به یک نیروی اجتماعی نیاز دارد. این نیروی اجتماعی همان جنبش دادخواهی است که هم‌اکنون در ایران وجود دارد، منتها پراکنده است. باید اجزای پراکنده این جنبش به شمول دادخواهان قتل‌های زنجیره‌ای به هم پیوندند و یک نیروی همبسته و واحد را بسازند. همبستگی و یکپارچگی این نیرو مستلزم آن است که در درجه اول تمام کسانی که از روز اول روی کار آمدن جمهوری اسلامی عزیز یا عزیزان خود را به دلایل سیاسی از دست داده‌اند به هم پیوندند. اگر اجزای گوناگون جنبش دادخواهی به این دلیل نتوانسته‌اند به نتیجه برسند که پراکنده‌اند، پس به طریق اولی یکی از دلایلی که دادخواهی در مورد اعضای به‌قتل‌رسیده‌ی کانون نویسندگان به نتیجه نرسیده همین بوده که خانواده‌های این اعضا به زخم‌خوردگان دیگری که به علت سیاسی حق حیات از عزیزانشان گرفته شده نپیوسته‌اند. در دهه‌ی شصت هزاران نفر زندانی کشته شدند. در تابستان ۶۷ مگر غیر از این بود که آن‌ها که به قتل رسیدند داشتند دوران «محکومیت» خود را سپری می‌کردند؟ آیا آن‌ها که در زندان به سر می‌بردند در زندان جرم جدیدی مرتکب شده بودند که می‌بایست به خاطر آن اعدام شوند؟ پس، آن‌ها کاری نکرده بودند که به خاطرش مستحق کشته‌شدن باشند. در این صورت، چرا خانواده‌های کشته‌شدگان کانون نویسندگان ایران نباید به خانواده‌های خاوران پیوندند و درد آنان را درد خود بدانند؟ و اکنون بعد از اتفاقاتی که پس از پاییز ۷۷ افتاده، آیا نباید خانواده‌های کشته‌شدگان کانون به خانواده‌های کشته‌شدگان سال ۸۸، کشته‌شدگان دی‌ماه ۹۶، کشته‌شدگان آبان ۹۸، و کشته‌شدگان جنبش «زن، زندگی، آزادی» پیوندند؟ روشن است که اگر قرار است جنبش دادخواهی به نتیجه‌ای برسد، خانواده‌های کشته‌شدگان کانون نویسندگان ایران چاره‌ای جز برقراری پیوند با دیگر اجزای جنبش دادخواهی ندارند. بنابراین، اصل اول دادخواهی تلاش برای ایجاد یک نیروی اجتماعی متحد و یکپارچه از تمام دادخواهانی است که برای رسیدن به هدفشان روی پای خود ایستاده باشند و به هیچ نیرویی غیر از خودشان تکیه نکنند.

اصل دوم دادخواهی این است که تمام دادخواهان، صرف‌نظر از این‌که عزیزان آن‌ها به کدام علت سیاسی خاص کشته شده‌اند، حول منشور واحدی متحد شوند که در کنار موارد دیگر خواهان این باشد که قاتلان نه صرفاً به اتهام ارتکاب قتل عمد بلکه به اتهام کشتار آزادی‌خواهان و مخالفان جمهوری اسلامی محاکمه شوند.

و بالاخره اصل سوم این است که دادخواهان علاوه بر تلاش برای پیوند جنبش خود با جنبش آزادی‌خواهی جاری در جامعه‌ی ایران، این نکته مهم را از یاد نبرند که در دنیای کنونی، همان‌گونه که دادگاه حمید نوری نشان داد، می‌توان دادخواهی برای انسانی را که به دلایل سیاسی در جغرافیای کشور ایران کشته شده به مرزهای جغرافیایی این کشور محدود نکرد، آن را به فراسوی این مرزها برد، و برای دادخواهی به‌ویژه از دادگاه‌های مستقل بین‌المللی کمک گرفت.

ممنون آقای حکیمی.

فقط من یک اشاره کوتاهی بکنم که ۲۲ آذرماه و چند روز بعد از آن است که گروهی از کانون در واقع سعی کردند از کانال‌های رسمی مثل نماینده رئیس جمهوری و ... وضعیت مختاری و پوینده را پیگیری کنند و همین‌طور دنبال راهی برای تأمین امنیت نویسندگان بودند. اشاره به آن گروه بود و درواقع قصد بر این نبود که آن کمیته‌ای که به‌طور مستقل فعالیت می‌کرد و چند تن از اعضای کانون هم عضوش بودند، فعالیتش تنها به کانون نسبت داده شود.

آقای حکیمی معتقد بودند کانون درواقع نتوانسته دادخواهی خودش را به جنبش عمومی دادخواهی پیوند بزند و چون این کار را نکرده است، قدم اول برای این‌که این دادخواهی موفق بشود این است که این اتفاق بیفتد. پیشنهادهایی هم داشتند.

حُب آقای زرافشان عزیز، شما هم به‌واسطه وکالتی که در این پرونده‌ها داشتید هم به‌دلیل عضویت در هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران بعد از قتل‌ها، با روند این دادخواهی درگیر بودید. خود شما در جریان این



پرونده به جرم «افشای اسرار دولتی» به پنج سال زندان محکوم شدید و این زندان را هم گذراندید. چیزی که می‌خواهم شما بیش‌تر درباره‌اش صحبت کنید وجوه مختلف دادخواهی است. دادخواهی یک وجه حقوقی دارد و یک وجه اجتماعی که در افشای حقیقت و پافشاری بر تحقق عدالت استوار است. می‌خواهم شما ابتدا در مورد وجه حقوقی دادخواهی توضیح بدهید. اساساً دادخواهی به لحاظ حقوقی دنبال چه چیزی می‌گردد؟ دنبال چه چیزی می‌تواند باشد؟ و فعالیت کانون در این چندسال دست‌کم در محقق‌شدن وجه اجتماعی دادخواهی تأثیری داشته یا نه؟

ناصر زرافشان: بله، عرض کنم خدمت‌تان، من ترجیح می‌دهم پیش از این که به‌طور مشخص به سولاتی که شما مطرح کردید جواب بدم، یکی دوتا نکته را روشن کنم که برای جواب‌دادن به سولات شما و برای جوابی که بعداً خواهم داد و برای روشن کردن مفهوم آن جواب‌ها کمک است. عرض کنم خدمت‌تان، اولاً ببینیم حدود توقعات‌مان از قانون و از ظرفیت‌های قضایی جامعه چه قدر می‌تواند باشد. من گمان می‌کنم اگر در این زمینه بیایم بیش از حد به ظرفیت‌های قضایی بها بدهیم و منشأ این راه، منشأ این ظرفیت‌های قضایی را، منشأ قوه قضائیه را فراموش کنیم که چیست، کجاست، خیانت کرده‌ایم به آن کسی که دارد حرف‌مان را می‌شنود یا لااقل آن اقلیتی در بین مخاطبین که سعی دارند کل ماهیت قضایا را درست درک کنند.

اندیشمندی می‌گوید که حقوق به‌طور کلی ترجمه‌ی اجبار اقتصادی و ستم اقتصادی حاکم در جامعه است به زبان اصول و مواد و تبصره‌ها. یعنی شما در زمینه‌ی اقتصادی محرومیت‌هایی دارید، استثمار را دارید، ستم را دارید و به دلیل این که عده‌ای از مالکیت محرومند و به دلیل این که مالکیت خصوصی و انحصاری‌ست، نظام اجتماعی می‌گوید آن‌هایی که نظام را می‌چرخانند، صاحبان قدرت و ثروت، می‌گویند با شرایطی که ما می‌گوییم، آن‌جا که ما تعیین می‌کنیم با دستمزدی که ما تعیین می‌کنیم، طی ساعاتی که ما تعیین می‌کنیم، مجموعاً به کیفیت‌ی که ما تصمیم گرفته‌ایم، شما ناگزیرید کار کنید برای این که از گرسنگی نمیرید. همین اجبار، همین ستم [...] یک‌جوری ترجمه می‌شود به زبان قضایی، آن وقت می‌شود سیستم حقوقی یک جامعه. این بحث یک خُرده طولانی‌ست و فکر نمی‌کنم بتوان در این ۱۰، ۱۵ دقیقه‌ای که فرصت دارم کاملاً بازش کرد. خواستم اشاره کنم که اساساً منشأ کل حقوق کجاست. اما بیاید یک مقداری محدودترش کنیم.

در عرصه‌ی حقوقی یک تقسیم‌بندی هست. یک تقسیم‌بندی معمولی در سطح هم، و یک بخش حقوق عمومی است که ناظر بر روابط بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان است. سوال اساسی و عمده این است که اگر دستگاه قضایی که در هر سیستمی یک بخشی از دستگاه عمومی قدرت است، بخشی از کل دستگاه قدرت هست، گمارده‌ی دستگاه قدرت هست [...] بخواهد در روابط بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان که عرصه‌ی حقوق عمومی‌ست قضاوت بکند، هرگاه تخطی از ناحیه‌ی حکومت‌کننده به حکومت‌شونده صورت بگیرد این دستگاه قضایی که مأموریتِ راست‌کردن کجی‌های حکومت‌کنندگان را دارد با چه قدرتی، با چه اتوریته‌ای می‌خواهد این کار را بکند، به عبارت دیگر، این نظریه‌ی خیالی آقای منتسکیو، ما به این برمی‌خوریم. ریشه‌ی استقلال دستگاه قضایی اصولاً کجاست؟ به‌طور عمومی این را در نظر بگیرید، تا برسیم به ایران. دستگاه قضایی بخشی از کل قدرت حاکم است، اما قرارست استقلالی داشته باشد و هرگاه بین این دو، در عرصه‌ی حقوق عمومی، یعنی بین قدرت حاکمه، بین دولت و آحاد مردم، در این عرصه، تخطی از یک جانب به جانب دیگر صورت گرفت رسیدگی کند و کیفر بدهد. از کجا آن قدرتی را می‌آورد دستگاه قضایی، که خودش پاره‌ای از دستگاه قدرت است، که بتواند حاکمیت را، دستگاه قدرت را کیفر بدهد، محاکمه‌اش کند؟ به نظر من این توهمی که از نظریه‌ی منتسکیو در زمینه‌ی تفکیک قوای ثلاثه ناشی می‌شود منشأ تعداد زیادی از سوءتفاهماتی است در مورد کسانی که بیش از حد روی ظرفیت‌های قضایی حساب می‌کنند. مواردی از قبیل قتل‌های زنجیره‌ای، از قبیل قتل رفقای از دست‌رفته‌ی ما، یا آن که آقای حکیمی اشاره کرد، قتل‌های سال ۶۷، یا به‌طور کلی آن دهه از سال ۶۰ تا ۶۷، به‌ویژه ۶۷، مواردی است که به نظر من دستگاه قضایی ما که خودش بخشی از این حاکمیت است صلاحیت و اهلیت رسیدگی به آن‌ها را مطلقاً ندارد. ممکنه کسی از من سوال کند که اگر تو چنین تصویری داری، چنین عقیده‌ای داری، چرا در این پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای به عنوان وکیل وارد شدی؟ من معتقدم دستگاه قضایی این مملکت اهلیت و صلاحیت رسیدگی به قتل‌هایی از جنس قتل‌های زنجیره‌ای یا قتل‌های دهه ۶۰ تا ۶۷ و علی‌الخصوص سال ۶۷ را ندارد. قاتل نمی‌تواند خودش را محاکمه کند. آن وقت این سوال پیش می‌آید چرا من

خودم در این پرونده اعلام وکالت کردم. این را به دوستانم در همان کمیته‌ی «دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای» که آقای حکیمی صحبتش را کرد، و در جمع خودمان، بارها بار گفته‌ام که این پنبه را از گوشتان دربیارید که ما می‌توانیم به یک دادرسی عادلانه برسیم، یا کماهوَحَقّه دادخواهی کنیم و دادرسی صورت بگیرد. بالاترین نقطه‌ای که ما می‌توانیم با تلاش‌هایمان برسیم، اگر بتوانیم، این است که به جامعه ابلاغ کنیم چه اتفاقی افتاده. وگرنه این نوع پرونده‌ها را من گمان می‌کنم که، مثل یک زخم باز، می‌مانند برای روزی روزگاری که مردم حاکم بر سرنوشت خودشان شدند، آن‌وقت بیایند باز کنند و به آن رسیدگی کنند. این مقدمه را گفتم تا کمی روشن کرده باشم که اصولاً حدود توقعاتی که بعضی از دوستان از قانون، از ظرفیت‌های قضایی دارند، این حدود بی‌جاست.



اما در خصوص جواب مشخص سوال شما. خیر! حکیمی اشاره‌ای کرد، من گمان نمی‌کنم حداقل‌هایی را که قانون می‌توانست عمل بکند، در این زمینه، به‌خصوص از جهت همراهی و هماهنگی و یکی‌شدن با قربانیانی که به همین شکل و به همین دلایل قربانی شده بودند از این جهت عمل نکرد. خب صحبت از کمیته‌ای بود به نام «کمیته‌ی دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای»، خدمت شما عرض کنم که، در همان روزهایی که این کمیته فعال بود، بنده را صدا کردند، یادش به‌خیر آقای مروی آن‌زمان معاون قوه‌ی قضاییه بود

و به من گفت صریحاً بگو کسی پشت تو در این پرونده هست؟ جایی، قدرتی، نیرویی، یا خودتی؟ گفتم نه، من در این زمینه خیلی صریح و راحت هستم و شخصاً تصمیم گرفتم و عمل می‌کنم و کسی هم پشتم نیست. منظورش این بود که نیرویی بیرون، قدرت سیاسی غیرشخصی؟ که گفتم نه چنین چیزی نیست. گفتم که من نگران وضعیت نیروهای خودمان هستم، ایکاش می‌شد به تو بگویم... همین امروز صبح به من که معاون قوه هستم اخطار می‌کردند که پایت را از این پرونده بکش بیرون. تو را هم برای خواب دیده‌اند. استعفا بده و از این پرونده برو بیرون. در همین زمان آقای رئیس قوه قضاییه، مرحوم هاشمی شاهرودی، در همان ساختمان کاخ مرمر ... ظاهراً به قصد احوال‌پرسی و سر زدن به آقای معاون وارد اتاق شد و آقای مروی معرفی کرد که ایشان زرافشان است. سلام و علیکی کردیم و ... ایشان، نه با لحن مشفقانه‌ی مرحوم مروی، بلکه قدری با تحکم همان حرف خودش را تکرار کرد که این پرونده باید جمع بشود. البته من هم با لحنی متفاوت از لحنی که با آقای مروی صحبت کرده بودم، گفتم که من وظیفه‌ی وکالتی خود را دارم انجام می‌دهم و تصمیم گرفته‌ام این کار را تا آخرش بکنم. در همان احوال بنده را به جاهای دیگری هم صدا کردند و گفته شد که به دیگر وکلای پرونده هم توصیه کرده‌اند از این پرونده کنار بکشند چون حساسیت روی آن است، و بخصوص روی تو خیلی حساسیت هست. و پذیرفته‌اند.

وقتی من به جلسه‌ی آن هفته‌ی کمیته دفاع از حقوق قربانیان رفتم، از دوستان پرسیدم که آیا کسی در طول هفته‌ی گذشته به جایی دعوتی، احضاری، اخطاری چیزی داشته است. کسی چیزی نگفت. عرض کردم که چنین داستانی شده و بنده تصمیم گرفتم. حالا دیگر این جلسه جلسه‌ای است که باید تصمیم قطعی گرفت. یا باید رفت کنار یا همه‌ی عواقب این قضیه را پذیرفت و چشم‌پوشته رفت جلو. و نتیجه این شد که یک تعدادی از دوستان به شکل‌های مختلف کنار کشیدند و داستان به آن دادگاهی رسید که آقای حکیمی در موردش صحبت کرد که به چه کیفیتی بود وضعیتش.

با آن اوضاع و احوال ما هم ترجیح دادیم که اصلاً به آن دادگاه نرویم پیش از این‌که بازداشت بشویم. البته من پیش از حلول آن جلسه بازداشت شدم و دیگر احتیاج به تصمیم‌گیری نبود خودبه‌خود زندان بودم و دوستان هم خودداری کردند از حضور در آن جلسه و آن داستان نمایشی، و آرائی که دیدید به آن کیفیت صادر شد. می‌خواهم خدمت‌تان عرض کنم، نتیجه‌گیری بکنم، که نه تنها هیچ نوع دادرسی کماهوَحَقّه نسبت به این مورد و نسبت به قتل‌های دیگری که در این چند دهه با این ماهیت صورت گرفته است انجام نشده، بلکه امکان و صلاحیت و اهلیت رسیدگی به این نوع پرونده‌ها هم مطلقاً با این ملک و این روزگار وجود ندارد. یعنی حتا اگر قرار شد به کیفیتی که مورد نظر بعضی از دوستان است دادگاهی هم برگزار بشود، و آن روز هم من زرافشان یا حکیمی یا خانواده‌ی مختاری و پوینده و وکیلشان قرار باشه بیایند صحبت‌شان را بکنند و بروند، باز هم من بر این عقیده هستم که صلاحیت رسیدگی به این قتل‌ها را ندارد.

شما ضمن صحبت، وجه حقوقی این ماجرا را از وجه اجتماعی‌اش جدا کردید که جداگانه صحبت کنیم. اصلاً

چنین چیزی نیست و اگر قرار باشد با نگاه حقوقی صرف به این پرونده‌ها نگاه نکنیم، اگر قرار باشد با یک دادرسی عادلانه راضی بشویم، نفهمیده‌ایم که چه اتفاقی افتاده است و فریب خورده‌ایم. من چون فرصت محدود است این مقدمه را تا همین جا خاتمه می‌دهم و در خدمتان هستم برای بحث درباره جنبه‌های مشخص‌تر پرونده.

— ممنون آقای زرافشان.

خانم حاجی‌زاده، شما هم درواقع علاوه بر این که عضو کانون بودید و در آن روزها از طریق کانون با یک سری مسائل مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای در ارتباط بودید، هم‌زمان به‌خاطر پیگیری پرونده‌ی حمید و کارون حاجی‌زاده هم از نزدیک درگیر تمام دشواری‌هایی که آقای زرافشان به‌دقت توضیح دادند، بودید. شما از نزدیک وضعیتی را لمس کردید که کسانی که درگیر چنین پرونده‌هایی بودند با آن مواجه می‌شدند. نظر شما درباره‌ی این روند دادخواهی چیست؟ آیا شما به عنوان کسی که خودتان درگیر بودید فکر می‌کنید روندی که کانون طی کرده دست‌آوردی داشته؟ آیا مثلاً خود شما که به نحوی درگیر پرونده‌ی دیگری مشابه همین پرونده بودید، فکر می‌کنید در این سال‌ها هیچ پیوندی بین روند دادخواهی کانون با موضوعی که شما درگیرش بودید ایجاد شده؟ آیا این دادخواهی هیچ کجا به شکل یک دادخواهی جمعی درنیامد در این روند؟ شما درواقع چه مواجهه‌ای با این قضیه داشتید؟



فرخنده حاجی‌زاده: سلام به همه. اولاً وقتی از ۲۵ سال صحبت کردید بلافاصله این مصرع یادم افتاد: ما را به سخت‌جانی خود هرگز این گمان نبود.

در مورد دادخواهی، ضمن احترام به صحبت‌های آقای حکیمی و آقای زرافشان، اگر کمی عینی‌تر صحبت کنیم، باید ببینیم کانون چه کرد و چه می‌توانست بکند و نکرد؛ از طرفی تنگناها و امکانات کانون را بسنجیم.

خُب طبعاً از آن‌جایی که همه می‌دانند چه میزان برای مختاری و پوینده احترام قائل هستیم و برایم عزیزند می‌توانم راحت بگویم که دیگران کجا قرار داشتند؟ مختاری و پوینده تنها قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای کانونی و غیرکانونی نبودند. با تأسف بسیار برای همه‌ی کشته‌شدگان. متأسفانه در کانون، یعنی در این جامعه، نویسندگان، شاعران، مترجمان، منتقدان و معترضان بسیاری کشته شدند. به‌ویژه مترجمان، نویسندگان و کسانی که کانونی هم بودند.

بعد مثبت عملکرد کانون این است که ۲۵ سال تلاش مداوم کرده برای این که این قربانیان فراموش نشوند. همواره روز قتل مختاری گرامی و پوینده‌ی عزیز با وجود تهدیدها، با همه‌ی فشارهای وارده‌ی هرساله بر کانون، کانونی‌ها بر مزار آن عزیزان حاضر شدند. این خودش مسئله مهمی است و باید ببینیم آیا واقعاً کانون کار دیگری می‌توانست بکند و نکرد؛ و این که مدام اعضای کانون صحبت کردند، نوشتند، اطلاع‌رسانی کردند. دادخواهی کردند؛ مراسمی مثل بیستمین سال کشته شدن این عزیزان را برگزار کردند. حتی گاه بیش از خانواده‌ها تلاش کردند قابل ستایش است. پس نمی‌توانیم بگوییم هیچ کاری نکردند. می‌دانیم توانایی کانون در چه حد بوده است. همین که توانسته یاد این عزیزان را زنده نگه دارد مسئله مهمی است. الان فضای مجازی هست، الان انعکاس عمومی بیش‌تر شده، الان مردم در این مورد به آگاهی بیش‌تری رسیده‌اند. آن سال‌های ابتدا خیلی‌ها نام این قربانیان را نمی‌دانستند. نه این که کسی نداند، تعداد زیادی نمی‌دانستند. همین که از طریق اطلاع‌رسانی، کانون توانسته پوشش بدهد دست‌آورد خوبی است. پس نمی‌توانیم بگوییم اصلاً هیچ دست‌آوردی نداشته است.

ولی همیشه برای من این سوال بوده است که چرا فقط پوینده و مختاری؟ دیگر نویسندگان، حداقل کانونی، کجا قرار داشتند؟ دیگر مترجمان کانونی کجا بودند؟ اصلاً نویسندگان دیگر کجا بودند؟ چرا هرگز نامی از آن‌ها به‌صورت جدی برده نشد. البته در چند سال اخیر می‌بینیم بیانیه داده می‌شود، اطلاع‌رسانی می‌شود. ولی آیا واقعاً همان برخورد مشابه صورت می‌گیرد؟ و این جاست که برای من این سوال پیش می‌آید و پیوندش می‌دهم با آن همدلی که شما گفتید. چون واقعاً همدلی اجتماعی بسیار برای خانواده‌هایی که قربانی داده‌اند مهم است. به نظر من وقتی یک نفر به قتل می‌رسد در واقع همه خانواده‌ی آن فرد به قتل رسیده‌اند. یک نفر به قتل رسیده است. این خیلی مهم است و این را منی تجربه کرده‌ام و دیده‌ام که ابتدا حتی کانون و کانونی‌ها هم به رسمیت نمی‌شناختند. نه من کانونی را، من داغدار را. منی که دو نفر از خانواده‌اش به فجیع‌ترین شکل کشته شده‌اند.



در واقع ۳ تا آدم کشته شده بودند. چون مادر ما قبل از ۳ ماه دق مرگ شد و مرد. خود من سرطان گرفتم. بچه‌ها و همسر برادرم درب و داغان شدند. آن یکی برادر من واقعاً کمرش شکست و برادران دیگرم. ولی ما چی؟ ما که روزبه‌روز حلقه دورمان تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شد؛ و جامعه متأسفانه حتی قشر روشنفکر جامعه، هنوز هم برخی از جماعت اهل فرهنگ نظرشان همین است. فقط ۴ قتل است که به رسمیت

شناخته شده. یعنی ما آمدیم چه کار کردیم؟ آمدیم صحنه گذاشتیم بر نظر همان سیستمی که این قتل‌ها را صورت داده بود. هم صدا شده بودیم با همان سیستم که دست اندر کار صورت دادن قتل‌ها بود. با پذیرش این که گفتند فقط چهار قتل .. بله گفتند فقط چهار قتل. گو این که از همان ابتدا بیان کلمه‌ی «فقط» به ما می‌گفت قتل‌های مشابه دیگری صورت گرفته است و من همان موقع به این نکته در مطلبی به نام «برای حفظ توازن، چهار قاتل چهار مقتول» اشاره کردم که منتشر هم شد. مایه‌ی خوشحالی‌ست که در این چندسال اخیر تا حد زیادی این سد شکسته شده و خیلی‌ها به این باور رسیده‌اند. طبیعی است خانواده‌هایی که برای افشا یک‌تنه تلاش کردند تاوان بیش‌تری دادند.

با این همه، هنوز هم خیلی کسان هستند که هیچ صدایی در موردشان نیست یا کم‌تر هست. این جاست که سؤال پیش می‌آید. آیا وظیفه‌ی کانون این نبود که هم‌زمان، با احترام بسیاری که برای مختاری و پوینده قائلم و بسیار برایم عزیزند و از اولین روزهای قتل این دو عزیز همواره هر جا چه در امامزاده طاهر چه در هر جای دیگری مراسمی بوده حضور داشتم (غیر از چند سال اخیر که حضورم در امامزاده طاهر واقعاً میسر نبوده). اما طی این سالیان همیشه با خودم فکر کردم دیگران کجا هستند؟ نمی‌خواهم فی‌البداهه نام ببرم که نام ۴ نفر گفته شود و ۲ نفر را فراموش کنم. نویسنده‌های دیگر؟ مترجم‌های دیگر چی؟ اصلاً کانونی هم نباشند. کم نویسند و شاعر و اهل فرهنگ کشته نداده‌ایم. اصلاً چرا ما از آن‌های دیگر، غیرشاعران و نویسندگان نام نمی‌بریم.

اگر به‌عنوان آدم‌های روشن جامعه عمل می‌کنیم. اگر قرار است مظهر آزادی باشیم. باید این سد را بشکنیم. برای دیگران هم سالگرد بگیریم. برای دیگران هم بزرگداشت بگیریم.

همین‌جوری که ما نمی‌توانیم دل‌خواهی یک شاعر را به عنوان شاعر بزرگ بپذیریم. شاعران بزرگ بسیاری بودند. نویسندگان بزرگ بسیاری بودند که از قضا کانونی هم بودند. چرا ما یاد آن‌ها را به خاطر نداریم؟ چرا ما روز تولد یا روز وفات آن‌ها را به یاد نمی‌آوریم؟ این‌ها هست. ولی خب آن‌جور هم نبوده که بگوییم هیچ دست‌آوردی نداشته است. بیان این نکات خواسته‌ی قلبی من است. اما باید دید که کانون واقعاً چه کاری می‌توانست بکند که نکرده است. این را هم باید در نظر داشت. یعنی با دست خالی به جنگ کی می‌توانسته برود؟ چه جوری می‌توانسته کار دیگری بکند که نکرده. ولی آن بُعد اجتماعی که شما تاکید می‌کنید خیلی مهمه؛ برای مایی که روزبه‌روز با شکافی که انداخته بودند حلقه‌ی دورمان هی تنگ و تنگ‌تر می‌شد، این درد عمیق‌تری است. قتل و داغ پروانه اسکندری، فروهر، مختاری و پوینده فاجعه‌ی عظیمی بود. درسته. اما داغ، داغه! درد، درده! چیز سبکی نیست که بگوییم برای من سنگین‌تر از دیگران بود، ولی حداقل ماجرا این بود که تکلیف‌شان روشن بود و می‌دانستند این‌ها به این شیوه‌ی ردیلانه کشته شده‌اند. ولی ماهایی که تا مدتی در شرایط شک و تردید به سر می‌بردیم. می‌دانستیم و نمی‌دانستیم؛ واقعاً زجر مضاعفی را تحمل کردیم. گیر کرده بودیم.

طوری شده بود که جدای از این که مدام خود ماها به خاطر این که آخرین کتاب مختاری را چاپ کرده بودیم، کتاب براهنی را چاپ کرده بودیم تهدید می‌شدیم. مرتب پژمان زنگ می‌زد و می‌گفت: «دارند تهدید می‌کنند، می‌گویند آتش‌تان می‌زنیم.» یا پیوسته سعی می‌کردند بکشاندمان این طرف و آن طرف که یک نویسنده‌ای هست حتماً شما باید ببینیدش. جان‌ش در خطرست. طوری شده بود که ما شب‌ها با وحشت با چوبی بغل تخت می‌خوابیدیم. برای نمونه به یک مورد اشاره می‌کنم. نمونه‌ای که بیانگر فضای توهم‌آلودی‌ست که برای ما ساخته بودند. یک روز از دانشگاه که برگشتم پیغام‌گیر چشمک می‌زد. دکمه‌ی پیغام‌گیر را که زدم، شنیدم یکی می‌گوید: «قاتل را می‌خریم.» دو سه بار گوش کردم و همان جمله را شنیدم چیزهای مختلفی از ذهنم گذشت — قاتل را خریدند که برادر و برادرزاده‌ام را بکشد. قاتل را خریدند که بیاید ما را که مدام تهدید می‌شدیم بکشد. یا ما می‌توانیم قاتل را بخریم برای شما — به‌هرحال من افتادم، یعنی از حال رفتم. همسر هم همین جمله را می‌شنید.

چند بار گوش کرد. زنگ زد بچه‌ها آمدند. دوسه بار گوش کردند. نفسی کشیدند و گفتند: «باطله می‌خرند». کاغذ باطله می‌خرید. یعنی کسی که پیغام گذاشته بود می‌دانست انتشاراتی داریم. کاغذ باطله می‌خرید. این مسئله الان ممکن است ساده به نظر بیاید ولی ... مثال‌هایی از این دست بسیار است و آن دنیای وهم‌آلودی که ما طی کردیم، دنیای خوفناکی که پشت سر گذاشتیم شوخی نبود. این است که به نظر من مهم است کانون از این به بعد حداقل بیاید فریاد دادخواهی خانواده‌هایی بشود که به هر دلیل خودشان نمی‌خواهند درگیر بشوند، یا نمی‌توانند. شاید حق دارند. خب هر کسی حق انتخاب دارد. ولی چه خوب است که کانون دفاع از جان انسان‌ها را بی‌واسطه تبدیل به کند.

کم نویسنده، مترجم، محقق و اهل فرهنگ کشته نشده. حتی دیگری که فرهنگی نبودند. به‌نظرم وقتی دوتا آدم کشته می‌شوند مخصوصاً بچه‌ای مثل کارون، بچه‌ای در سن کارون که کشته‌شدنش مصداق بارز نسل‌کشی است. دیگر شوخی نداریم. این بچه حتی پدرش اگر جرمی کرده باشد بی‌گناه است. یا وقتی شاعری، نویسنده‌ای، چه برادر من باشد چه دیگری، کشته می‌شود که نه اهل جرم است نه اهل جنایت. به هر دلیلی که کشته شود مشکل در سیستم و ساختاری است که زمینه‌ی قتل این آدم را فراهم کرده. نباید بی‌تفاوت از کنار این مسئله گذشت. اگر چیز دیگری هست بفرمایید که من ادامه بدهم.

ممنون خانم حاجی‌زاده. نکته‌ای که شما اشاره کردید این بود که در سال‌های اخیر ما شاهد این بودیم که در بیانیه‌های مربوط به مختاری و پوینده از قتل‌های دهه‌ی ۶۰ به‌ویژه ۶۷ یاد شده و از قربانیان دیگر قتل‌های زنجیره‌ای. ولی هر سه‌ی شما عضو هیئت دبیران کانون هم‌زمان با هم یا در دوره‌های مختلف بوده‌اید. می‌خواهم این را از شما بپرسم، از هر سه‌ی شما، که فکر می‌کنید چه چیزی مانع شده که حتی در متون کانون این دادخواهی پیوند بخورد به جنبش عمومی دادخواهی؟ چه چیزی عاملش بوده؟ آیا فضای خفقانی که در آن سال‌ها وجود داشته، یا به‌قول خانم حاجی‌زاده بعضی مواردی مثل همراهی نکردن خانواده‌ها؟ چه دلایلی وجود داشته که شما، به عنوان کسانی که هر کدام به نحوی این فضا را تجربه کرده‌اید، یعنی خودتان در هیئت دبیران بوده‌اید و قطعاً در آن سال‌ها با چنین مسائلی مواجه بودید، فکر می‌کنید این روند دیر اتفاق افتاده؟

حاجی‌زاده: آیداجان من می‌توانم جواب بدهم؟

— خواهش می‌کنم. فقط در ادامه توضیح‌تان اگر باز هم نکته‌ی دیگری دارید که می‌خواهید اضافه کنید، اضافه کنید.

— به نظر من ما به عنوان کسانی که در کانون نویسندگان ایران حضور داریم باید فارغ از هر ایدئولوژی، هر کدام از ما ممکن است به دیدگاه خاصی متعلق باشیم یا ممکن است نگاه متفاوتی داشته باشیم، ولی وقتی انسانی کشته می‌شود، باید نگاه نکنیم که آیا نظر او با نوع ایدئولوژی من تطبیق می‌کند یا نمی‌کند. بهتر است جدا و بیرون از این دیدگاه نگاه کنیم. یکسان ببینیم. و تا زمانی که ما رها نشویم از این قید، کار به‌درستی پیش نمی‌رود. بله در سال‌های اخیر نه‌فقط در بیانیه‌هایی که برای پوینده و مختاری داده‌ایم، حتی جداگانه برای بسیاری از اعضای کشته‌شده‌ی کانون نویسندگان ایران بیانیه دادیم ولی بازهم شرایط مساوی نیست.

— آقای حکیمی



حکیمی: ممنون آیداجان. ببینید من قبل از این که به این سوال شما جواب بدهم لازمه به نکته‌ای اشاره کنم در مورد علت صحبت‌های اولم. ببینید، وقتی آقای خندان با من تماس گرفت و گفت «قرارت ویژه‌نامه‌ای برای دادخواهی منتشر کنیم و شما هم جز مدعویم هستید. آیا موافق‌اید؟» گفتم بله موافقم. گفت: کسان دیگری را جز خانم حاجی‌زاده و آقای زرافشان می‌شناسید که پیشنهاد بدهید تا در صورت موافقت هیئت دبیران از آن‌ها نیز دعوت کنیم؟ من فکر کردم منظورشان فعالان خارج از کانون است. به همین دلیل گفتم خانم منصوره بهکیش. آقای خندان گفت نه، این میزگرد مربوط به اعضای کشته‌شده‌ی کانون است به‌طور مشخص مختاری و پوینده. من همان موقع فکر کردم شاید نظرات من بی‌ربط باشد با میزگردی که می‌خواهد فقط به دادخواهی برای اعضای کشته‌شده‌ی کانون بپردازد. اما بعد پیش خود گفتم که نظر کلی

من درباره‌ی دادخواهی بالاخره نظری است از مجموعه نظرات درباره دادخواهی و چه بسا با نظرات دوستان شرکت‌کننده‌ی دیگر ربط پیدا کند. بنابراین آمدم و شرکت کردم و از قضا اکنون می‌بینیم که صحبت‌های مجموع ما، اگر نه کاملاً، از جهات بسیاری به هم مربوط است. همین صحبتی که الان آقای زرافشان کرد در مورد توهّم‌آمیز بودن دادخواهی در چارچوب نظامی که قوه قضاییه مستقل ندارد حاوی مضمون همان صحبتی است که من مطرح کردم مبنی بر این که دادخواهی در چارچوب جمهوری اسلامی به نتیجه نمی‌رسد، کما این که به نتیجه نرسیده است. یا وقتی خانم حاجی‌زاده به‌درستی انتقاد می‌کند که دادخواهی برای قتل برادرش حمید به دادخواهی برای قتل مختاری و پوپنده پیوند نخورد درواقع دارد شکل محدودتری از همان نکته‌ای را بیان می‌کند که من درباره‌ی ضرورت پیوند خوردن دادخواهی برای قتل‌های زنجیره‌ای به اجزای دیگر جنبش دادخواهی بیان کردم.

اما در مورد سوال شما آیدا جان، ممکنه سوال را تکرار کنی که من هم بتوانم جواب بدهم؟

— پرسیدم که چون هر سه شما به‌دفعات در هیئت دبیران کانون حضور داشتید. در مورد نکته‌ای که خانم حاجی‌زاده گفتند که در سال‌های اخیر ما می‌بینیم که مثلاً اشاره به قتل‌های دهه‌ی ۶۰ به‌ویژه ۶۷ و دیگر کشته‌شدگان قتل‌های زنجیره‌ای در متون کانون یا در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها وجود دارد. به هر حال واکنشی وجود دارد. از شما پرسیدم به عنوان کسی که سال‌ها فعال بودید فکر می‌کنید چه چیزی مانع از این شد که این اتفاق زودتر بیفتد یا حداقل در متون کانون این رد پا را بیش‌تر بشود دید؟ آیا فضای خفقان بوده؟ مثلاً خانم حاجی‌زاده معتقد بودند نوعی نگاه ایدئولوژیک وجود داشته. آیا شما دلایل دیگری در مورد این می‌بینید یا نه آن فضای خفقان و سرکوب باعث شده بوده که کانون به‌ناچار این مسیر را در متونش طی کند؟

حکیمی: ببینید تا آن‌جا که به برخی از اعضای کانون مربوط می‌شد به نظر من یک مقداری این توهّم وجود داشت که اگر حساب پوپنده و مختاری از حساب کسانی که در دهه‌ی ۶۰ کشته شدند جدا باشد شاید دادخواهی را بشود به نتیجه رساند. یعنی این تصور وجود داشت که خب این‌ها که کاری نکرده‌اند، فقط می‌خواستند مجمع عمومی کانون را برگزار کنند، می‌خواستند منشوری را که در جمع مشورتی تصویب کرده بودند به تصویب مجمع عمومی برسانند. همین. چرا باید کشته می‌شدند؟ این توهّم تا حدودی وجود داشت که اگر قتل‌های زنجیره‌ای را پیوند نزنند به کشته‌شدگان دهه‌ی ۶۰، که به اتهام براندازی به زندان افتاده بودند، ممکن است که در دادخواهی به نتیجه برسند. درحالی که تجربه نشان داد ما با کسانی طرف بودیم و هستیم که اصلاً این حرف‌ها حالی‌شان نیست. البته تاثیر فضای «اصلاح‌طلبی» را نیز نباید نادیده گرفت. در آن مقطع یک مقدار فضای سیاسی به‌اصطلاح «باز» شده بود و همین خود به این توهّم دامن می‌زد که گویا قتل‌ها واقعا کار عده‌ای «خودسر» بوده و دیگر ادامه نخواهد داشت. صحبت‌های مرجع رسیدگی به پرونده و تشکیل دادگاه از طرف رژیم نیز در ایجاد این توهّم بی‌تاثیر نبود. حال آن‌که این صحبت‌ها و نیز تن‌دادن رژیم به تشکیل همان دادگاه فرمایشی نیز تا حدودی به علت جریحه‌دار شدن وجدان عمومی بود. فروکش کردن فضای توهّم‌زای «اصلاح‌طلبی» و عملکرد کل جمهوری اسلامی پس از قتل‌ها و ادامه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای به شیوه‌های دیگر نشان داد که این‌ها همه یکسره توهّم بوده است.

— ممنون از شما دوستان که تا این‌جا سعی کردید که با دقت به سؤالات پاسخ دهید

آقای زرافشان می‌خواهم شما هم در مورد این سوال توضیح بدهید که چه‌طور می‌بینید این وضعیت را؟ همین که در صحبت‌های آقای حکیمی یک اشاره‌ای وجود داشت به این‌که بله این قتل‌ها وجدان جامعه را جریحه‌دار کرده بود. اما خوب ما فکر می‌کنیم یکی از جاهایی که این جریان دادخواهی به گوش مردم رسید، یعنی مردم شنیدند چنین اتفاقی اتفاق افتاده درمورد این دو قتل بوده و بخشی از آن به فعالیت کانون نویسندگان ایران و اطلاع‌رسانی‌ها، پیگیری‌ها و حرف‌زدن‌هایش درباره این قتل‌ها برمی‌گردد. حالا می‌خواهم در پاسخ‌تان به این هم نظری داشته باشید. اگر سوال را هنوز خاطرتان هست پرسش من این بود که شما هم در هیئت دبیران بودید و دوستان دیگر هم بودند، چه موانعی وجود داشت که اصلاً پیوند خوردن به جنبش دادخواهی اتفاق بیفتد؟

زرافشان: اجازه بدهید من اول یکی دوتا نکته را، که گرچه به کل بحث مربوط است و فکر می‌کنم باید تذکر داد اما مستقیماً جواب این سوال شما نیست، اشاره کنم. اولاً در موضوعی که دوست عزیزمان خانم حاجی‌زاده در



مورد ایدئولوژی و فارغ از هر ایدئولوژی و فارغ از هر قیدی صحبت کردند، چون ممکنه برای بعضی با این کلمه خیلی بازی بشود و خیلی داستان‌ها پیرامونش می‌سازند و ممکنه سوء برداشتی بشود، می‌خواستم تذکر بدهم که اولاً آدم بدون ایدئولوژی وجود ندارد. آدمی که ایدئولوژی ندارد آدم نیست. این که خانم حاجی زاده می‌گوید فارغ از هر نوع تفکری برای همه به اعتبار انسان بودن‌شان باید احساس مسئولیت کرد و رفت، خودش یک بحث ایدئولوژیک است. شما ایدئولوژیک برخورد می‌کنید، حق هم دارید این‌گونه باشید. برای من، دغدغه‌ام فقط رفیقای جان‌باخته‌ام در کانون نبود و نیست، کما این که در همان روزها در دو نوبت اگر اشتباه نکنم یک نوبت در روزنامه آبان که آن زمان منتشر می‌شد و نوبت دیگری در روزنامه صبح امروز به [...] از شصت و چند فقره قتل که در مورد آن‌ها مدارک آن قدر وجود داشت که اگر مورد سوال واقع شوم بتوانم محکم پاسخ‌گو باشم، در مورد آن شصت و چند فقره منتشر کردم این‌ها را و میان این شصت و چند نفر همه‌جور آدمی بود، قطعاً شصت و چند نفر مربوط به کانون نبودند، همه غیرکانونی بودند. من دغدغه‌ام فقط آن‌ها نیست و فقط آن‌ها نبود. در آن پرونده وکالت خانواده فروهر را هم داشتیم و آن‌ها عضو کانون نبودند. هم‌بند من بود فروهر، به کرات در سیستم گذشته و علیرغم این که از لحاظ تفکر سیاسی به قدر زیادی یکی نبودیم ولی به هر حال من آن‌چه برای رفیق‌های از دست‌رفته‌ی خودم [...] کردم و به موازات آن به همان اندازه دغدغه داشتم برای فروهر، برای دیگران، آن شصت و چند نفر. شصت و شش - هفت نفری که به شما عرض کردم اسامی‌شان را منتشر کردم.



وقتی سراغ پرونده رفتیم بعد از کشمکش‌های بسیار که برای طبیعی‌ترین حق اولیای دم یعنی حق تدارک دفاع بایستی پرونده در اختیارشان قرار می‌گرفت که بتوانند کارشان را انجام دهند، برای ابتدایی و طبیعی‌ترین حق وکلا، پنج ماه - شش ماه منتظر ماندیم. بعد که به هر صورت پرونده‌ی ابتر و فشل‌شده که صدها بار در آن دستکاری کرده بودند به ما رسید متوجه شدیم که اولاً تعداد خیلی فراتر از آن چهار یا شش نفری است که ابتدا در سال ۷۷ مطرح شد و ثانیاً این پرونده بارها بار دستکاری شده. ما در کار قضایی داستانی داریم که قدما می‌گفتند «پشت‌نمره کردن پرونده» امروز می‌گویند برگ‌شماری، پرونده وقتی از دستگاه تحقیق جرم، از دادسرا، به دادگاه می‌آید دانه‌دانه‌ی اوراق آن شماره‌گذاری شده تا دستکاری نشود و اگر چیزی از آن خارج شد معلوم باشد. این پرونده سه بار پشت‌نمره شده بود یعنی هر بچه‌ای با هوش متوسط می‌توانست بفهمد که چند برگ از این پرونده را از کجا برداشته‌اند. در چنین شرایطی نمی‌توانستیم حتی به جریان تنگ و محدود قضایی امیدوار باشیم. اما در همان پرونده‌ی ابتر و دستکاری‌شده موارد متعددی بود که با مازیک اسامی را پاک کرده بودند. بعضی اوراق به صورتی بود که نمی‌توانستند خارج کنند و مربوط به متهمان حاضر در پرونده بود اما اسامی دیگری هم در همان برگ‌ها بود که نمی‌خواستند باشد و مخدوش شده بود. و متوجه شدیم این خانه‌ای‌ست که از قبل سقفش را زده‌اند. این‌جا می‌خواهم اشاره کنم به احکام سنگینی که این روزها می‌دهند. [...] اعتراض بسیاری این است در رسانه‌ها ... که بدون داشتن وکیل بدون داشتن تشریفات دادرسی، من می‌خواهم بپرسم اگر من وکیل و صدها مثل من هم با این وضع در دادگاه‌ها باشند آیا مورد تایید شما خواهد بود، و درست است؟ می‌خواهم بگویم ماهیت کار قضایی، بخصوص در این نوع پرونده‌ها، این نوع قتل‌ها، قضایی نیست. اگر کسی بخواهد در این سطح به آن نگاه کند خود را فریب داده. من در کانون در تمام آن سال‌ها، قبل از زندان‌رفتم، بعد از زندان‌رفتم و تمام این سال‌ها عضو هیئت دبیران کانون بودم. تصمیم می‌گرفتیم در این زمینه و می‌خواهم اطمینان دهم که تا آن‌جایی که به خودم مربوط می‌شود و رفقای دیگر تا آن‌جاکه من در ارتباط بودم، نه! ملاحظات ایدئولوژیک، به آن صورت ایدئولوژیک در میان نبود اما کانون ضعیف بود و ضعیف عمل می‌کرد، آن قدرت را، آن اشراف اجتماعی را، که بتواند در جامعه کاری بکند نداشت و تفکرش هم روی ظرفیت‌های قضایی بیش‌ازحد حساب کردن، دلیلش نشناختن ماهیت قضات، سیستم قضایی، در مجموعه‌ی قدرت است.

من از روز اول می‌دانستم در این پرونده به دادرسی نخواهیم رسید. تکرار می‌کنم به دوستان هم گفته بودم بالاترین کاری که، اگر بتوانیم، انجام دهیم این است که به جامعه ابلاغ کنیم چه اتفاقی افتاده. بسیاری قتل‌ها پیش از این اتفاق افتاده، در آن دهه‌ی خون‌بار سیاه، همه می‌دانند چه اتفاقی افتاده و لازم نیست یادآوری کنیم که هیچ کدامشان در صلاحیت و اهلیت نظام فعلی نبود که رسیدگی کند. آن‌چه کانون انجام داد نه به ملاحظه‌ی دوستان آقای حکیمی، که شاید تصور می‌شد اگر حساب این جان‌باختگان را از دیگر جان‌باختگان دهه‌ی شصت جدا کنیم امکان پیگیری بیش‌تر است، من گمان نمی‌کنم این چندان موثر بوده باشد. کانون ضعیف بود، شرایط

به گونه‌ای نبود که پیوند بخورد مسئله‌ی قتل‌های زنجیره‌ای با کل قتل‌هایی که در آن دهه و دهه‌های قبلی صورت گرفته بود. من کافی نمی‌دانم آن‌چه را کانون کرده است و گفتم که این زخم‌ها همچنان باز است، و در روزش دوباره بایستی باز شود و مورد بررسی قرار گیرد.

— ممنون از شما دوستان که تا این‌جا با دقت به سوالات پاسخ دادید.

حاجی‌زاده: آیداجان، من می‌توانم چند کلمه در جواب آقای زرافشان بگویم؟

— خواهش می‌کنم، بفرمایید



حاجی‌زاده: اولاً که بحث من به هیچ عنوان شخصی نبود. به‌طور کلی بسیار طعم همدلی‌های آقای زرافشان را چشیده‌ام و شخص خاصی در کانون منظور من نبود. و وقتی می‌گویم نگاه ایدئولوژیک منظورم آن نیست. چون من حدود شش سال و خرده‌ای در هیئت دبیران کانون کنار آقای زرافشان و آقای حکیمی بودم. منظورم این نیست که می‌نشستیم و تفکیک می‌کردیم این، این طرفی‌ست و آن، آن طرفی.

اما به‌طور کلی می‌گویم [...] مجبورم مصداق بدهم. نمی‌خواهم بگویم سعیدی سیرجانی و افرادی که بیرون بودند. سعی کردم نام نیاورم مبدا نامی فراموش شود. اما الان ناچارم مصداق بدهم. مثلاً مختاری و پوینده از طرف حکومت پذیرفته شدند که این دو نفر کشته شدند. اما برای ما روشن است که غفار حسینی، میرعلایی، شریف، دوانی، ... حداقل چند نفر از این‌ها کانونی هستند. گرچه از نظر من در این مورد کانونی و غیرکانونی ندارد. کشته، کشته است. آن هم کشته‌ای که بدون هیچ جرم و جنایتی کشته شده است. آیا برای آن‌ها هم به غیر از نام بردن [...] البته باز هم تاکید می‌کنم، علیرغم کاستی‌های موجود، کار کانون کم نبوده. همین که نگذاشته فراموش بشوند، همین که بیانیه داده، همین که هر سال با همه‌ی تنگناها بر سر مزار آن عزیزان حاضر شده خیلی حرف است. اما آیا ما برای دیگران هم همین‌قدر تلاش کردیم؟ من فقط بحثم این بود، نه این که می‌نشستیم و تفکیک می‌کردیم.

— ممنون خانم حاجی‌زاده

حکیمی: یک سؤال من از فرخنده بپرسم آیداجان؟

— بفرمایید

حکیمی: ببین فرخنده‌جان اتفاقاً من می‌خواهم شما را عطف بدهم به همین صحبتی که کردم. این سؤال برای من هم مهم است: آیا کانون به همان اندازه که به مختاری و پوینده اهمیت داد به حمید حاجی‌زاده اهمیت داد؟

حاجی‌زاده: نه، اصلاً. اتفاقاً به‌تازگی در سال‌های اخیر. اما اگر بخواهم، راحت حرف بزنم و منصفانه بگویم، آقای حکیمی، شاید این جور تصور بشود که دلیل بهادادن به حمید هم دو چیز است یکی کانونی بودن من و یکی حضور کارون.

حکیمی: من حمید را یک نمونه از تمام افرادی می‌بینم که همه به‌اصطلاح ستم‌کشته‌ی حاکمیت هستند. من این را دارم می‌گویم. اگر این درست است که به قتل مختاری و پوینده اهمیت داده شد ولی به قتل حمید حاجی‌زاده به آن اندازه اهمیت داده نشد، پس ما باید برخوردمان را اصلاح کنیم و این برخورد اصلاح‌شده را نقطه‌ی عزیمت خود برای دادخواهی قرار بدهیم.

حاجی‌زاده: دقیقاً! فقط هم حمید و کارون را نه، همه‌ی دیگران را. آقای حکیمی تردید به عطوفت شما نسبت به حمید و کارون ندارم. روی صحبت‌م با همه است. و بار دیگر تاکید می‌کنم به هیچ عنوان در ذهن من ذره‌ای کاستی در احترامی نیست که به آن دو عزیز، مختاری و پوینده، داشته و دارم.

زرافشان: معذرت می‌خواهم. من یک تذکر کوچک دارم، آیداجان. می‌توانم صحبت کنم؟

— بله، فکر کنم صدای مرا ندارید.

زرافشان: چرا صدای شما را هم دارم. فقط خواستم تذکر بدهم که ضمن تایید صحبت فرخنده، فرخنده خودش می‌داند که من وکالت دوانی، شریف و خانواده حاجی‌زاده را هم داشتم که نپذیرفتند و زیر بارش نرفتند. و عرض کردم ۶۷ نفر دیگر را من در دو نوبت علنی کردم در آن شرایط اسامی‌شان را. به‌هیچ‌وجه آن‌ها متعلق به خط فکری سیاسی من هم نبودند. اما، آن‌چه می‌خواستم عرض کنم، فرخنده‌جان، این بود که آن کوتاهی‌ها معلول ایدئولوژی نیست، معلول تنگ‌نظری سیاسی است [...] می‌خواستم صحبت ما سوء تعبیر برای بعضی شنوندگان مان نشود. ولی بدون ایدئولوژی، اگر آدمی ایدئولوژی نداشته باشد بین روا و ناروا هیچ نوع انتخابی ندارد. آگاهی به ما می‌گوید که چه چیزی رواست و چه چیزی روا نیست، سطوح دیگری از شعور انسانی‌ست که آدم را وادار می‌کند مقابل ناروا بایستد و از روا حمایت کند. همین!

حاجی زاده: خیلی ممنونم، صحبت‌تان خیلی روشن‌گر بود و همین‌طور صحبت آقای حکیمی عزیز

حُبِ دوستان، بخش پایانی صحبت را به خاطر کمبود وقت کمی کلی‌تر می‌گویم که شما هم دستتان در پاسخ دادن بازتر باشد.

اگر آن وجه اجتماعی دادخواهی را افشای حقیقت در نظر بگیریم، بخشی از حقیقت درباره قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای بسترسازی‌های حکومت پیش از قتل‌هاست. به این معنی که از رسانه‌های خودش، مطبوعاتش، تلویزیونش به نویسندوها، به روشنفکرها حمله می‌کرد و اتهاماتی را می‌زد. درحالی که از این طرف مجرای برای پاسخ دادن و دفاع وجود نداشت. یعنی به نظر می‌آمد کاری که حکومت می‌کند این است که از یک سو چهره‌ی عمومی روشن‌فکری را تخریب کند و از سوی دیگر امیدوارست با این تخریب و این اتهام‌زنی‌ها، درنهایت اگر سراغ این نویسندوها برود، چه به صورت احضار چه بازداشت چه زندان چه قتل، امکان همدلی عمومی را پایین‌تر آورده باشد.

چیزی که دوست دارم هر یک از شما به عنوان فعالان کانون پاسخ بدهید این است که فکر می‌کنید کانون چه‌قدر توانسته چنین سازوکارهایی را اساساً افشا کند و چه‌قدر توانسته مقابل این وضعیتی که حاکمیت ایجاد کرده، و هم‌چنان هم به شکل‌های مختلف ایجاد می‌کند، مانعی یا حتی سد کوچکی ایجاد کند؟ برخورد کانون را در این بخش از دادخواهی چه‌طور می‌بینید؟ خانم حاجی‌زاده؟

حاجی‌زاده: جانم؟

— می‌خواهید با شما شروع کنیم، اگر آمادگی دارید؟

حاجی‌زاده: به نظرم بهتره با آقای حکیمی یا آقای زرافشان شروع کنیم

— پس آقای حکیمی، شما بفرمایید



حکیمی: ببینید. تا آن‌جاکه به افشای این قضیه مربوط می‌شود، به نظر من کانون در حد بضاعت و شرح وظایفش عمل کرد، یعنی مثلاً زمینه‌سازی برنامه‌ی «هویت» را افشا کرد و گفت دارند زمینه‌چینی می‌کنند برای از میان برداشتن نویسندگان آزادی‌خواه و مخالف. این را فهمیده بود کانون که اگر همان نیروهای «خودسر» بخواهند مخالفان را از بین ببرند ابتدا آن‌ها را از دهان یکی مثل روزنامه کیهان سکه‌ی یک پول می‌کنند و بعد از بین‌شان می‌برند. کانون این را فهمیده بود و به سهم خودش افشا می‌کرد. منتها در این‌جا نیز اکثر اوقات آن را ربط نمی‌داد به رویدادهای دهه ۶۰... ببینید، قضیه این بود که در دهه‌ی ۶۰ بسیاری کسان در زندان بودند اعم از چپ و مجاهد که حاکمیت آن‌ها را دشمن خودش می‌دانست و دنبال آن بود که آن‌ها را از بین ببرد. بحث مجازات نبود. چون اگر واقعا بحث مجازات بود که این‌ها داشتند حکم‌شان را می‌کشیدند، زندان‌شان را می‌کشیدند. اگر بحث مجازات بود که باید می‌گذاشتند دوران محکومیت‌شان تمام شود و بعد آزادشان می‌کردند. دنبال مجازات نبودند. دنبال نابودی همه‌ی مخالفان بودند. و همین جور هم شد، یعنی به‌فرموده کمیته‌ای درست شد و تعیین کرد چه کسانی باید زنده بمانند و چه کسانی باید کشته شوند. در دهه‌ی ۷۰ هم مسئله همین بود، منتها به شکلی دیگر. یعنی در دهه‌ی ۷۰ هم از مابهران باز دنبال نابودی مخالفان خودشان بودند، منتها حساب‌شده‌تر برخورد می‌کردند. اول زمینه‌چینی می‌کردند. برنامه‌هایی مثل «هویت» تهیه

می‌کردند، یا مقاله‌هایی مثل «ویت‌کنگ‌های کافه‌نشین» منتشر می‌کردند. در همان زمان چه اراجیف و چه تهمت‌هایی که درباره شاملو به زبان نیاوردند! این‌ها همه زمینه‌چینی بود برای از سکه انداختن نویسندگان آزادی‌خواه و مخالف و سپس از میان بردن آن‌ها. منتها خوش‌بختانه قرعه‌ی مرگ به اسم همه‌ی این نویسندگان در نیامد. برخی تصادفی از دم تیغ گذشتند (مثل اتوبوس ارمنستان)، بعضی‌ها گذاشتند و رفتند خارج، و برخی هم مقاومت کردند و مرعوب نشدند. جان‌باختگان کانون از نوع آخر بودند. آن‌ها را ابتدا فراخواندند تا شاید مرعوب شوند و دنبال برگزاری مجمع کانون نروند. اما فهمیدند که آن‌ها مصمم‌اند این کار را بکنند. با طناب خفه‌شان کردند که دیگران را بترسانند تا دنبال کانون نروند. غافل بودند که خون آن جان‌های شیفته و وثیقه‌ی برگزاری مجمع عمومی کانون می‌شود. سه ماه بعد از کشته شدن آن‌ها این مجمع برگزار شد.

— ممنونم آقای حکیمی، آقای زرافشان نظر شما را هم می‌توانیم بشنویم؟

زرافشان: عرض کنم خدمت شریف‌تان. ببینید قدرت سیاسی حاکم نمایندگان فکری خودش را دارد و طبیعتاً می‌خواهد نماینده‌های فکری غیرخودش را تضعیف کند یا، اگر بتواند، از میان بردارد. من دارم ایدئولوژیک صحبت می‌کنم. طبقات و نیروهای اجتماعی گوناگونی که متشکل نیستند، که برنامه مشخصی به عنوان یک کل واحد ندارند، جامعه‌ای که متمایز و فرد فرد شده، تا زمانی که این جور هست، مثل یک توده ماسه که هر یکی‌اش بدون هیچ سازمان مشخصی در کل شهر پخش، هر یکدانه‌اش یکی از آن ماسه است مثل باقی دانه‌ها، کاری ازش ساخته نیست.

در برابر آن، خُب حاکمیت امکانات سرکوب دارد، دادگاه‌ها را دارد، زندان‌ها را دارد، نیروی مسلح دارد، رسانه دارد، تلویزیون و روزنامه دارد. شرکایی دارد که بندبازی کنند این طرف و آن طرف، هم در جناح مردم تظاهر به همدلی و همگامی کنند، هم در خود حاکمیت دست‌شان به دُم گاوی بند باشد. در چنین شرایطی از یک مجموعه‌ی کوچکی مثل کانون چه انتظاری دارید؟ من البته خودم از آن چه کانون در این زمینه کرده راضی نیستم، اما زندگی با آرزوها ساخته نمی‌شود. مواد و مصالح اقداماتی که صورت می‌گیرد، رویدادهایی که واقع می‌شود؛ این مواد و مصالح باید عینی باشند. شرایط عینی جامعه را هم بخصوص در آن دهه در نظر بگیرید. فجیع‌ترین روند کشتار جمعی زندانیان سیاسی دست‌بسته‌ی اسیر در سال ۶۷ هیچ واکنشی در جامعه نداشت. برای این که از طرفی ناآگاهی جامعه، بسیار برخوردیم که [...] می‌گفتند این‌ها مجاهد بودند و به این صورت اعدام شدند، به این برخوردیم [...] در آستانه‌ی قرن بیست‌ویکم با فقه امامیه نمی‌شود جامعه را اداره کرد. و توانش را حالا دارند پس می‌دهند و تاریخ داره آن‌ها را تنبیه می‌کنه و این تنبیه عادلانه‌ست. یک مقداری روشن به خودمان نگاه کنیم. در چنین وضعیتی بود. و شما بعد از آن کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ واکنش جامعه را ببینید، به مراتب وحشتناک‌تر، به مراتب ترسناک‌تر، به مراتب سیاه‌تر از قتل رفقای از دست‌رفته‌ی ما در کانون بود. ولی واکنش جامعه چه بود؟ جامعه‌ای غیرمتشکل، جامعه‌ای که مردم پایین برنامه‌ی مستقل از خودشان ندارند، سازمان نایافته‌اند و به فکر تدارک امکانات برای رو در رویی با دشمنی که سازمان‌یافته است، مسلح است، امکانات مالی دارد، امکانات رسانه‌ای دارد، [...] در فکر تدارک اسباب لازم برای برخورد [...] وقتی دوانی و شریف را و دیگران را مقایسه می‌کنم با شرایط اعدام‌های بعد از سال ۶۷، باز کلی تفاوت می‌بینم. کلامی توانایی این را ندارد که سیاهی آن شرایط را، بعد از ماه‌ها ماه که به تدریج خبرها شروع کرد به درز کردن، توصیف کنه که چه شرایطی بود. جامعه‌ی دست‌بسته قربانی می‌شود. دست‌کم باید این را تجربه کرد و ارزش درس گرفت برای آینده که تا متشکل نیستیم، تا بازیچه‌ایم، [...] بازیچه‌ی توهّمات توفانی که در سطح جامعه مطرح می‌کنند، آدم‌های پوشالی که به ضرب رسانه‌ها تحریف می‌کنند. تا بازیچه‌ی کسانی هستیم که می‌گویند مردم اگر سازمان‌نیافته‌اند این حُسن حرکت‌شان است نه عیب‌اش. اگر رهبری ندارند این مزیت‌اش است نه عیب‌اش. تا وقتی در این وضعیت‌ایم، آسیب‌پذیریم و باز هم آسیب خواهیم دید. تجربه می‌گوید اگر می‌خواهی مقاومت کنی اگر می‌خواهی رو در رو بشوی باید به اندازه‌ی دستگاه و مجموعه‌ای که می‌خواهی درگیرش بشوی باید به همان اندازه سازمان‌یافته باشی، به اندازه‌ای او و به شکلی که او ابزارهای مبارزه را دارد، تو هم داشته باشی. و من گمان می‌کنم کانون، به عنوان یک مجموعه‌ی کوچک، مجموعه‌ای کوچک از نویسندگان که اساساً در طرز تفکرش، اندیشه‌اش، مرام‌نامه‌اش کاری به قدرت سیاسی ندارد و حداکثر کارش این است که از آزادی بیان برخوردار باشد برای کار خودش، چیزی بیش‌تر از این نمی‌توانست انجام بدهد. اما در مقابل این نوع ضربات؛ جامعه‌ی غیرمتشکل،

جامعه‌ی بی‌برنامه، جامعه‌ای که مردم پایین، مردم تحت حکومت، چشم‌انداز مستقل و سازمان مستقل خودشان را ندارند همیشه آسیب می‌بینند.

— ممنونم آقای زرافشان. خانم حاجی‌زاده؟

حاجی‌زاده: ببینید. بسترسازی‌ها هنوز هم ادامه دارد. درسته که به شکل برنامه‌ی «هویت» یا روزنامه‌ی کیهان یا جریان‌های شناخته‌شده‌ی دیگر عمل نمی‌کند، اما هستند عوامل دستگاه که از طریق فضای مجازی، از طریق حضور، اتفاقاً به شکل آدم‌های شبه‌فرهنگی در قالب آدم‌های فرهنگی وارد کتاب‌فروشی‌ها و انتشاراتی‌ها می‌شوند، می‌نشینند ناهار می‌خورند، چای می‌خورند و سعی می‌کنند معترضان و دادخواهان را تخریب کنند. و نمونه‌هایی اعلای آن را چندسال گذشته بارها دیدیم در اینستاگرام، در فیسبوک، در جاهای مختلف و تلاش‌هایی که برای تخریب کانون صورت گرفت. این دیگر اظهر من الشمس است و نیازی به گفتن نیست. مهم این است که الان تفاوتی که وجود دارد بالا رفتن سطح آگاهی جامعه نسبت به این جریان‌هاست. وگرنه آش همان و کاسه هم همان کاسه است. فرقی نمی‌کند، هنوز هم آن بسترسازی‌ها ادامه دارد، منتهی شکل و ساختارش تغییر کرده.

— ممنونم خانم حاجی‌زاده عزیز. ما درواقع تقریباً رسیدیم به لبه‌ی وقتی که داشتیم. با این حال می‌خواهم هر نکته‌ای که فکر می‌کنید وقت اجازه نداده مطرح کنید ولی بهتره مطرح بشود، در این زمان باقی‌مانده بگویند که از دست نرود.

حاجی‌زاده: من سعی کردم، به هر حال، طی این سال‌ها همه‌ماها، به‌نوعی، بارها نوشتیم همه‌گفتنی‌ها را، چون همیشه فضاها محدود بوده یا آدم آن لحظه یادش می‌رود یا به هر حال تداعی این ماجرا شوخی نیست. یعنی من یکی، حداقل از روزهای آخر شهریور تا پایان آذر حالم بد است. و متأسفانه چیزی هم نیست یعنی یک زخم است که باز می‌شود. شیوه‌ی مرگ این عزیزان، حالا قتل هم که نخواهیم بگوییم و به صورت مرگ نگاه کنیم، مدلی نیست که بشود فراموش کرد. مخصوصاً امسال که تشابه‌هایی پیش آمد یعنی من دقیقاً برگشتم به سال ۷۷. این است که اگر بخواهیم بگوییم که قصه سر دراز دارد. ولی خب آن قدر نوشتیم همه‌مان و خود من، حالا دیگر به شکل رمان، به شکل شعر، به شکل گزارش قصه، در انواع مقاله و مصاحبه آن قدر گفته شده که فکر می‌کنم دیگر در حوصله‌ی تنگ این جلسه نمی‌گنجد و در هر حال ممنون از این که این جلسه را گذاشتید و ممنون از این زحمتی که کشیدید، هم شما هم دوستان دبیر کانون نویسندگان ایران

— ممنون از شما، آقای زرافشان؟

زرافشان: خدمت شریف‌تان عرض کنم که، خلاصه بگویم، از چارچوب کانون و این که کانون چه کرد و چه نکرد بیرون بیاییم و موضوع را بر بستر طبیعی‌ش و ماهیت طبیعی‌ش در چارچوب طبیعی‌ش نگاه کنیم. این مسئله، آن چه اتفاق افتاده، گرچه کانون نویسندگان هم سهمی ازش برده ولی مختص به کانون نبوده. از این چارچوب بیایم بیرون و در بستر طبیعی به آن نگاه کنیم تا ببینیم با چه جمع کثیری هم‌درد، هم‌سرنوشت و هم‌دل بوده‌اید و اصل قضیه را دریافت کنید. وگرنه این که کانون چه کرد و چه نکرد، بیش‌تر می‌توانست یا کم‌تر می‌توانست، تمجید یا انتقاد، مسئله فقط مسئله‌ی کانون نیست و این بحث را به جایی نمی‌رساند. این‌ها، عرض کردم نه پرونده‌ها صرفاً پرونده‌ی قضایی‌ست و نه این قتل‌ها منحصر به کانون بوده. تنها زمانی می‌توان به واقعیت‌شان پی برد و آن وقت، با پی بردن به این واقعیت، شکل‌ها و شیوه‌های درست برخورد را هم پی برد و باهاش آشنا شد، که موضوع در چارچوب واقعیت بررسی بشود. من کوتاه می‌کنم. عرض دیگری ندارم.

— ممنون آقای زرافشان عزیز، آقای حکیمی؟

حکیمی: ببینید لازمه من به نکته‌ای اشاره کنم دوستان. این درکی و تعریفی است که از قتل‌های زنجیره‌ای وجود دارد، بسیاری از آن‌ها این درک را داشتند که این قتل‌ها قتل‌های فراقضایی‌ست که می‌خواهد آدم‌هایی را از بین ببرد. به زور قانون نمی‌تواند این کار را بکند. متوسل می‌شود به این شیوه؛ یعنی برپرس در خیابان بگیرد و ببرد و بعدش طناب بندازد گردنش، خفه‌اش کنید، جسدش را بگذارید در خیابان. وقتی می‌گفتیم درک قتل زنجیره‌ای منظورمان این بود. که اگر این درک درست باشه، می‌خواهم این را بگویم که در سال‌های اخیر این جور قتل‌ها ادامه داشته و ادامه دارد و به نظر من ادامه خواهد داشت. جنبش پارسال، در جنبش «زن زندگی آزادی» مدارک خیلی زیادی وجود دارد که این‌ها کسانی را گرفتند در خیابان و بردند از بلندی پرت کردند بدون این که



مسئولیت قتل را به عهده بگیرند. کسانی را با تیر در خیابان‌ها زدند و کشتند باز هم بدون این که مسئولیتش را به عهده بگیرند. یا در زندان؛ کسانی را گرفتند و زندانی کردند و بعد آزاد کردند، بعد از چند روز آن آدم‌ها یا مردند یا خودکشی کردند. و الان بحث‌هایی هست که واقعا بلاهایی به سر این زندانی‌ها آوردند که بعد از بیرون آمدن از زندان خودشان را کشتند. این‌ها را دو روز قبل این که در زندان بمیرند آزاد می‌کردند. این‌ها به نظر من همه از مقوله‌ی قتل‌های زنجیره‌ای بود. یعنی می‌خواهم بگویم این که حاکمیت، بعد از تمام این قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷، دیگر این نوع کشتن آدم‌ها را کنار گذاشته، نه! باز هم ادامه دارد. این هوشیاری ما را می‌طلبد و این که فریب این بحث‌ها را نخورید که از بین بردن این آدم‌ها به این شیوه‌ها گویا کار مخالفان و خود این جنبش‌ها بوده و این‌ها را کشتند و جسدشان را بردند. این‌ها به نظر من همه‌اش در ردیف همان قتل‌های زنجیره‌ای است. و نتیجه بگیرم، می‌شود کانون کمیسیونی را مختص بحث قتل‌های زنجیره‌ای و این که مخالفان جمهوری اسلامی را از بین می‌برند، به اصطلاح به وجود بیاورد و نقطه‌ی عزیمت‌اش، بحث دوستان و این که چه گونه و چه کار می‌شود کرد و [...] درباره ادامه دادن این قتل‌ها. و کانون کاری که در این سال‌ها کرده این است که گزارش هفتگی می‌داده از قتل‌هایی که اتفاق افتاده‌اند [...] و بی آن که ما به صراحت این قتل‌ها را به رژیم نسبت بدهیم، فقط و فقط گزارش بوده و همین به نظر من یک کار مثبت است. و گزارش کنیم که فلان کسی که در زندان بوده آمده بیرون و بعد از ۴۸ ساعت مرده است، به دلایل مختلف، در درگیری که فلان جا صورت گرفته مثلاً یک نفر کشته شده، همین گزارش‌ها که یک آدمی کشته شده، به اصطلاح بی آن که به صراحت نسبت بدهیم به رژیم، این‌ها از نظر من اهمیت دارد. من همین اهمیت را می‌خواستم بگم که باید این را در نظر بگیریم. ممنون از شما که زحمت کشیدید.

— ممنون از همه‌ی شما که در این گفت‌وگو شرکت کردید. امیدوارم کیفیت تصویر و صدا هم اجازه پخش آن را بدهد. چون به نظر می‌آید که قطعی‌ها قدری زیاد بود.





نزدیک شو!

اگرچه حضورت ممنوع است.



در دهمین سالگرد قتل محمدجعفر پوینده و محمد مختاری
جان باختگان راه آزادی قلم، بیان و اندیشه، یادشان را گرامی می‌داریم

بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های سال‌های گذشته
به مناسبت سالگرد جان‌باختگان کانون نویسندگان ایران
محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

در سالگرد از دست رفتن محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

سال گذشته، در چنین روزهایی در میهن ما یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های ملی به وقوع پیوست. اکنون یک سال از فاجعه‌ی قتل زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، اعضای کانون نویسندگان ایران، و دو تن از فعالان سیاسی، داریوش و پروانه فروهر، می‌گذرد.

سالی که گذشت از تلخ‌ترین سال‌های زندگانی ما بود و لحظه به لحظه سنگینی از دست رفتن این کوشندگان صمیمی در راه رشد و ترقی فرهنگ ملی‌مان را احساس کردیم. اما در کنار این مصیبت عظیم، به یاران از دست‌رفته‌مان می‌بالیم که مرگ‌شان نیز بیرقی شد برای آزادی‌خواهی و آزاد زیستن، فرهنگ‌پروری و پس راندن جهل و ستم. اعتراض دامن‌دار مردم شریف ما و نیز مجموعه‌ی اهل قلم و فکر ترقی‌خواه و آزاداندیش به چنین تبه‌کاری‌هایی و همدلی بی‌دریغ آنان با قربانیان این فاجعه‌ی ملی، یک‌بار دیگر نشان داد که با سرکوب و حذف بی‌رحمانه‌ی نخبگان فکری و فرهنگی نمی‌توان مانع رشد و شکوفایی جامعه‌ای شد که دست‌کم یک‌صد سال است در راه تحقق دموکراسی و آزادی اندیشه و بیان و قلم از هیچ کوششی فروگذار نکرده است.

کانون نویسندگان ایران به رغم کلیه‌ی درخواست‌ها و پی‌گیری‌های قانونی خود در یک سال گذشته برای معرفی و محاکمه‌ی علنی و عادلانه‌ی عاملان و آمران این جنایت‌ها و پخش آن از صدا و سیما، تاکنون پاسخ مطلوبی دریافت نکرده است و راز این انسان‌کشی‌ها همچنان در پرده‌ی معما پوشیده شده است. در این یک‌سال، عملکرد مقامات رسمی و مسئولان پرونده‌ها جز در معدودی موارد اغلب بر مدار دفع‌الوقت و مصلحت‌اندیشی گشته است. پوشیده داشتن اطلاعات به‌دست‌آمده از جنایت‌کاران از خانواده‌ها، وکلای مقتولان و مردم، پنهان‌کاری، مبهم‌گویی، برکنار نگه‌داشتن آمران جنایت از مسیر پی‌گیری قضایی، محدود کردن قتل‌ها تنها به چهار تن، پاسخ‌گو نبودن به مرگ مجید شریف و پیروز دوانی و ده‌ها جنایت دیگر، بی‌جواب گذاشتن تقاضای در میان گذاشتن گردش کار پرونده‌ها با وکلای خانواده‌های مقتولان و درخواست سرعت‌بخشیدن به کار این پرونده ملی تنها جزیی از این عملکرد بوده است. اکنون نیز از کلیه مسئولان قضایی و اجرایی کشور می‌خواهیم که هرچه سریع‌تر با این خواست همگانی مردم همدلی نشان دهند و با گشودن پرونده‌ی آمران و عاملان این قتل‌های فجیع در برابر چشمان منتظر و تیزبین ملت ایران از تکرار چنین حوادث ناگواری جلوگیری کنند. کانون نویسندگان ایران بار دیگر هشدار می‌دهد که نمی‌توان با مصلحت‌اندیشی‌های معمول و پخش یکی دو مصاحبه‌ی تلویزیونی عاملان قتل‌ها و احیاناً مجازات چند عنصر دست‌چندم، مردم را از پی‌گیری این پرونده‌ها و شناسایی ریشه‌های اصلی این رویدادهای هول‌انگیز باز داشت.

کانون نویسندگان ایران ضمن بزرگداشت یاد و خاطره‌ی یاران از دست رفته، مختاری و پوینده، همگان را به شرکت در مراسم سالگرد این عزیزان که از طرف خانواده‌های آنان برگزار می‌شود فرامی‌خواند. و به اطلاع می‌رسانیم که کانون نویسندگان ایران نیز در تدارک مراسمی است که افزون بر یادمان اعضای از دست‌رفته‌ی خود، سوگِ مرگ این یاران را به نمایش جلوه‌های زندگی پایدار و ماندنی‌شان تبدیل کند.

کانون نویسندگان ایران یک بار دیگر در برابر بزرگی این دو عزیز اندیشمند از دست رفته و دیگر زنان و مردان فرهیخته‌ی این سرزمین که در راه اندیشه و بیان و قلم جان باخته‌اند، سر تعظیم فرود می‌آورد.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران — ۱۳۷۸/۹/۱۳



به مناسبت دومین سالگرد جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

شهیدان راه آزادی اندیشه و بیان و قلم

دو سال از شهادت محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، نویسندگان برجسته و فرهیخته‌ی ایران گذشت. اکنون کاملاً روشن شده است که ترور این دو عضو شاخص و مؤثر کمیته‌ی برگزاری مجمع عمومی مهرماه ۱۳۷۷ کانون نویسندگان ایران، بخشی از یک توطئه‌ی گسترده‌تر برای جلوگیری از احیای کانون نویسندگان ایران در دور تازه‌ی فعالیت آن بوده است. در پی این طرح، به گواهی اسناد منتشرشده در مطبوعات، دستور قتل شماری از فعال‌ترین اعضای کانون صادر می‌شود و جنایت‌کاران در صدد برمی‌آیند که تمامی این فعالان را به تمهیدی در یک‌جا گرد آورند و سپس همه را به قتل برسانند. قاتلان مختاری و پوینده چندی پیش از قتل‌های پاییز می‌کوشند اتوبوس حامل بیش از بیست نویسنده را در راه سفری به ارمنستان به قعر دره بفرستند اما با هشیاری برخی از سرنشینان و بخت‌یاریِ نویسندگان این نقشه‌ی پلید به تحقق نمی‌پیوندد. اما با همه‌ی سستی که بر نویسندگان و فعالان فرهنگی و اجتماعی رفته است در رسیدگی و برخورد قانونی با جریانی که مسبب این قتل‌ها و جنایت‌هاست تا کنون هیچ کار جدی و ریشه‌ای صورت نگرفته است؛ به جای آن همه‌ی کوشش‌های ممکن به کار رفته است تا جریان کلی قتل‌ها که دامنه‌ی آن به مدت‌ها پیش از آذر ۷۷ می‌رسد و قربانیان آن به‌مراتب بیش از جان‌باختگان آذر ۷۷ اند، تنها به چهار فقره قتل آذر ۷۷ و عوامل اجرایی آن محدود شود تا مگر به این ترتیب آمران اصلی و محافل قدرتی که در پسِ پشتِ جریان قتل‌های زنجیره‌ای قرار دارند پنهان و از تعرض مصون بمانند.

کانون نویسندگان ایران در دومین سالگرد از دست رفتن یاران هم‌قلم ضمن همدردی با خانواده‌های این عزیزان و همه‌ی نویسندگان و هنرمندان و مردم آزاده‌ی ایران هشدار می‌دهد که توطئه‌ی خاموش کردن و به انزوا کشاندن نویسندگان آزاداندیش و فعالان کانون نویسندگان ایران کار را به جایی رسانده است که امسال حتی مانع برگزاری آئین سالگرد و بزرگداشت این جان‌باختگان راه آزادی بیان و قلم و اندیشه می‌شوند. با این همه، ما هم‌چون گذشته بر خواست‌های به‌حق خود پا می‌فشاریم و از متولیان نظم و امنیت و مسئولان قضایی کشور مصرانه می‌خواهیم که:

- الف) دامنه‌ی تحقیق تمامی قربانیان جریان قتل‌های زنجیره‌ای را در بر گیرد.
- ب) مسببان و آمران اصلی قتل‌ها شناسایی شوند و به مردم معرفی گردند.
- پ) دادگاه رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای به صورت علنی برگزار شود و جریان آن بی‌کم و کاست از صدا و سیما پخش گردد.
- ت) امنیت جانی و اجتماعی نویسندگان و فعالان فرهنگی و اجتماعی تأمین شود.
- ث) امنیت جانی و اجتماعی روزنامه‌نگاران، حقوق‌دانان و وکلای اولیای دم مقتولان و شخصیت‌هایی که از حقوق قربانیان دفاع می‌کنند تأمین و تضمین گردد.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران — ۱۳۷۹/۹/۱۷

درباره احکام دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای

صدور احکام متهمان پرونده‌ی قتل‌های سیاسی که دو تن از نویسندگان فعال عضو کانون نویسندگان ایران و از فرهنگ‌سازان این مرز و بوم، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، از جمله قربانیان آن بوده‌اند پرسش‌ها و ابهام‌های بسیاری برانگیخته است.

کانون نویسندگان ایران که به استناد مفاد پرونده مهم‌ترین هدف این ترورها بوده است، وظیفه‌ی خود می‌داند که نسبت به وضع کنونی و رأی دادگاه نظرات خویش را به اطلاع افکار عمومی برساند. همان‌گونه که صاحب‌نظران و رسانه‌ها به کرات یادآور شده‌اند، دادگاهی که پشت درهای بسته برگزار شده و در



مطاوی آن هیچ‌گونه تحقیقی نسبت به ریشه‌های اصلی این جنایات صورت نگرفته است، نمی‌تواند وجدان‌های بیدار و آگاه را قانع سازد، زیرا:

- الف) آیا متهمان فقط به اجتهاد شخصی خود مرتکب این جنایات شده‌اند؟
 ب) آیا این پرونده صرفاً یک پرونده‌ی جنایی معمولی است یا ابعاد مهم سیاسی و اجتماعی دارد و تنها به ۴ فقره قتل محدود نمی‌شود؟
 پ) آیا تحقیقات دادگاه و احکام صادره توانسته است به همه مطالب طرح‌شده پیرامون انگیزه‌ها و ریشه‌های این جنایات پاسخ دهد؟

کانون نویسندگان ایران به اطلاع افکار عمومی و مقامات مسئول می‌رساند که چهره‌ی برخی از متهمان این پرونده پیش از این نیز در جریان حمله به اجتماعات نویسندگان ایران، بازداشت موقت و بازجویی از آنان و توطئه‌ی نافرجام به دره‌انداختن اتوبوس حامل ۲۱ نویسنده‌ی عضو کانون نویسندگان ایران که عازم ارمنستان بودند، دیده شده است. شهود این ماجرا دست‌کم می‌خواهند بدانند که چرا مردم ایران نباید با این چهره‌های خطرناک آشنا شوند؟ آیا چاپ عکس کسانی که از طرف دادگاه محکوم به اعدام یا تحمل حبس‌های سنگین شده‌اند، بخشی از افشای چهره‌های جانیان نخواهد بود؟ به نظر کانون نویسندگان ایران و همه‌ی وجدان‌های آگاه چاپ عکس، سوابق و مشخصات واقعی و متن مدافعات و اعترافات این افراد گامی به سوی روشن‌تر شدن حقیقت و تضمین کوچکی است بر این‌که حداقل این جنایات به دست برخی عاملان آن در آینده تکرار نخواهد شد.

به گمان ما، محاکمه‌ای که در تاریکی صورت گرفته است حتی در داستان‌های کافکا نیز نظیر ندارد. به‌راستی، آیا با اجرای این احکام ریشه‌ی فاسد اندیشه‌هایی که بیرون از هرگونه قانون انسانی و مدنی تصمیم به قتل فجیع متفکران و فرهنگ‌سازان این کشور می‌گیرد، واقعا از میان رفته است؟ آیا تقلیل این جنایات اجتماعی به یک پرونده‌ی جنایی معمولی که در کیفرخواست منعکس است، به این اضطراب همگانی دامن نمی‌زند که با پنهان گذاشتن طرز تفکری که به «حذف فیزیکی» می‌اندیشد، روشن‌فکران و نویسندگان باید در آینده نیز منتظر تکرار فجایعی از این دست باشند؟ آیا مقامات مسئول پاسخی برای این نگرانی منطقی دارند؟

ما بر این باوریم که روند کنونی به کار رسیدگی به این پرونده‌ی ملی پایان نخواهد داد و کانون نویسندگان ایران حق خود می‌داند که این مسئله را تا روشن شدن همه‌ی حقایق و زوایای پرونده پی‌گیری کند.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳۷۹/۱۱/۱۱



درباره‌ی لغو مراسم بزرگداشت زنده‌یادان محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

به آگاهی دوست‌داران جان‌باختگان آزادی‌اندیشه و بیان و قلم، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، اعضای کانون نویسندگان ایران و علاقه‌مندان فرهنگ و ادبیات ایران می‌رسانیم که در آخرین لحظات تدارک مراسم یادمان این دو هم‌قلم گرامی، مدیریت «مجموعه‌ی فرهنگی- هنری تهران» مخالفت قطعی خود را با برگزاری این مراسم در تاریخ ۲۱ آبان‌ماه، اعلام کرد. مدیریت این مجموعه دلیل مخالفت ناگهانی خود را به رغم قرارداد قبلی، تهدید و ممانعت و کارشکنی افراد غیرمسئول عنوان کرد. لازم به یادآوری است که تاکنون در پاسخ به مراجعات مکرر ما، مرجع رسمی ذی‌ربط درباره‌ی این مخالفت و ممانعت ابراز بی‌اطلاعی کرده است.

از این رو با کمال تأسف عدم برگزاری مراسم مزبور را اعلام می‌کنیم و حق پی‌گیری درباره‌ی چه‌گونگی این رویداد نومیدکننده و ضدفرهنگی را برای خود محفوظ می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۳۸۰/۸/۱۹

به مناسبت فرا رسیدن آذرماه

ماه جان‌باختگان آزادی‌اندیشه و بیان و قلم

پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و مجید شریف

مردم آزاده‌ی ایران!

شرکت‌کنندگان در مراسم سالگرد مبارزان جان‌باخته‌ی آزادی، پروانه و داریوش فروهر

کانون نویسندگان ایران بر خود می‌داند که به مناسبت فرا رسیدن سالگرد یکم آذر و نیز آذر سال ۱۳۷۷ که طی آن پنج تن از شریف‌ترین مبارزان و فعالان اجتماعی و فرهنگی کشور ما به سبانه‌ترین نحو به دست عاملان گوش‌به‌فرمان دشمنان آزادی‌اندیشه و بیان کشته شدند، ضمن اعلام عمیق‌ترین هم‌دردی‌های خویش بر پیمان خود با شما برای ادامه‌ی راه آن عزیزان پای بفشارد.

در یکم آذرماه، نخست صدای پروانه و داریوش فروهر، فعالان سیاسی و اجتماعی آگاه و عاشق آزادی ایران به فرمان آمران اصلی این جنایت‌ها خاموش شد، و سپس نوبت به قتل دو تن از برجسته‌ترین فعالان و اعضای کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، رسید به این امید خام که شاید با دهشت‌افکنی، خورشید آزادی‌خواهی در این سرزمین خاموشی بگیرد. مجید شریف نیز با دسیسه‌ای دیگر از پای درآمد. پیش از آن نیز ده‌ها تن دیگر با توطئه‌ای مشابه به فرمان دشمنان رهایی و نیک‌بختی مردم ایران جان باخته بودند.

مردم آزاده ایران!

هم‌دردی و حضور شما در مراسم شهادت پروانه و داریوش فروهر بار دیگر به همه‌ی ما ثابت کرد که تشبثات آزادی‌ستیزان در برابر حضور گسترده و آگاهانه‌ی شما عاشقان آزادی و استقلال جز رسوایی و بدنامی آن‌ها چیزی به بار نیاورده و عزم همه‌ی ما را برای ادامه‌ی تلاش در راه آزادی‌اندیشه و بیان استوارتر کرده است.

کانون نویسندگان ایران که از آغاز تأسیس خود ضمن پایبندی به آرمان دفاع از آزادی‌اندیشه و بیان و قلم همواره در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی کشور حضوری فعال داشته است و در این راه عزیزی چون سعید سلطان‌پور، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را از دست داده است و هم‌اکنون نیز با انواع تنگناها رو به روست بار دیگر بر عزم راسخ خود برای ادامه‌ی راه آزادی قلم و بیان و اندیشه پای می‌فشارد.

کانون نویسندگان ایران ضمن اعتراض به کوشش‌هایی که برای به فراموشی سپردن پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و خاطره‌ی جان‌باختگان آن صورت می‌گیرد، با اعلام هم‌دردی و هم‌دلی کامل با خانواده‌ها و یاران قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و مردم دادخواه ایران، بار دیگر خواهان اجرای عدالت، روشن‌گری و معرفی طراحان و آمران اصلی قتل‌های آذرماه ۱۳۷۷ است.

کانون نویسندگان ایران - ۱۳۸۰/۹/۱



به مناسبت سومین سالگرد جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

کاشفان چشمه
کاشفان فروتن شوکران
جویندگان شادی
در مجری آتش فشان‌ها

مردم آزاده!

سه سال از شهادت محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، نویسندگان و فعالان برجسته‌ی قانون نویسندگان ایران، گذشت. چنان‌که انتظار می‌رفت قتل این کاشفان فروتن شوکران که در پی کشتار پروانه و داریوش فروهر و نیز مجید شریف روی داد سراسر ایران را به لرزه درآورد، پرده از بسیاری از مرگ‌های مشکوک دیگر کنار زد، روزنامه‌نگاران و نویسندگان و فعالان اجتماعی را به بازنگری در تاریخ قتل‌های دو دهه‌ی اخیر کشور واداشت، دانشجویان و فرهیختگان و مردم را به دادخواهی طلبید، و پی‌جویی در ریشه‌ی رفتارهای امنیتی با مقوله‌ی فرهنگ و اندیشه را به موضوع روز بدل کرد تا آن‌که باز چنان‌که انتظار می‌رفت هنوز چندی نگذشته موج هجوم به آزادی‌خواهان چنان گسترش گرفت که محکومان بر مسند داوری نشستند و تعقیب‌کنندگان خود مورد تعقیب قرار گرفتند: دانشجویان معترض به توقیف روزنامه‌ای که راز توطئه‌ی سعید امامی برای کشتار نویسندگان عضو قانون نویسندگان ایران را فاش کرده بود سرکوفته و آزاردیده به زندان افتادند، وکلای دانشجویان و مقتولان مورد تعقیب قرار گرفتند و بازداشت شدند، نزدیک به سی‌وپنج روزنامه، هفته‌نامه، مجله و گاه‌نامه به محاق تعطیل افتاد، برخی گروه‌های سیاسی بیرون از حاکمیت بی‌هیچ مستند قانونی قابل‌اتکا راهی زندان شدند، کسانی را که در کنفرانسی خارج از کشور شرکت بسته بودند تهدید به مرگ و زندان کردند، و سرانجام پس از دو سال در دادگاهی در بسته و سَری بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان جان‌باختگان آزادی و بی‌آن‌که حتی عکسی از متهمان و از جریان دادرسی در اختیار مردم و رسانه‌ها قرار گیرد در تاریکی مطلق ظاهراً عده‌ای عاملان اجرایی خرده‌پای قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ را به زندان و مجازات‌های دیگر محکوم کردند.

اما چنان‌که سال پیش در آستانه‌ی تشکیل این دادگاه پیش‌بینی کردیم محاکمه‌ای که در پشت درهای بسته تشکیل می‌شود و نسبت به ریشه‌های اصلی این جنایت‌ها و شناسایی و معرفی آمران هیچ‌گونه تحقیقی صورت نمی‌گیرد و به خواست صریح وجدان‌های آگاه و بیدار هیچ اعتنایی نمی‌شود سرانجامی جز سردرگمی و بر جا گذاشتن ریشه‌های جنایت و تباهی نخواهد داشت. به نظر ما، بازگشت پرونده از دیوان عالی کشور به دلیل نقص پرونده، دست به دست شدن چندپاره‌ی آن در هزارتوهای پیچ‌درپیچ شعبه‌های قضایی دو راه پیش پای مقامات قضایی می‌گذارد؛ یا حقیقت قتل‌ها را تا دست‌یابی به آمران اصلی پی‌گیری می‌کنند (که خواست اصلی ما و تمامی مردم آزاده است)؛ یا آن‌که به امید نشستن غبار فراموشی تاریخی بر جنایت‌ها هم‌چنان به دفع‌الوقت ادامه می‌دهند و به این ترتیب خون شریف فرزندان این سرزمین را پایمال منافع خود می‌کنند.

مردم آزاده!

در آستانه‌ی سومین سال از دست رفتن عزیزان مان محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، ضمن گرامی‌داشت آرمان آزادی بیان و قلم و اندیشه اعلام می‌داریم که هم‌چنان بر این خواست به‌حق خود پا می‌فشاریم که در تجدید محاکمه‌ی متهمان باید:

الف) دامنه‌ی تحقیق درباره‌ی قتل‌ها محدود به چهار مورد نشود و همه‌ی قتل‌های سیاسی سال‌های اخیر را در برگیرد.

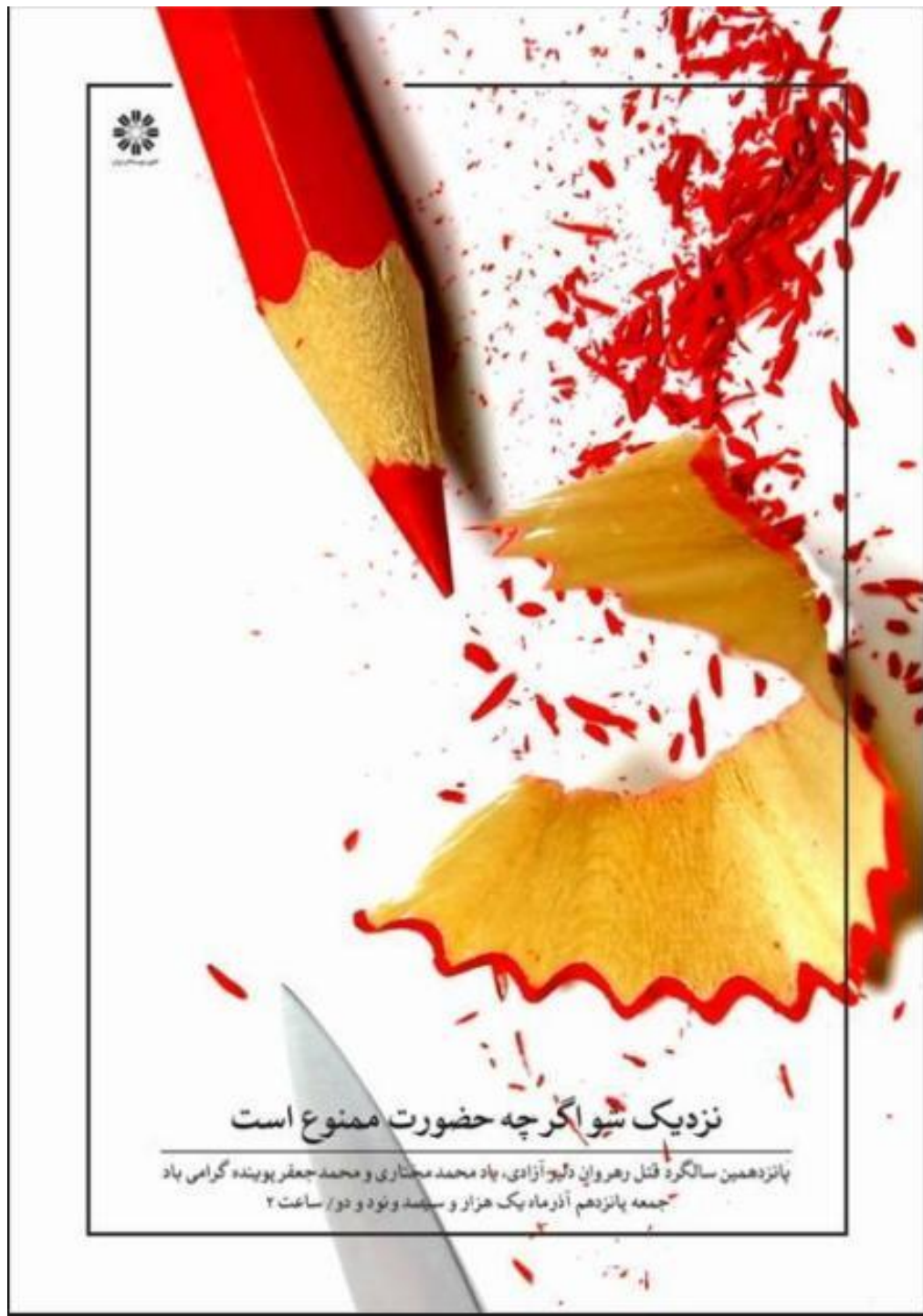
ب) دادگاه به صورت علنی برگزار گردد و جریان آن بی‌کم‌وکاست از صدا و سیما پخش شود.

پ) همه‌ی کسانی که به جرم افشای رازهای مگوی قتل‌ها به زندان افتاده‌اند هرچه زودتر آزاد گردند.

ت) و امنیت جانی و اجتماعی و شغلی نویسندگان و فعالان اجتماعی تأمین شود.

قانون نویسندگان ایران — ۱۳۸۰/۹/۱۵





به مناسبت چهارمین سال مرگ شهیدان قلم محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و جانباختگان راه آزادی پروانه و داریوش فروهر

چهار سال گذشت. چهار سال از روزهای تلخ و مصیبت‌باری گذشت که ایرانیان و بلکه جهانیان از مواجهه با ابعاد باورنکردنی جنایتی کم‌سابقه از بهت بر جای ایستادند و با شگفتی بر دامنه‌ی سبعت کسانی که در جمود و تاریکی و ناامیدی مطلق خود به روی نویسنده تیغ می‌کشند، درنگ کردند. اکنون خانواده، دوستان و دوست‌داران محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و داریوش و پروانه فروهر از اجرای عدالت به کلی مأیوس‌اند. شگفتا که قاتلان آزادند و ناصر زرافشان، وکیل پرونده‌ی قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷، در زندان!

در همه‌ی این چهار سال تمام کسانی که به این پرونده مربوط بوده‌اند بارها و بارها اعلام کردند نیت‌شان از پی‌گیری ماجرا نه انتقام‌گیری از عاملان بلکه رسوایی کسانی است که هدایت این طرح شوم را بر عهده داشته‌اند و هنوز و هم‌چنان به همه‌ی اشکال آشکار و پنهان به ایزای اهل اندیشه ادامه می‌دهند.

کانون نویسندگان ایران به روشن شدن زوایای پنهان این پرونده هم‌چنان اصرار می‌ورزد و معتقد است امنیت جانی و روانی اهل فرهنگ در گرو رسیدگی عادلانه به این جنایت هولناک است.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳۸۱/۹/۱

به مناسبت پنجمین سال مرگ مبارزان راه آزادی بیان و قلم محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و شهادت پروانه و داریوش فروهر

پنج سال از ترور داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده گذشت. پرونده‌ی این جنایت از نظر مردم ایران و بلکه جهان هم‌چنان باز است. کانون نویسندگان ایران خواستار پی‌گیری ریشه‌ای این پرونده و معرفی دست‌های پنهان این ماجراست.

پیش‌تر گفته‌ایم، و خانواده‌های قربانیان نیز گفته‌اند، که هدف از پی‌گیری این پرونده انتقام‌گرفتن از عاملان ترورها نیست بلکه معرفی آمران و پیش‌گیری از تکرار آن است.

مراسم یادبود این عزیزان در شرایطی برگزار می‌شود که ناصر زرافشان، عضو کانون نویسندگان ایران و وکیل خانواده‌های قربانیان دومین سال حبس خود را می‌گذرانند و سرنوشت این پرونده در هاله‌ای از ابهام به بن‌بست رسیده است.

کانون نویسندگان ایران ضمن ابراز هم‌دردی با خانواده‌های جانباختگان، از همه‌ی وجدان‌های بیدار می‌خواهد که برای روشن کردن این ماجرا و نظایر آن تمامی تلاش و همت خود را به کار گیرند.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳۸۲/۸/۲۸



به مناسبت برگزاری پنجمین سال مرگ مبارزان راه آزادی بیان و قلم محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

آنان که هم چو گل همه بر باد رفته/اند

هرگز گمان مدار که از یاد رفته/اند

دوستان، هم فکران!

امروز دور هم گرد آمده ایم تا یاد پنجمین سال جان باختن یاران عزیز، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، را در راه آزادی گرامی بداریم.

اگر امروز کانون نویسندگان ایران متشکل و استوار و پابرجاست وامدار کوشش های ارجمند کسانی چون محمد مختاری و محمدجعفر پوینده است که با مرگ خود زندگی آفریدند.

از یاد نمی بریم تلاش این دو را که سال ها رنج مایه ای آنان سبب ادامه ی روح حق طلبی و آزادی خواهی میان نویسندگان و روشن فکران بوده است.

نویسندگان ایران به جز این دو تن در سال های اخیر جان باختگان دیگری نیز داشته اند. یاد سعید سلطان پور، سعیدی سیرجانی، احمد میرعلایی، احمد تفضلی، ابراهیم زال زاده، مجید شریف، پیروز دوانی و حمید حاجی زاده گرامی باد.

علاوه بر این بسیاری از کوشندگان راه آزادی در میان ما نیستند. ناصر زرافشان، علیرضا جباری و جمعی از روزنامه نگاران در زندان اند. ما خواهان آزادی کلیه آزادی خواهان در بندیم و تا استقرار کامل آزادی اندیشه و بیان برای همگان از پا نمی نشینیم.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳۸۲/۹/۱۴

به مناسبت سالروز قتل های سیاسی سال ۱۳۷۷

هفت سال پیش، در آذرماه سال ۷۷، شب پرستانی که تاب شنیدن صدای حق طلبانه ی مردم را نداشتند، دست به خون شمار دیگری از آزادی خواهان و دگراندیشان آلودند و اگرچه قتل های آذر ۷۷ نخستین موارد از این جنایات فجیع نبود و پیشینه ی آن به قتل های سال های پیش و کشتارهای هولناک دهه ی ۶۰ برمی گشت، اما ربایش ها و قتل های پی در پی دگراندیشان در سال ۷۷ در فواصل کوتاه زمانی و به شیوه ای انجام شد که نشان می داد به ویژه ارعاب و انعکاس وحشت آور آن در جامعه مورد نظر آمران و عاملان این جنایات است. پیدا شدن اجساد مثله شده ی پروانه و داریوش فروهر، دو تن از فعالان سیاسی سال خورده در خانه ی آنان، یعنی حریم خصوصی و امن شان، و کشف اجساد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده دو تن از اعضای کانون نویسندگان ایران در بیابان های اطراف تهران که به طرزی فجیع خفه شده بودند، خبر از یورش ویژه و تازه می داد، و اگرچه به دنبال اعتراضات گسترده ی جامعه و مردم پرونده های در قالب چهار قتل زنجیره ای با برخی از عوامل اجرایی و خرده پای این جنایات تشکیل و به طور نمایشی به دادگاه فرستاده شد تا قضیه به گونه ای «جمع شود» اما، نه تنها خواسته ی مردم در زمینه ی رسیدگی صادقانه و جدی و افشای منشأ اصلی و ابعاد مختلف این جریان، و مجازات آمران و عاملان آن جامعه ی عمل نپوشید، بلکه ناصر زرافشان عضو کانون نویسندگان ایران و وکیل خانواده های قربانیان این جنایات نیز به خاطر پافشاری بر افشای حقیقت و انجام تحقیقات جدی و بی طرفانه اکنون چهارمین سال زندان خود را می گذراند. و این پرونده هم چنان در محضر جامعه مفتوح باقی مانده است. کانون نویسندگان ایران هم چنان بر روشن شدن حقیقت ماجرا — و تمامی حقیقت — در این پرونده و تعقیب آمران و عاملان این قتل ها و آزادی بی قید و شرط ناصر زرافشان پای می فشارد تا دیو مهیب خودسری نتواند بار دیگر در تعرض به آزادی و حقوق مردم سربلند کند.

کانون نویسندگان ایران — آذر ۱۳۸۴



گرامی باد یاد جانباختگان راه آزادی، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

مردم آزاده ایران!

در پی قتل فعالان سیاسی، پروانه و داریوش فروهر، عزیزان ما محمد مختاری و محمدجعفر پوینده به جرم دفاع از آزادی اندیشه و بیان در آذرماه ۱۳۷۷ به دست کوردلان واپس گرا به قتل رسیدند. کشور بلادیده‌ی ما شاهد امواج تازه‌ای از نقض حقوق بشر، تعطیل گسترده مطبوعات، سرکوب، اخراج و زندانی شدن دانشجویان معترض و آزاداندیش، به بندکشیدن کارگران و کوشندگان خواهان برپایی تشکل‌های آزاد کارگری، دستگیری و زندانی کردن وبلاگ‌نویسان، فیلترگذاری سایت‌های اینترنتی، جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره و بسیاری موارد دیگر بوده است. به جرئت می‌توان گفت هیچ عرصه‌ی فرهنگی و اجتماعی نیست که نظامی و امنیتی نشده باشد. سانسور کتاب و مطبوعات، تئاتر، سینما و همه‌ی رسانه‌های صوتی و تصویری بی‌داد می‌کند.

پس از قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷ در دادگاهی در بسته، بدون حضور وکلا و خانواده‌های مقتولان، در نمایشی ساختگی، تنها برای شماری از عاملان چندسالی زندان بریدند و سپس آنان را رها کردند و سرانجام دست آمران را برای جنایت‌های بعدی باز گذاشتند. از سوی دیگر، ناصر زرافشان عضو کانون نویسندگان ایران و وکیل شجاع خانواده‌های جانباختگان قتل‌های سیاسی، موسوم به زنجیره‌ای، را به زندان انداختند و عرصه را بر وکلای پرونده‌های سیاسی چنان تنگ گرفتند تا دیگر هیچ‌کس را یارای دفاع از پرونده‌های سیاسی نباشد.

کانون نویسندگان ایران که وظیفه‌ی اصلی خود را دفاع از آزادی بی‌حصر و استثنای اندیشه و بیان می‌داند، در هشتمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده اعلام می‌دارد که خون قربانیان راه آزادی هم‌چنان می‌جوشد و نسل تازه‌ای از مدافعان آزادی بیان و قلم و اندیشه پا به عرصه‌ی مبارزه گذاشته است.

ما هرگز از دادخواهی دست نخواهیم کشید و خواهان رسیدگی به همه پرونده‌های قتل‌های بیش از دو دهه‌ی اخیر در دادگاهی صالح و علنی و برچیدن همه اشکال سانسور و سرکوب هستیم.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳۸۵ / ۹ / ۱۲

اطلاعیه‌ی کانون نویسندگان ایران درباره‌ی مراسم آذرماه

مردم آزاده ایران

گرامی داشت خاطره‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، جانباختگان راه آزادی اندیشه و بیان، در ساعت ۲ بعدازظهر جمعه ۱۷ آذرماه ۱۳۸۵ با حضور خانواده‌های این عزیزان بر مزارشان در گورستان امامزاده طاهر کرج برگزار خواهد شد.

کانون نویسندگان ایران در کنار خانواده و دوستان این کوشندگان برجسته‌ی کانون در این مراسم شرکت خواهد کرد.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳۸۵ / ۹ / ۱۴



به مناسبت نهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

آزادی آی!
قوس نشاط آدمی اکنون
در این سرزمین
چندان فرو نشسته و خاموش است
کز شش هزار خاطره
انگار خاکستر می پاشند
بر چشم آب
یاران، هم گامان، زنان و مردان آزاده!

در خزان نُه سال پیش، در پی قتل فجیع پروانه و داریوش فروهر، دو تن از یاران دلیر و آزاده‌ی ما، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، به جرم نوشتن، سرودن و کوشیدن در راه آزادی بیان و قلم و اندیشه به دست شب‌پرستان سیاه‌اندیشی به قتل رسیدند که مردم را خاموش، روشن‌فکران را زبان‌بسته و قلم‌ها را شکسته می‌خواهند.

از آن پس، حاکمیت آن‌چه در توان داشت به کار بست تا به لطایف‌الحیل بر ژرفای این جنایت ضدبشری و ده‌ها جنایت مشابه سرپوش بگذارد و آمران و عاملان این تبه‌کاری‌ها را از تیررس خشم مردم دور نگه دارد. ولی هنگامی که راز نهان آشکار شد و دیگر چاره‌ای جز پذیرش جنایت ندیدند، کوشیدند با علم کردن دادگاهی در بسته، در تاریکی و خاموشی، بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان جان‌باختگان، سروته پرونده را هم بیاورند و ناصر زرافشان، وکیل قربانیان و عضو کانون نویسندگان ایران را روانه زندان کنند.

کانون نویسندگان ایران در نهمین سالگرد جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده اعلام می‌کند که با آرمان‌های آزادی‌خواهانه‌ی یاران از دست‌رفته‌ی خود بر سر همان پیمان است که بود، بر خواست آزادی بیان و قلم و اندیشه بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان هم‌چنان استوار است و تا روشن نشدن محتوای پرونده‌ها و محاکمه و مجازات آمران و عاملان این جنایت‌های هولناک دمی از پا نمی‌نشیند.

دیدگان نخفته در گورِ یاران عزیز ما چشم‌به‌راه روز دادرسی است.

کانون نویسندگان ایران - آذر ۱۳۸۶

اطلاعیه‌ی مراسم نهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

در نهمین سالگرد قتل هولناک یاران‌مان، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، در کنار خانواده‌های این عزیزان گرد هم می‌آییم تا یاد این جان‌باختگان راه آزادی را گرامی بداریم. وسیله‌ی رفت‌وآمد مهیاست.

زمان: جمعه ۹ آذرماه ۱۳۸۶، ساعت دو تا چهار بعد از ظهر

مکان: گورستان امامزاده طاهر، مهرشهر کرج

محل استقرار اتوبوس‌ها:

ابتدای خیابان آزادی، روبه‌روی دانشگاه دام‌پزشکی

میدان ونک، ابتدای ملاصدرا، روبه‌روی هتل پردیس

اتوبوس‌ها رأس ساعت یک بعد از ظهر حرکت خواهند کرد.

کانون نویسندگان ایران - ۶ / ۹ / ۱۳۸۶

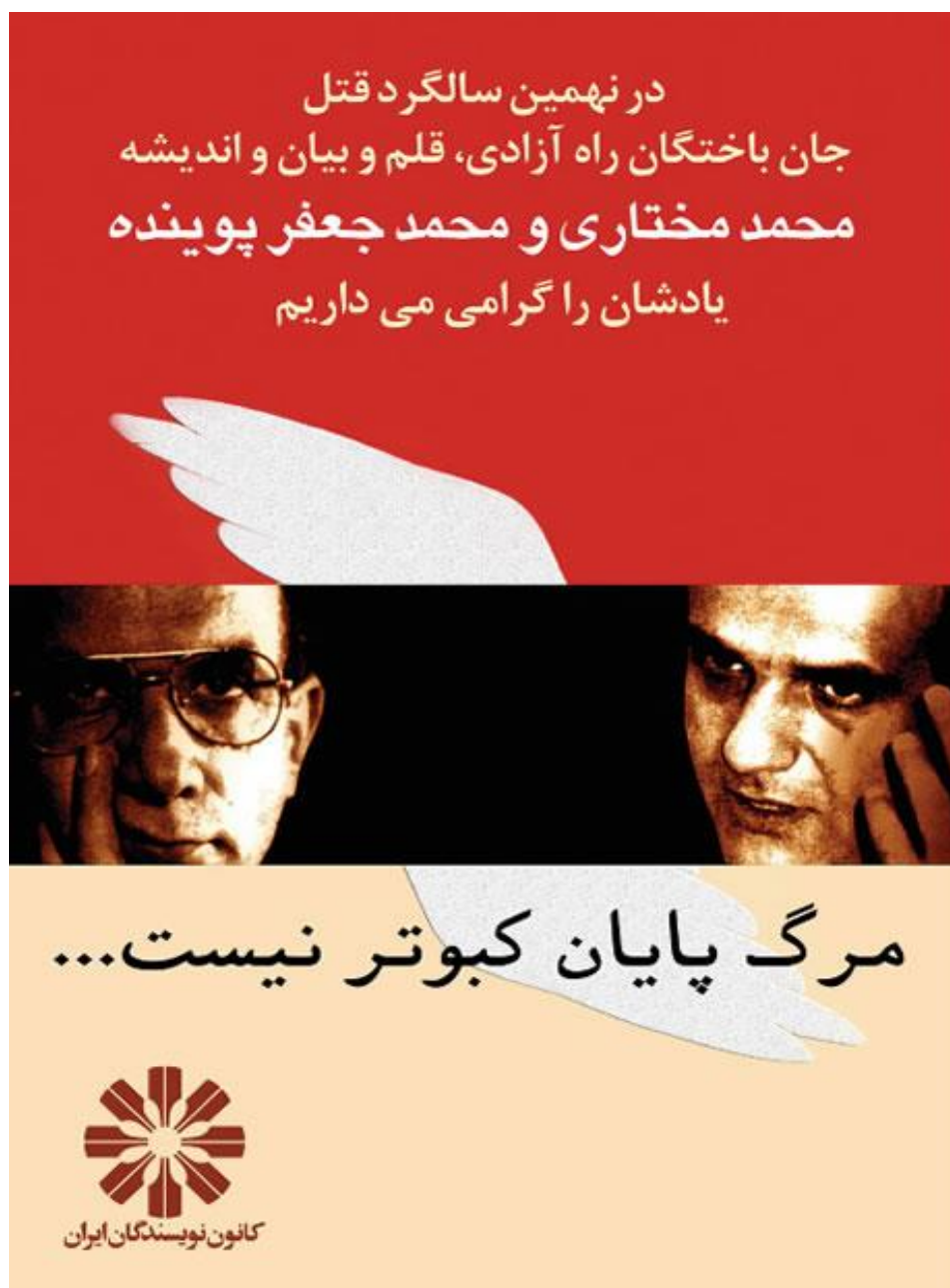


درباره‌ی مراسم بزرگداشت محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

مردم شریف و آزاده !

امسال دهمین سالمرگ جان باختگان راه آزادی، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، است. به همین مناسبت، خانواده‌های آن جان‌باختگان مراسمی را در ساعت ۲ تا ۴ بعدازظهر روز جمعه ۱۵ آذر در امامزاده طاهر کرج برگزار می‌کنند. ما ضمن شرکت در این مراسم چشم به راه حضور یاران و همگامان آن جان‌های آزاده خواهیم بود.

کانون نویسندگان ایران - ۱۳ / ۹ / ۱۳۸۷



به مناسبت یازدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

آیین تازه‌ای نبود مرگ،
ما زنده‌ایم.

یاران، هم‌گمان، زنان و مردان آزاده!
یازده سال پیش، در خزان ۱۳۷۷، در پی قتل تبه‌کارانه‌ی پروانه اسکندری و داریوش فروهر، فعالان سیاسی و اجتماعی، دو تن از یاران دلیر و آزاده‌ی ما، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، را در خیابان‌های تهران ربودند و به جرم نوشتن و گفتن و سرودن، شکستن سکوت گورستانی، گردن نگذاشتن به یوغ بردگی قدرت حاکم، کوشیدن در راه آزادی بیان و قلم و اندیشه و پیکار بی‌امان با سانسور به طرز هولناکی به قتل رساندند.

در آن هنگام، حاکمیت که از سرکوب‌های خونین و گسترده‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ فارغ شده بود گمان داشت که با قتل و تک‌زنی مختاری و پوینده، غفار حسینی، حمید حاجی‌زاده و احمد میرعلایی و نیز مجید شریف و پیروز دوانی و ده‌ها تن دیگر می‌توان فریاد آزادی‌خواهی روشنفکری متعهد ایران را برای همیشه خاموش کرد. اما هنگامی که راز قتل‌ها از پرده بیرون افتاد و حاکمیت چاره‌ای جز پذیرش قتل‌ها ندید، کوشید با محدود کردن این کشتارها به چهار قتل، بر ژرفای این جنایت‌های ضدبشری سرپوش بگذارد و این تبه‌کاری‌ها را حاصل انحراف مشتی «خودسر» جلوه‌گر سازد؛ دادگاهی سر هم کرد و در پشت درهای بسته، در تاریکی و خاموشی، بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان جان‌باختگان، سر و ته قضیه را هم آورد و سرانجام ناصر زرافشان، وکیل شجاع قربانیان و عضو کانون نویسندگان ایران را به جرم حق‌جویی و پافشاری بر محاکمه‌ی آمران و عاملان جنایت‌ها روانه‌ی زندان کرد. چندی نگذشت که آمران و قاتلان را در بافت و ساختی دیگرگونه و گسترده، و در سلیح کامل، روانه‌ی خیابان‌ها کردند تا این بار در رویدادهای خونین پس از خرداد ۱۳۸۸ به جان مردم و جوانان حق‌طلبی بیافتند که به مسالمت‌آمیزترین شکل ممکن خواهان اعاده‌ی آزادی‌های از دست‌رفته‌ی خود بودند. و چنین شد که خون کشتگان خیابان‌ها، شکنجه‌شدگان و قربانیان کهریزک‌ها، نداها و ترانه‌ها، سهراب‌ها و محسن‌ها و... با خون سلطان‌پورها و پوینده‌ها و مختاری‌ها و هزاران جان‌باخته‌ی دهه‌ی ۶۰ به هم پیوست و آزادی را فریاد کرد.

مردم آزاده!

کانون نویسندگان ایران در یازدهمین سال جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، بار دیگر اعلام می‌کند که با آرمان‌های پاک و آزادی‌خواهانه‌ی یاران از دست رفته‌ی خود بر سر همان پیمان است که بود، و اگر هزار سال بر این بگذرد حتی یک دم از دادخواهی خود نمی‌گذرد و تا محاکمه و مجازات آمران و عاملان جنایت‌های سه دهه‌ی اخیر و برچیدن کامل تمامی بساط شکنجه و پیگرد و آزار و آزادی‌کشی دمی از پای نمی‌نشیند.

دیدگان نخفته در گور یاران عزیز ما و همه‌ی ستم‌کشتگان این سال‌ها چشم‌به‌راه روز دادرسی است.

کانون نویسندگان ایران - ۱۰ / ۹ / ۱۳۸۸

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت مراسم ماه آذر

یاران! هم‌گمان! مردم آزاده!

در یازدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، جان‌باختگان راه آزادی و ستم‌ستیزی، روز جمعه ۱۳۸۸/۹/۱۳ از ساعت ۲ تا ۴ عصر بر مزارشان در امامزاده طاهر مهرشهر کرج گرد می‌آییم و همراه خانواده و یاران‌شان یاد جاویدشان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۰ / ۹ / ۱۳۸۸



به مناسبت دوازدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

آن شب که شهر را از تابوت بیرون کشیدند
گودال دسته‌جمعی ما را ستاره‌ها نشان کردند

مردم آزاده!

دوازدهمین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی زنده‌یادانِ عرصه‌ی اندیشه و بیان، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، فرا می‌رسد اما نه تنها هنوز آمران و عاملان واقعی این جنایات هولناک را معرفی نکرده‌اند بلکه کماکان سکوت تنها پاسخ به خانواده‌های قربانیان و مردم ایران است.

اکنون همگان می‌دانند که قتل‌های سیاسی سال ۷۷ موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای جریانی برای حذف فیزیکی دگراندیشان و آزادی‌خواهان بود. این جنایت با قتل ددمنشانه‌ی فعالان سیاسی داریوش فروهر و پروانه اسکندری آغاز شد و با ربودن و خفه کردن دو یار سربلندِ کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، به اوج رسید و برای جانانِ آدمکش چیزی جز نفرت و خشم مردم ایران و جهانیان در پی نداشت. چنان‌که از آغاز انتظار می‌رفت این قتل‌ها سراسر ایران را به لرزه درآورد، پرده از بسیاری از مرگ‌های مشکوک دیگر برگرفت، روزنامه‌نگاران و نویسندگان و مورخان و فعالان اجتماعی و سیاسی را به بازنگری در تاریخ قتل‌ها و سرکوب‌های دو دهه‌ی پیش از آن واداشت، و دانش‌جویان و فرهیختگان را به دادخواهی طلبید. هنگامی که پرده اندکی کنار رفت آشکار شد که عاملان خون‌آشام در گذشته‌ی نه‌چندان دور از ریختن خون ده‌ها آزادی‌خواه دیگر هم‌چون زنده‌یادان احمد میرعلایی، غفار حسینی، حمید حاجی‌زاده، پیروز دوانی، مجید شریف و... هراسی به دل راه نداده بودند. اما طی سال‌هایی که از این جنایت می‌گذرد نه تنها ابتدایی‌ترین خواسته‌های انسانی نادیده گرفته شد، بلکه با سرکوب و دستگیری و حبس و سانسور فضایی سربی بر جامعه حاکم کردند و گوی سبقت را از خودکامگان قرون وسطایی ربودند. اکنون اعمال زور و سرکوب شیوه‌ی رایج در چهارگوشه‌ی کشور است. یورش به خانه‌ها، دستگیری‌های گسترده، دادگاه‌های عدالت‌ستیز و محکومیت‌های طولانی ابعادی وسیع می‌یابد. بسیاری از منتقدان اجتماعی بدون ارائه‌ی کوچک‌ترین مدرکی در زندان‌ها به سر می‌برند و کار به جایی رسیده است که وکلای مدافع حقوق زندانیان سیاسی نیز دستگیر و زندانی می‌شوند.

ولی افزون بر آن چه گذشت، پدیده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای حدیث دیگری نیز دارد که از لزوم عزم و اراده‌ی نیرومندترِ آزادی‌خواهان برای ریشه‌کنی آن حکایت می‌کند. در آغاز تصور می‌شد طنابی که سرکوب‌گرانِ آدمکش به گردن مختاری و پوینده انداختند به دست و پای خودشان پیچیده است و چندی نمی‌گذرد که آمران و عاملان این قتل‌ها به سزای عمل ننگین خود می‌رسند. چنین نشد. از یک سو، سعید امامی را از میان بردند، و با صدور قرار موقوفی تعقیب و بدین‌سان حذف همه‌ی اقراریه‌ی او از پرونده، رابطه‌ی بالا و پایین در آمریت و اجرای این قتل‌ها یک‌سره گسسته شد. سپس پرونده را از طول و عرض و ارتفاع مثله کردند و سرانجام مشتی عوامل اجرایی خرده‌پا را به محاکمه‌ای کشیدند که جریان دادرسی آن ماهرانه از پیش تعیین شده بود. و سرانجام ناصر زرافشان، یکی از وکلای خانواده‌های قربانیان، محاکمه و به «جرم» دفاع از موکلان خود به پنج سال زندان محکوم شد. اما، از سوی دیگر - و این همان حدیثی است که باید بازگفته شود و مورد تأکید قرار گیرد - در فضای فروکش سریع اعتراض و التهاب مردم و بر بستر جبن و ناتوانی به اصطلاح طلبانی که نخست برای جراحی این «غده‌ی سرطانی» عزم جزم کرده بودند اما در نهایت عقب نشستند، آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای طنابی را که موقتاً به دست و پایشان پیچیده بود باز کردند و دست‌به‌کار تدارک توطئه‌های تازه بر ضد آزادی‌خواهان شدند، که کشتار سال گذشته‌ی جوانان در کهریزک از آن جمله است. راه افتادن چندباره‌ی ماشین قتل‌های زنجیره‌ای و تکرار چرخه‌ی کشتار آزادی‌خواهان این حقیقت را یادآوری می‌کند که بهای آزادی در این سرزمین هم‌چنان سنگین است و زدودن ننگ آزادی‌گشی از جامعه‌ی ما عزم و اراده‌ی به‌مراتب نیرومندترِ مردم آزادی‌خواه را می‌طلبد.

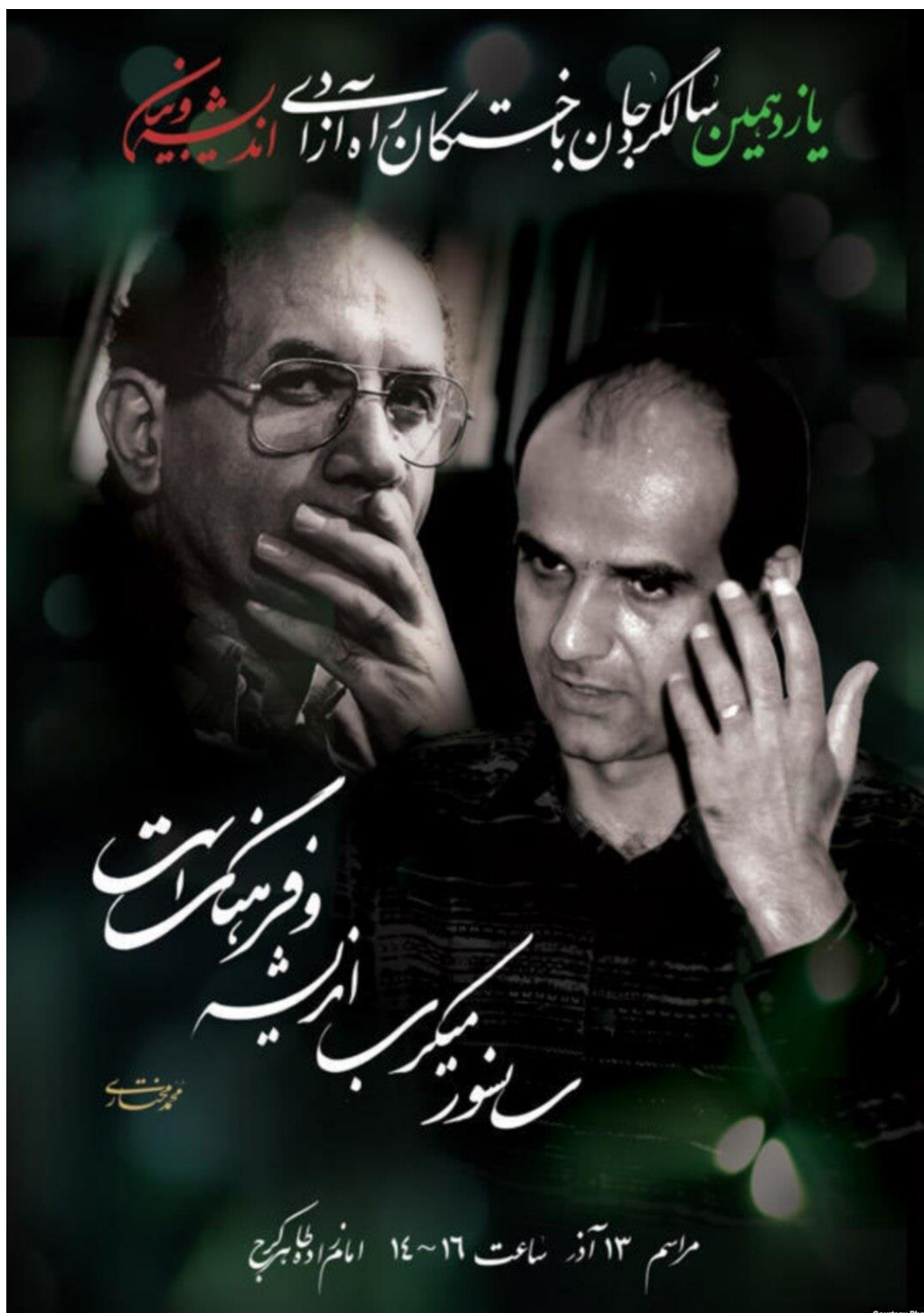
کانون نویسندگان ایران، ضمن گرامی‌داشت یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و اعتراض به محرومیت خود از برگزاری مراسم بزرگداشت برای این دو عزیز، هم‌چون گذشته خواهان معرفی و محاکمه‌ی آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای، آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی، و حذف سانسور از تمامی زمینه‌های اجتماعی و



فرهنگی و تأمین آزادی اندیشه و بیان برای همگان است

کانون نویسندگان ایران - ۱۱ / ۹ / ۱۳۸۹

روز جمعه ۱۹ آذرماه، ساعت ۲ بعد از ظهر، در گورستان امامزاده طاهر در مهرشهر کرج همراه با خانواده‌ها و یاران گرد می‌آییم و آرامگاه این جان‌باختگان راه آزادی را گلباران می‌کنیم.



در سیزدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

سکوت هرگز!

حدیث طناب دار و آزادی از هر زبان و هر اندازه گفته شود نامرکز است. نیاز انسان است که آزادی خواهی چندان گسترش یابد و مخالفت با آزادی ستیزی به فرهنگی چنان ریشه دار بدل شود که هیچ نهاد و هیچ احدی به خود اجازه ندهد برای مخالف خویش کمترین محدودیتی ایجاد کند، چه رسد به آن که طناب به گردن اش اندازد و صدای اش را در گلو خفه کند. یکی از هدف های مهم و اساسی کانون نویسندگان ایران از گرامی داشت هرساله ی یاد و نام جان باختگان راه آزادی، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، همین گسترش و تعمیق فرهنگ آزادی خواهی در جامعه ی استبداد زده ی ایران است. سکوت در مورد فاجعه ی پلشت و شنیعی چون قتل های سیاسی-عقیدتی پاییز ۱۳۷۷ و پیش از آن، دور از شأن آزادی خواهانه ی انسان است و مباد که چنین کنیم، حتی اگر اعتراض به آزادی کشی برای ما بهایی گراف داشته باشد که تا کنون داشته است. منظور البته نه جنجال و هیاهو بلکه بیان حقیقت است، درست همان گونه که روی داده است.

در این نکته هیچ تردیدی نیست که محمدجعفر پوینده و محمد مختاری در راه مبارزه برای آزادی بیان کشته شدند. اما همین حقیقت ساده و روشن برای آن که به زبان درآید دستخوش چه تحریف ها و پرده پوشی ها که نشد! نخست گفتند که اینان قربانی اختلافات داخلی خودشان شده اند. سپس گفته شد که کار صهیونیست ها بوده و عده ای از خارج کشور آمده و آن ها را کشته اند. بعد اعلام کردند که عده ای مأمور «خودسر» و «مسئولیت ناشناس» و «کج اندیش» به گردن مختاری و پوینده طناب انداخته و پروانه اسکندری و داریوش فروهر را کارد آجین کرده اند. اما نگفتند چرا؟ قاتلانی که خودسر نامیده شده بودند در بازجویی ها مدعی شدند که دستور را اجرا کرده اند. از این مهم تر، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح - که رسیدگی به پرونده ی قتل ها به او سپرده شده بود - در یکی از مصاحبه های تلویزیونی خود اعلام کرد که قاتلان در مورد مقتولان ادعاهایی دارند که آن ها را باید بر اساس ماده ی ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی اثبات کنند؛ سخنی دال بر این معنای آشکار که قاتلان ادعا کرده اند جان باختگان آذرماه ۱۳۷۷ شرعاً مستحق بوده اند.

به رغم کوشش برای پرده پوشی و وارونه نمایی قتل های پاییز ۱۳۷۷ و با برملاشدن ده ها قتل سیاسی مشابه دیگر که پیش از آن تاریخ روی داده بود سرانجام این واقعیت از پرده برون افتاد که حذف آزادی خواهان و مخالفان بدون دادرسی و دادگاه سیاستی کلان بوده که سال ها اجرا می شده است. در چنین شرایطی، نهادهای مسئول حکومت می بایست به صراحت از قاتلان دفاع می کردند، اقدام آنان را قانونی و شرعی اعلام می نمودند و حتی مورد تشویق قرار می دادند یا، علاوه بر محکومیت این اقدام به عنوان عملی آزادی ستیزانه و نه اقدامی که به نظام ضربه زده است، آن را ریشه یابی می کردند، مبانی اش را به نقد می کشیدند و تا حدی به قول خودشان «جراحی این غده ی سرطانی» و دست کم الغای موادی قانونی چون ماده ی نامبرده و نظایر آن - بر اساس مغایرت آشکارشان حتی با قانون اساسی خود جمهوری اسلامی - پیش می رفتند. این نهادها به هیچ یک از این کارها دست نزدند و، به جای آن به اعلام «خودسری» و «مسئولیت ناشناس» و «کج اندیش» عواملی صرفا اجرایی و سپس محاکمه ی اینان پشت درهای بسته به اتهام فقط چهار قتل آذر ۱۳۷۷ و درنهایت صدور چند حکم قصاص - که از پیش معلوم بود خانواده های جان باختگان از خواست اجرای آن سر باز خواهند زد - و چندین حکم زندان برای عوامل دست چنندم قتل ها بسنده کردند. این برخورد هیچ معنایی نداشت مگر پرهیز از رویارویی با واقعیت و در واقع پاک کردن صورت مسئله با هدف سرپوش گذاشتن بر محدودیت هر چه بیش تر آزادی از طریق کشتار آزاداندیشان و آزادی خواهان. واقعیت آن بود که طنابی که به گردن پوینده و مختاری انداخته شد برای خفه کردن صدای آزادی خواهانه ی آنان بود و، از همین رو، قاتلان شان باید به اتهام سرکوب آزادی محاکمه می شدند و نه صرفا به سبب ارتکاب قتل، آن هم فقط چهار قتل پاییز ۱۳۷۷ از میان سلسله ی قتل های سیاسی مشابه. اگر این گونه افراد به اتهام سرکوب آزادی محاکمه می شدند و نهادهای متبوع آنان نیز خود را در برابر تمامی قتل های سیاسی-عقیدتی پاسخگو و مسئول می دانستند، بی گمان جامعه اکنون شاهد تشدید سرکوب آزادی خواهان و حضور این همه فعال فرهنگی و اجتماعی و کارگری و سیاسی در زندان نبود.

کانون نویسندگان ایران در سیزدهمین سالگرد قتل تبهکارانه ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده ضمن



گرامی داشت یاد عزیز این جانباختگان راه آزادی، بار دیگر بر خواست خود مبنی بر ریشه‌یابی قتل آنان با هدف بیان بی‌کم‌وکاست حقیقت پای می‌فشارد و شناسایی و محاکمه‌ی مسببان تمامی قتل‌های سیاسی-عقیدتی را خواستار است. تا زمانی که همه‌ی آمران و عاملان این قتل‌ها به اتهام آزادی‌کشی و با چشم‌انداز پایان دادن به هرگونه قتل سیاسی-عقیدتی محاکمه و مجازات نشوند، این پرونده هم‌چنان مفتوح است.

روز جمعه ۱۸ آذر ۱۳۹۰ ساعت ۲ بعد از ظهر در گورستان امامزاده طاهر کرج همراه با خانواده‌های محمد مختاری و محمدجعفر پوینده مزار این عزیزان از دست رفته را گلباران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۶ آذر ۱۳۹۰

داد خواهیم، بیداد را!

در چهاردهمین سالگرد قتل رهروان پی‌گیر آزادی، یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را گرامی می‌داریم

آه! چهارده سال پس از قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده به جرئت می‌توان گفت که امروز هم‌چنان در بر همان پاشنه می‌گردد که در خزان ۱۳۷۷. و دلیل از روز روشن‌تر قتل ستار بهشتی وبلاگ‌نویس جوان معترض است که تنها به «جرم» بیان عقیده به ضرب کتک و آزار و شکنجه همین چند روز پیش جان خود را از دست داد؛ فریبرز رئیس‌دانا و منیژه نجم‌عراقی تنها به «جرم» عضویت در کانون نویسندگان ایران و دفاع پی‌گیر از آزادی بیان و حقوق مسلم سرکوفت‌گان روانه‌ی زندان‌ها شدند؛ و چنین است وضع ده‌ها زندانی آزادی‌خواه دیگر. در بر همان پاشنه می‌گردد زیرا چنان‌که در آستانه‌ی تشکیل دادگاه کذایی متهمان پرونده‌ی قتل‌های سیاسی آذر ۱۳۷۷ گفتیم، دادگاهی که پشت درهای بسته و در تاریکی مطلق برگزار گردد، متهمان را صرفاً برای ارتکاب قتل عمد و نه به اتهام کشتار مخالفان عقیدتی‌سیاسی محاکمه کند، خانواده‌های جانباختگان راه آزادی در آن حضور نداشته باشند، و حتی عکسی از چهره‌ی متهمان در جریان دادرسی در اختیار مردم قرار نگیرد، به خواست صریح وجدان‌های آگاه و بیدار برای حساب‌کشی از رهبران، آمران و دستوردهندگان پشت پرده‌ی جنایت هیچ اعتنایی نکند و در عوض ناصر زرافشان، وکیل جانباختگان، را تنها به «جرم» دفاع پی‌گیر و جانانه از حقوق قربانیان مدت پنج‌سال به زندان بیندازند، اعضای کانون نویسندگان ایران را به بازجویی بکشند و در یک کلام تعقیب‌کنندگان خود مورد تعقیب قرار گیرند، آری چنین دادگاهی، سرانجامی جز سردرگمی و بر جا گذاشتن ریشه‌های جنایت و تباهی و ادامه‌ی چرخه‌ی چرک‌و‌خون و جنایت نمی‌داشت.

آن روز همه‌ی امید حاکمان آن بود که با این ظاهرسازی‌ها پرونده‌ی قتل‌های پاییز ۷۷ در پیچ‌وخم هزاردلان شعبه‌های قضایی گم‌و‌گور گردد، نویسندگان متعهد به آزادی نومید شوند و بر جنایت‌های این چند دهه غبار فراموشی بنشینند و بدین‌گونه خون فرزندان شریف این سرزمین را پایمال خود کنند. اما چنین نشد. زیرا ما در چهاردهمین ساگرد از دست رفتن عزیزانمان، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، ضمن گرامی‌داشت آرمان بلند آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی انجمن‌ها و تشکل‌های مستقل و محو همه‌ی اشکال سانسور، هم‌چنان بر خواست به‌حق خود در سراسر این سالیان پا می‌فشاییم و خواهان محاکمه‌ی علنی عاملان و آمران این جنایت‌ها به اتهام قتل مخالفان سیاسی و عقیدتی هستیم.

در چهاردهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷، جمعه ۱۷ آذرماه ساعت ۲ بعدازظهر مزار عزیزانمان را گل‌باران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۴ آذر ۱۳۹۱



«نزدیک شو، اگر چه حضور ممنوع است»

در پانزدهمین سالگرد قتل رهروان دلیر آزادی، یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده گرامی باد!

یاران! همراهان! مردم آزادی خواه!

ارزش بارها پاسخ‌گویی و روشن‌گری را دارد که چرا محمدجعفر پوینده و محمد مختاری، دو عضو مؤثر کانون نویسندگان ایران را در اقدامی سازمان‌یافته کشتند. پاسخ روشن است: خفه کردن صدای آزادی‌خواهانی که می‌کوشیدند با گسترش آزادی بیان بستری فراهم آورند که همگان، و از آن میان مخالفان خودکامگی، خفقان، فساد و بهره‌کشی، بتوانند خواسته‌های خود را فریاد بزنند و برای تحقق آن‌ها مبارزه کنند.

با برملا شدن قتل جنایت‌کارانه‌ی دو نویسنده آزادی‌خواه و عضو کانون نویسندگان ایران فریاد بلند دادخواهی بر ضد این تاریک‌اندیشی مرگ‌بار، به ویژه در میان روشنفکران آزادی‌خواه و متعهد، بالا گرفت. البته کمی پیش از آن، داریوش فروهر و پروانه اسکندری سنگ‌دلانه کارداآجین شده بودند. اما روشن است که قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای تنها محدود به این چهار تن نبود. آمران و عاملان قتل‌ها برای حذف فیزیکی مخالفان و منتقدان مورد نظر خود کاملاً با برنامه و سازماندهی شده عمل می‌کردند. سر رشته‌ی این قتل‌ها به سال ۱۳۵۸ می‌رسد. بسیاری که می‌توانستند در آگاهی‌بخشی به مردم و اثرگذاری بر تحولات فرهنگی و اجتماعی سهمی داشته باشند در شهرهای مختلف به دست جوخه‌های مرگ از پا درآمدند، قتل‌هایی که به‌عمد به‌گونه‌ای انجام می‌گرفت تا پیام رعب و وحشت در جامعه بپراکند. نام ده‌ها تن دیگر در فهرست‌های منتشرشده آمده بود تا نوبت‌شان فرا رسد. برای دستگاه سرکوب، روشن‌اندیشان همواره مایه‌ی تشویش و هراس‌اند، زیرا روشنفکران متعهد موجودیت و منافع سرکوب‌گران آزادی را به معارضه می‌گیرند.

این دو یار کانونی، روشنفکران آزادی‌خواه و جان‌باختگان راه آزادی اندیشه و بیان، نه به دلیل‌های واهی یا بهانه‌های یاوه‌ای که بعدها قاتلان بیان کردند، بلکه به سبب منش آزادی‌خواهانه و نقش روشن‌گرانه‌شان در گشودن زبان نقد و حق‌طلبی کشته شدند. یاران ما و همه کسانی که در این سرزمین آماج تیر و طناب دژخیمان قرار گرفتند قربانی نفرت کور سلسله‌ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی استبداد شدند. شک نیست که زورگویان بهره‌مند بقای خود را در جامعه‌ای فرمان‌بردار، ناآگاه و تسلیم‌شده میسر می‌بینند. اما عاشقان آزادی برای ایفای وظیفه‌ی انسانی، آگاهی‌بخشی همگانی، مبارزه با سانسور و خفقان، گسترش آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثنا و دفاع از تشکل قدم در راه نهاده بودند. یاران ما، مصلحت‌اندیش، عافیت‌طلب و دنباله‌رو قدرت نبودند بلکه با تمام وجود به حقوق انسانی مردم و دفاع از آزادی می‌اندیشیدند.

فریاد اعتراض مردم در آذر ۱۳۷۷ گرچه به واکنش‌های محدود و به راه افتادن مهارشده و ظاهر فریبانه‌ی دستگاه قضا و قانون انجامید، اما حاکمیت هیچ کوششی برای شناسایی ریشه‌های واقعی این جنایت‌های سابقه‌دار و پرشمار و معرفی آمران اصلی به کار نبرد. با این همه، آگاهی‌های زیادی در مورد آن در جامعه رواج یافته است. دادگاه‌های نمایشی فرصت بیان دردها و شناسایی ابعاد جنایت‌ها را ندادند بلکه فقط چند تن از عوامل اجرایی شناخته‌شده مدتی به زندان افتادند و سپس آزاد شدند. یکی از آن‌ها نیز که زبان به اعتراف گشوده بود به صحنه‌ی خودکشی کشانده شد. هنوز شمار کثیری از آمران، عاملان، معاونان و مباشران هم‌چنان در خفا مانده‌اند. طُرفه آن که چندی پیش یکی از عاملان اصلی قتل‌ها در مجلس ختم مادر یکی از همگانش شرکت کرد و بی‌هیچ پرده‌پوشی در برابر رسانه‌های دیداری ظاهر شد. پیام روشن بود: «نپندارید چیزی عوض شده است». اما نویسندگان متعهد با وجود این گونه پیام‌ها هم‌چنان به تلاش خود برای آزادی اندیشه و بیان ادامه می‌دهند.

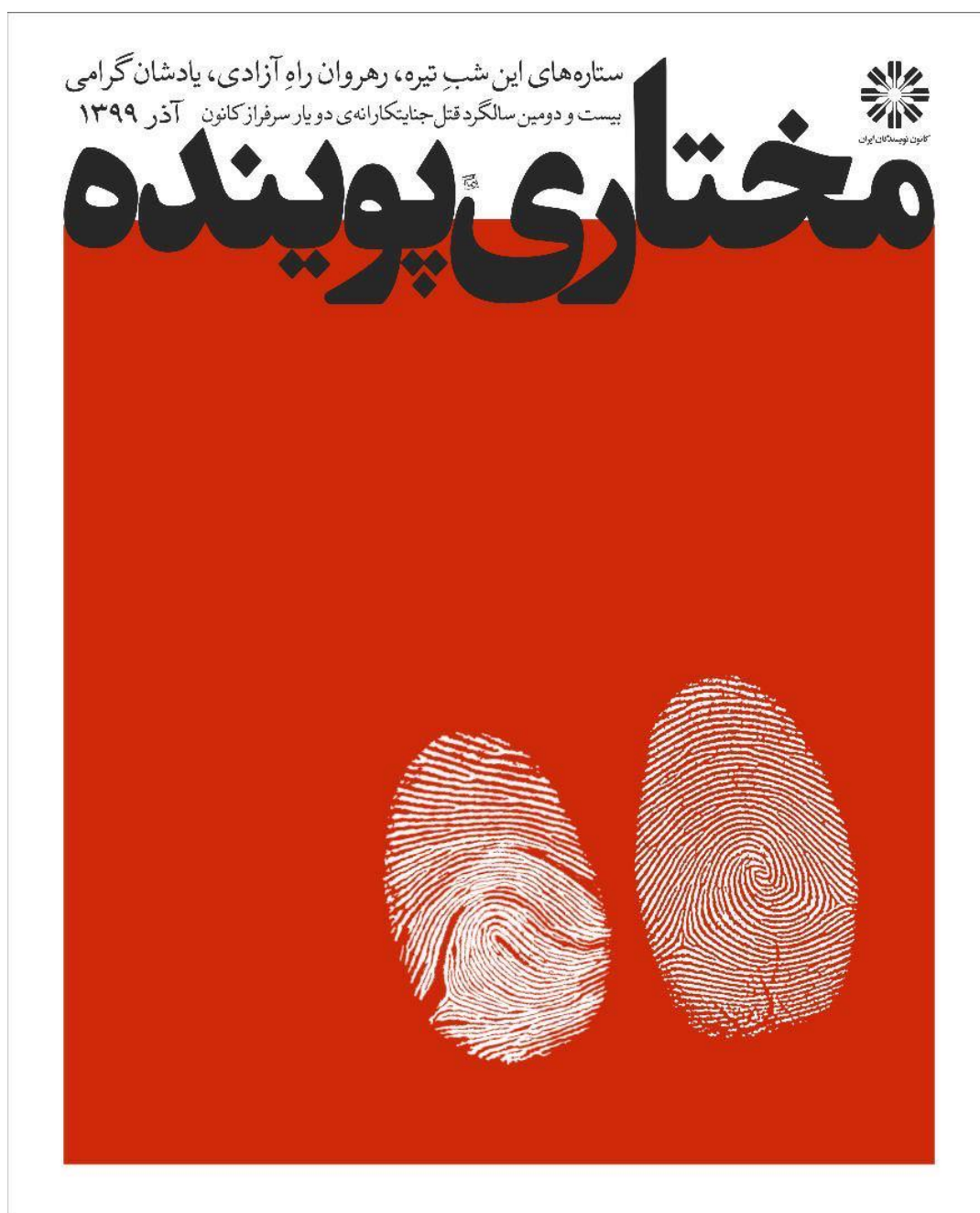
در پانزدهمین سالگرد قتل جنایت‌کارانه‌ی یارانمان، همراه با همه‌ی کسانی که نمی‌خواهند سر بر یوغ سکوت و بردگی فکری بگذارند بر پیمان خود در راه دستیابی به آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان پای می‌فشاریم.



چنان که پیش از این بارها گفته‌ایم اگر هزار سال نیز بدین گونه بگذرد باز هم چنان خواهان محاکمه و مجازات آمران و عاملان قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و دیگر قربانیان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای در دادگاهی علنی و عادلانه هستیم!

روز جمعه ۱۵ آذر ساعت ۲ بعد از ظهر در گورستان امامزاده طاهر گرد می‌آییم و مزار یاران جان‌باخته‌ی خود را گل‌باران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۳۹۲ / ۹ / ۱۲



به مناسبت شانزدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و

گرامی‌داشت یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

مردم ایران!

شانزده سال پیش، در آذرماه سال ۱۳۷۷ جنایتی سازمان‌یافته و هولناک در کشور ما رخ داد که طی آن چندین انسان آزاده و روشنفکر به وحشیانه‌ترین شیوه به قتل رسیدند. شماری از اعضای کانون نویسندگان ایران، از جمله محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، در میان جان‌باختگان بودند. قربانیان آن جنایت ددمنشانه گناهی جز دفاع از حقوق مردم و بیان عقاید خود نداشتند. آمران و عاملان آن جنایت اما تاریک‌اندیشانی بودند که حقوق مردم و آزادی اندیشه و بیان در قاموس‌شان معنایی نداشت. چنان‌که چندی بعد روشن شد، آن‌ها با تکیه بر قدرت سیاسی، قصد امحای فیزیکی مخالفان عقیدتی و سیاسی خود را در ابعادی بسیار گسترده‌تر از آنچه رخ داد داشتند. دریغ که پرونده‌ی قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای هیچ‌گاه به‌روشنی در برابر مردم گشوده نشد تا همگان دریابند که وقوع چنین فجایعی ریشه در کدام تفکر و کدام محافل قدرت دارد.

یاران هم‌قلم ما، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، نویسندگانی توانا و آزاداندیش بودند که بخشی عمده از زندگی کوتاه و پربار خود را در راه مبارزه با جهل و استبداد سپری کردند و سرانجام جان گرامی خود را در راه دفاع از آزادی اندیشه و بیان از دست دادند. میراث آن‌ها برای ما علاوه بر ده‌ها اثر گران‌قدر در زمینه‌ی شعر، ترجمه، پژوهش و مقالات انتقادی و روشنگرانه، بار امانتی است که بر دوش ما نهاده‌اند؛ بار امانتی که در کوتاه‌ترین کلام همانا دفاع از آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا است.

کانون نویسندگان ایران، هم‌چون سالیان گذشته، از خواست برحق خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای مبنی بر محاکمه‌ی علنی آمران و عاملان این جنایت حمایت می‌کند. ما خواستار تأمین امنیت، آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی برای همگان، لغو سانسور، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.

در شانزدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای، روز جمعه ۱۴ آذرماه، ساعت ۳ بعد از ظهر، بر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده واقع در گورستان امامزاده طاهر، گرد می‌آییم و یاد آنان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۳۹۳ / ۹ / ۱۱

به مناسبت هفدهمین سالگرد قتل نویسندگان آزادی‌خواه، محمد مختاری و جعفر پوینده

در هفدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و جعفر پوینده، یاد عزیز آن جان‌باختگان راه آزادی را گرامی می‌داریم. مرگ جان‌گداز آن جان‌های عاشق با گذشت این همه سال هنوز بر جسم و جان آزادی‌خواهان ایران و جهان آتش می‌زند. سهل است، حتی یادآوری این داغ شرربار روح و روان انسان‌های آزاده را می‌سوزاند، و ای بسا برخی کسان، از همین رو، مصلحت را در دم فرو بستن و سوختن و ساختن با این داغ بدانند. اما کانون نویسندگان ایران، هم به عنوان مدافع پیگیر آزادی بیان و ادامه دهنده‌ی راه پوینده و مختاری و همه‌ی رهروان راه آزادی و هم در مقام جوینده‌ی حقیقت کل قتل‌های سیاسی-عقیدتی موسوم به زنجیره‌ای، نه تنها سوختن در این داغ را به جان می‌خورد و بر این فاجعه‌ی اجتماعی چشم نمی‌بندد بلکه درعین مقاومت در برابر هرگونه ستم و سرکوب با صدایی هرچه رساتر برای ستم‌دیدگان این فاجعه دادخواهی می‌کند. کانون بر آن است تا زمانی که این غده‌ی سرطانی هم‌چنان در دل جامعه‌ی ایران جا خوش کرده و جولان می‌دهد، تا زمانی که صداهای دادخواهانه و اعتراضی هم‌چنان با داغ و درفش و سرکوب و خفقان رو به رو می‌شوند، هیچ انسانی نمی‌تواند خود را آزادی‌خواه بنامد مگر آن که برای جراحی و از میان برداشتن این غده‌ی انسان‌سوز و دیگر بسترهای آزادی‌ستیزی در جامعه‌ی ایران به پا خیزد.



فاجعه‌ی قتل‌های سیاسی-عقیدتی در این سال‌ها بی‌شک از برخی جهات مهم مورد اعتراض و نقد و ریشه‌یابی قرار گرفته است. اما زوایای پنهان و کتمان‌شده‌ی آن به علت فضای سنگین سرکوب و اختناق هم‌چنان ناروشن باقی مانده، و آنان که جرئت ورود به این زاویه‌ها را به خود داده‌اند، از جمله ناصر زرافشان عضو کانون نویسندگان ایران و وکیل خانواده‌های قربانیان این قتل‌ها، متحمل هزینه‌هایی بس گزاف شده‌اند. رئیس وقت کمیسیون اصل نود مجلس بر همین زاویه‌ی کتمان‌شده انگشت گذاشت آن‌گاه که اعلام کرد: ما در بررسی قتل‌های زنجیره‌ای به جایی رسیدیم که جلوتر از آن نمی‌توانستیم برویم.

کانون نویسندگان ایران در این سال‌ها همواره بر چند نکته‌ی مهم و کلیدی تأکید کرده که می‌تواند این زوایای پنهان را تا حدود زیادی روشن کند. نخست این که شمار قتل‌های زنجیره‌ای بسی بیش از آن است که به کشتار چهار نفر یعنی پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و جعفر پوینده محدود شود. از آن زمان به بعد، علاوه بر ده‌ها نام دیگر، از این نام‌ها نیز به عنوان قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای یاد شده است: غفار حسینی، احمد میرعلایی، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، احمد تفضلی، ابراهیم زال‌زاده، مجید شریف، پیروز دوانی، حمید حاجی‌زاده و فرزند خردسالش کارون. افزون بر این، قرار بود شمار دیگری از نویسندگان را با اتوبوس به اعماق دره پرتاب کنند، کشتاری دسته‌جمعی که البته ناکام ماند. نکته‌ی دیگر آن که آمران این قتل‌ها را باید در رده‌هایی بالاتر از رده‌ی مأموران دست‌چندمی از نوع سعید امامی و مصطفی کاظمی و امثال آن‌ها جست‌وجو کرد. همان مقدار بس ناچیز از اعترافات متهمان که به بیرون درز کرد نشانگر این حقیقت بی‌چون‌وچراست که تصمیم‌گیری در مورد این قتل‌ها فراتر از اختیارات کسانی بوده که به عنوان متهم معرفی شدند. اما وجه مهم دیگری که کانون بر آن تأکید کرده و هم‌چنان می‌کند این است که خفه کردن مختاری و پوینده نه قتل معمولی بلکه جنایتی مضاعف است، به این معنا که در جریان آن علاوه بر سلب حق حیات از دو انسان، آزادی‌خواهی و دگراندیشی نیز به مسلخ کشیده شده است. به یاد داریم که اندکی پس از قتل‌های آذر ۱۳۷۷، دادستان سازمان قضایی نیروهای مسلح به عنوان مرجع رسیدگی به پرونده اعلام کرد متهمان درباره‌ی مقتولان ادعاهایی دارند که باید آن‌ها را با استناد به ماده‌ی ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی اثبات کنند. ماده‌ی ۲۲۶ قانون پیشین مجازات اسلامی چنین مقرر کرده بود: «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند». به این ترتیب، به گفته‌ی مرجع رسیدگی به پرونده، قاتلان ادعا کرده بودند که پوینده و مختاری و فروهرها را به دلایل شرعی کشته‌اند. این ادعا هیچ معنایی نداشت و ندارد جز آن که این انسان‌ها را به دلیل عقاید دگراندیشانه و فعالیت‌های آزادی‌خواهانه‌شان کشته‌اند. یادآور می‌شویم که برخی از متهمان در دادگاه همین ادعای «استحقاق کشته شدن» را درباره‌ی مقتولان مطرح کردند، و این با وجود تمام تلاش‌ها و ترفندهایی بود که پنهان‌کنندگان حقیقت قتل‌ها برای انصراف متهمان از طرح این ادعا به کار بستند، چرا که می‌خواستند و هم‌چنان می‌خواهند مواد قانونی از نوع ماده‌ی فوق را، که به توحش و آدم‌کشی جنبه‌ی قانونی می‌دهند، محفوظ نگه دارند تا با استناد به آن‌ها بتوانند به طور قانونی نیز صداهای آزادی‌خواهانه را در گلو خفه کنند. پنهان‌سازی عامدانه‌ی همین حقیقت است که، به نظر کانون نویسندگان ایران، جنایتی است دیگر — علاوه بر جنایت سلب حق حیات — در حق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، از جمله دو نویسنده‌ی آزادی‌خواه و دو عضو صادق و پیگیر کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و جعفر پوینده. و ما همچنان دوره خواهیم کرد داستان روشن‌گرانه، هرچند دردناک، این جنایت مضاعف را بر سر هر کوی و برزن، تا آن زمان که پرده برافتد، ابعاد پنهان این جنایت برای مردم ایران و جهان سراسر آشکار شود، آمران و عاملان آن به سزای اعمال ننگین‌شان برسند و زمینه‌ی تکرار این توحش انسان‌ستیزانه از جامعه‌ی ایران رخت بربندد.

در هفدهمین سالگرد قتل وحشیانه و تبهکارانه‌ی جعفر پوینده و محمد مختاری، روز جمعه ۱۳ آذر ۱۳۹۴ ساعت ۲/۵ بعد از ظهر مزار آن جان‌باختگان راه آزادی را در امام‌زاده طاهر کرج گلباران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران - ۱۰ آذر ۱۳۹۴



به مناسبت هجدهمین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی رهروان دلیر آزادی، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

هجده سال از خزان هولناک سال ۱۳۷۷ گذشت. اما روشنایی هنوز در پرده‌های تودرتو و تاریکِ ابهام زندانی‌ست. هرچند در آن پاییز مرگ‌بار شاخه‌ها و برگ‌های قتل‌های سازمان‌یافته و سیاسی-عقیدتی نمایان شد، اما ریشه‌های رویکرد ارتجاعی کشتار و حذف مخالفان و دگراندیشان نه تنها هم‌چنان برجا مانده است بلکه سیر آن را می‌توان تا نخستین سال‌های پاگرفتن حاکمیت جدید پی گرفت. حذف فیزیکی مخالفان و منتقدان در بسیاری از شهرها به گونه‌ای شکل گرفت که رعب و وحشت را در بدنه‌ی جامعه بپراکند. پیام نمایندگان ستم روشن بود: هر صدای آزادی خواهانه‌ای را در گلو خفه می‌کنیم! سپس برای زمینه‌سازی فرهنگی-تبلیغاتی، ساخت برنامه‌های تلویزیونی بر ضد روشنفکران مستقل در دستور کار قرار گرفت. دور تازه‌ی سرکوب آزادی‌خواهان با برنامه‌های ننگینی چون «هویت» از سوی کارگزاران امنیتی در سیمای جمهوری اسلامی آغاز شد. آن‌گاه نوبت به احضار و تهدید نویسندگان، شاعران و همه‌ی روشنفکران مستقلی رسید که در پی تجدید فعالیت نهاد مستقل اهل قلم، کانون نویسندگان ایران، بر آمده بودند. طرح ناکام به دره انداختن اتوبوس حامل نویسندگان در سفر ارمنستان و ربودن یکی از فعالان کانون، این چرخه‌ی وحشت‌افکنی را به اوج‌های تازه‌ای رساند.

اما هنوز چرخه‌ی مرگ و هول تکمیل نشده بود. قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ (موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای) موج دیگری برای حذف فیزیکی دگراندیشان و آزادی‌خواهان به راه انداخت. با آشکارشدن قتل‌های تبهکارانه‌ی دو نویسنده‌ی آزادی‌خواه و عضو کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، اعتراض همه‌جانبه‌ی آزادی‌خواهان و روشنفکران متعهد بالا گرفت. البته کمی پیش از آن، گردونه‌ی جنایت و تاریکی به کار افتاده بود و داریوش فروهر و پروانه اسکندری را وحشیانه سلاخی کرده بود. حاکمیت ابتدا کوشید پیش‌دستی کند و با پذیرفتن و محدود کردن این کشتارها به چهار قتل از عمق این جنایت‌ها بکاهد و روند مستمر سرکوب سازمان‌یافته را نتیجه‌ی انحراف مشتی «خودسر» جلوه دهد. اما آرام آرام آشکار شد که عاملان بی‌رحم و خشن دستگاه امنیتی، در گذشته‌ای نه چندان دور، از ریختن خون ده‌ها مخالف و آزادی‌خواه دیگر هم‌چون زنده‌یادان سعیدی سیرجانی، ابراهیم زال‌زاده، احمد تفضلی، غفار حسینی، احمد میرعلایی، پیروز دوانی، حمید و کارون حاجی‌زاده، مجید شریف و... هیچ بیمی به خود راه نداده‌اند.

بیش از دو سال بعد، دادگاهی سرهم‌بندی‌شده در پشت درهای بسته و بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان جان‌باختگان بر پا شد. اما پیش از آن سعید امامی را از میان برداشتند تا رازهای مگوی این تبهکار و فرماندهان اصلی‌اش هم‌چنان در پرده بماند. سپس با حذف همه‌ی اقرارهای او طول و عرض پرونده را کوچک و کوچک‌تر کردند و سرانجام مشتی عامل خرده‌پا را محکوم کردند و پس از چندی همین که آب‌ها از آسیاب افتاد همان‌ها را نیز به مرخصی‌های مادام‌العمر فرستادند. در این میان، ناصر زرافشان، وکیل متعهد قربانیان و عضو کانون نویسندگان ایران، را به جرم بیان حقیقت و کوشش پیگیرانه و پافشاری برای روشن شدن همه ابعاد جنایت و طلب محاکمه‌ی آمران و عاملان جنایت‌ها، به پنج سال زندان محکوم کردند. از این گذشته، طی این سال‌ها، نه تنها کم‌ترین گشایشی در فضای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه پدید نیامد، بلکه دامنه‌ی فشار و سرکوب این‌بار به شیوه‌های دیگر گسترش یافت و کارگران، زنان، دانشجویان، فعالان اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، روزنامه‌نگاران و... سرکوب و قلع و قمع شدند. فشارهای امنیتی بر کانون نویسندگان ایران هم‌چنان به شدت ادامه داشته است و طی این سالیان بسیاری از اعضای این تشکل فرهنگی-اجتماعی مستقل به اتهام فعالیت‌های کانونی تحت تعقیب و مراقبت و بازجویی قرار گرفته، به محاکمه کشیده شده و راهی زندان شده‌اند. طی سه ماه گذشته، احضار و بازجویی شماری از اعضای هیئت دبیران کانون، جلوگیری از برگزاری مراسم سالگرد احمد شاملو، ممانعت از برپایی مجمع عمومی و انتخابات کانون تنها یک پیام روشن برای آزادی‌خواهان در برداشته است: هرگز نپندارید چیزی عوض شده است!

در هجدهمین سالگرد قتل جان‌باختگان راه آزادی، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، کانون نویسندگان ایران بار دیگر اعلام می‌کند که با آرمان‌های پاک و آزادی‌خواهانه‌ی یاران از دست رفته‌ی خود برای دستیابی به آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا، بر همان پیمان است که بود، هرگز حتی یک‌دم از دادخواهی در نمی‌گذرد و تا محاکمه و مجازات آمران و عاملان جنایت‌های سه دهه‌ی اخیر و برچیده شدن تمامی بساط شکنجه



و آزار و آزادی‌گشی دمی از پای نمی‌نشیند. به همین مناسبت، روز جمعه ۱۲ آذرماه، ساعت ۳ بعد از ظهر، بر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده در گورستان امامزاده طاهر کرج گرد می‌آییم و یادشان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران - ۹ آذر ۱۳۹۵

در نوزدهمین سالگرد قتل تبه‌کارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده یاد جان‌باختگان آزادی را گرامی می‌داریم

در آستانه‌ی نوزدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷ و حذف فیزیکی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، دو تن از اعضای متعهد کانون نویسندگان ایران، سیاهی آن روزهای رعب و وحشت و تهدید چنان بر قامت پائیز سایه می‌افکند که هر قلب روشنی را به درد می‌آورد و انگیزه‌ی دادخواهی برای خون‌های پاک ریخته شده را در ذهن هر آزادی‌خواه، بیش از پیش بیدار می‌کند.

اکنون نوزده سال از جنایتی می‌گذرد که در راستای اجرای سیاست سرکوب و حذف مخالفان و دگراندیشان رخ داد. گرچه چنین سیاست‌هایی در حکومت‌های پیشین نیز به شکل‌های مختلف از تهدید و به بند کشیدن و داغ‌ودرفش کردن به اجرا درمی‌آمد، در دوران حاکمیت جدید به برنامه‌ای سازمان یافته، علنی و همه‌جانبه بدل شد که اگر هم جناحی از حاکمیت، در یک مورد خاص، قتل‌های پاییز ۷۷، زیر فشار افکار عمومی نتوانست آن را انکار یا پرده‌پوشی کند، طرح و اجرای آن را به نیروهای خودسر سازمان‌های امنیتی نسبت داد. اما بر کم‌تر کسی پوشیده است که برنامه‌ای سازمان‌یافته برای نابودی نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران مستقل و منتقد در کار بود که طی چند سال، نخست با سرهم کردن و پخش برنامه‌ی ننگینی چون «هویت» در تلویزیون جمهوری اسلامی، برای پاپوش‌دوزی و بدنام کردن روشنفکران و آن‌گاه احضار مکرر نویسندگان مستقل و اعضای کانون نویسندگان ایران به مراکز امنیتی و ایجاد فضای رعب و وحشت و تهدید به قتل طرح‌ریزی شد و سپس چون نتوانستند روشنفکران مستقل را از پا در آورند کمر به قتل آنان بستند.

شواهدی که همان هنگام به دست آمد نشان داد سیاست حذف مخالفان پیشنهادی دراز داشته است و هرگز به این دو قتل محدود نبوده است و سازمان‌های امنیتی خون‌بسیاری از مخالفان و دگراندیشان، از جمله زنده‌یادان سعیدی سیرجانی، ابراهیم زال‌زاده، احمد تفضلی، غفار حسینی، احمد میرعلایی، پیروز دوانی، حمید و کارون حاجی‌زاده، مجید شریف و... را ریخته‌اند.

پیگیری مستمر خانواده‌های قربانیان، ناصر زرافشان، وکیل برخی جانباختگان، و بسیاری از اعضای کانون نویسندگان ایران، ابعادی از جنایت‌ها را آشکار کرد و سبب شد تا چندی پس از ماجرای قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷، «دادگاهی» پشت درهای بسته و بدون حضور خانواده‌های جان‌باختگان و وکیلان آن‌ها برگزار شود. اما از میان برداشته شدن سعید امامی، یکی از عاملان اصلی اجرای جنایت‌ها، پیش از برگزاری این دادگاه، سبب شد تا بیش‌تر مسایل مهم این پرونده و قتل‌های سیاسی دیگر هم‌چنان در پرده‌ی ابهام و تاریکی بماند؛ چرا که افشای اعترافات او می‌توانست بسیاری از ابعاد این پرونده را هر چه بیش‌تر باز کند و موجب افشای چهره‌آمران و عاملان اصلی جنایت‌ها شود.

کانون نویسندگان ایران که از آغاز فعالیت خود در ۱۳۴۷ تا به امروز همواره تحت فشارهای امنیتی و ممانعت‌های بسیار قرار داشته است و حتی برای برگزاری مراسم سالگرد جان‌باختگان راه آزادی بر مزار آن‌ها با ممانعت و سرکوب روبه‌رو بوده است، ضمن تجدید عهد با آرمان‌های انسانی و آزادی‌خواهانه‌ی یاران ستم‌گشته‌ی خود برای برچیده شدن بساط سانسور و خفقان، و تحقق آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان، اعلام می‌دارد که هرگز از دادخواهی برای خون‌های ریخته‌شده دست باز نخواهد داشت و تنها محاکمه و مجازات آمران و عاملان قتل‌های سیاسی است که می‌تواند عدالت را بر ستمکاران و سرکوبگران جاری کند و زمینه‌ای فراهم آورد که در آینده سخن گفتن و خواست آزاد زیستن جنایت‌شمرده نشود.



روز جمعه هفدهم آذرماه ساعت ۳ عصر بر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده در گورستان امامزاده طاهر کرج گرد می‌آییم و یاد و نام جانبختگان راه آزادی اندیشه و بیان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران — ۱۴ آذر ۱۳۹۶

به مناسبت بیستمین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

بیست سال از آن خزان خون چکان گذشت

از پاییز ۱۳۷۷ که نیروهای شر و پلیدی چندین و چند انسان آزادی‌خواه و روشنفکر از جمله یاران هم‌قلم ما، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، را به وحشیانه‌ترین شکل به قتل رساندند بیست سال می‌گذرد، جان‌های عزیزی که خواسته‌شان چیزی جز آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا نبود، حال آن‌که ذهن متحجر عاملان و آمران آن جنایات هولناک حتی حقوق اولیه‌ی انسان‌ها را نیز بر نمی‌تافت. چندان‌که بعدها آشکار شد قصد این جنایتکاران نه فقط عزیزان ما، که حذف گسترده‌ی آزاداندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی بود. شگفت آن‌که دادخواهی‌ها نیز هرگز جز تهدید و ارباب خانواده‌ی قربانیان و زندانی کردن یکی از وکلای پرونده و آزار و اذیت و بازداشت چند عضو باسابقه‌ی کانون نویسندگان ایران نتیجه‌ای در پی نداشت. اگرچه بازماندگان یاران ستم‌کشته‌مان در این سال‌ها لحظه‌ای دست از دادخواهی برنداشته‌اند، اما تا به امروز پرونده‌ی قتل‌های سیاسی-عقیدتی به‌روشنی گشوده نشده است، و حکومت هم‌چنان و بی‌وقفه به سرکوب و خفه کردن هر صدای مخالفی مشغول است. ممانعت هرساله‌ی نهادهای امنیتی از برگزاری مراسم یادبود قربانیان قتل‌های سیاسی موسوم به زنجیره‌ای، ضرب و شتم و بازداشت هرباره‌ی کسانی که برای پاسداشت خون این عزیزان بر مزارشان حاضر می‌شوند، تعقیب و احضار و بازداشت اعضای کانون نویسندگان ایران و ... هر بیننده و شنونده‌ای را متقاعد می‌کند که حاکمیت نمی‌خواهد ابعاد تاریک پرونده آشکار و دادخواهی‌ها پی گرفته شود.

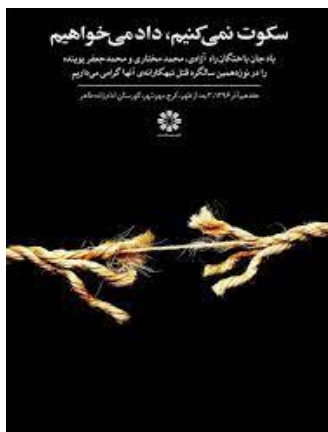
یاران ما که عمر کوتاه و پربارشان یک‌سر تمرین مدارا بود و هم‌زمان ایستادگی در برابر جهل و خرافه و استبداد، هرچند سرانجام جان خویش را در دفاع از آزادی عقیده و بیان از دست دادند، میراثی گرانقدر و ارجمند برای ما به جا نهادند. ده‌ها کتاب و اثر ماندگار ادبی و پژوهشی و انتقادی و ترجمه‌های کم‌نظیر و درخشان از نویسندگان و شاعران جهان. علاوه بر این و مهم‌تر از همه بار امانتی‌ست که بر دوش ما نهادند، باری عظیم و تحمل‌سوز که همانا دفاع از آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثناست. کانون نویسندگان ایران امسال نیز هم‌چون سال‌های گذشته دست از دادخواهی برنخواهد داشت و هم‌پای خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای خواستار محاکمه‌ی علنی و عادلانه‌ی آمران و عاملان این قتل‌ها و جنایات سازمان‌یافته‌ی پیش از آن بوده و خواهد بود.

سکوت نمی‌کنیم،

در بیستمین سالگرد قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای روز جمعه ۱۶ آذرماه، ساعت ۳ بعد از ظهر، بر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده در گورستان امامزاده طاهر گرد هم می‌آییم و یادشان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران — سه‌شنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۷





بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت بیست و یکمین سالگرد قتل نویسندگان آزادی‌خواه: محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

بیست و یک سال از بر ملا شدن قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای گذشته است؛ جریانی سازمان‌یافته که کشتن دو عضو کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، و کاردآجین کردن دو فعال سیاسی، داریوش فروهر و پروانه اسکندری، تنها بخشی از آن بود؛ جریانی که در طول سال‌ها جان نویسندگانی چون غفار حسینی، احمد میرعلایی، مجید شریف، حمید حاجی‌زاده، پیروز دوانی و بسیاری دیگر را در داخل و خارج کشور ستانده بود. پایداری روشنفکران و آزادی‌خواهان در حمایت از دادخواهی خانواده‌های کشته‌شدگان، نه تنها آن جنایات هولناک را از دستبرد فراموشی در امان نگه داشت که دادخواهی را مسئله‌ای عمومی کرد.

اکنون، هم‌زمان با بیست و یکمین سالگرد قتل یاران ما، حکومتی که دستش از خون جان‌باختگان دهه‌ی سیاه ۶۰ و کشته‌شدگان ۷۸ و ۸۸ و ۹۶ و قربانیان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای رنگین بود، به روی مردم آتش گشوده است. هنوز زمانی از اخبار کشتار «شهریار» نگذشته است که خبر از کشتار هولناک «نیزار ماهشهر» می‌رسد. در گرماگرم این خشونت خون‌بار و تهدید و ارباب بازماندگان قربانیان، هر لحظه بیش از پیش بیمناکِ جان‌بازداشت‌شدگان و در زندان‌ماندگانیم. آن‌چه در این روزها به سبب سرکوب و سانسور گسترده بر مردم معترض رفته است، ما را در راه کوشش برای تحقق بخشیدن به آزادی بیان و مبارزه‌ی بی‌امان با همه‌ی شکل‌های سانسور استوارتر کرده است.

گرد آمدن هر ساله‌ی ما بر مزار دو جان‌باخته‌ی آزادی بیان، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، سر سپردن به آئین سوگواری و تسکین رنج فقدان نیست؛ پای فشردن بر حق دادخواهی است؛ ارج نهادن بر آرمانی است که دو عضو مؤثر کانون نویسندگان ایران جان خود را بر سر آن گذاشتند: تحقق «آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا».

کانون نویسندگان ایران در سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده صدای دادخواهی خود را بالاتر می‌برد و اعلام می‌کند که تا محاکمه و مجازات آمران و عاملان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای از پا نخواهد نشست. به همین مناسبت، روز جمعه ۱۵ آذر ماه، ساعت ۳ بعد از ظهر، بر مزارشان گرد می‌آییم و یادشان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران — ۱۳ آذر ۱۳۹۸

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

به مناسبت بیست و دومین سالگرد قتل محمدجعفر پوینده و محمد مختاری

در پاییز سال هزار و سیصد و هفتاد و هفت محمد مختاری و محمدجعفر پوینده از اعضای فعال کانون نویسندگان ایران و از مسئولان برگزاری مجمع عمومی کانون، در خیابان‌های تهران ربوده شدند و به قتل رسیدند. گرچه وزارت اطلاعات وقت، به صورت رسمی مسئولیت قتل‌ها را پذیرفت اما آن را کار «گروهی از ماموران خودسر» دانست و در نهایت تنها چند تن از عاملان رده پایین آن جنایات هولناک در دادگاهی فرمایشی و یک‌سویه محاکمه شدند. در حالی که یکی از وکیل‌های پرونده، ناصر زرافشان، حقوقدان و عضو کانون نویسندگان ایران، به دلیل پیگیری قتل‌ها به مدت پنج سال به زندان افتاد.

کشتن نویسندگان و فعالان سیاسی و مدنی به روش‌های مختلف به‌ویژه در آن چند سال پیوسته در دستورکار نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بوده و بارها اجرا شده است. از جمله به قتل رساندن احمد میرعلایی و غفار حسینی، از دیگر اعضای کانون نویسندگان ایران. آن‌ها را کشتند تا هراسی در دل دیگر نویسندگان و اندیشمندان بیاندازند اما صدای زنان و مردان آزاده از هر سو بلند و بلندتر شد. در این سال‌ها اگرچه هر روز بر تعداد مردم آگاه و معترض که به دادخواهی و حق‌طلبی برخاسته‌اند افزوده شده، حاکمیت نیز بیش از پیش به سانسور و سرکوب ادامه داده است؛ توهین و تهمت در روزنامه‌ها و نشریات حکومتی و رادیو و تلویزیون و ورود به حریم خصوصی، پرونده‌سازی، زندان، تهدید و تبعید نویسندگان شیوه‌ی همیشگی حامیان تک‌صدایی برای بقای خود و سرکوب مخالفان بوده است.

اکنون که بیش از دو دهه از آن قتل‌های تبهکارانه می‌گذرد کانون نویسندگان ایران و مردم آزادی‌خواه لحظه‌ای حتی دست از دادخواهی نکشیده‌اند. آن‌چه در این مسیر توان‌مان بخشیده و چراغ راه‌مان بوده ایستادگی انسان‌هایی آزاداندیش مانند مختاری و پوینده است که چه در نوشته‌هایشان و چه در فعالیت‌های جمعی هرگز در برابر نیروی تباہی و سیاهی سر خم نکردند.

کانون نویسندگان ایران، تا آزادی نویسندگان و برچیده شدن سانسور که همانا خواست باران ستم‌گشته‌اش بود، تلاش خواهد کرد و بیست و دو سال پس از به قتل رسیدن مدافعان آزادی بیان و اعضای استوار خود، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، به دادخواهی‌اش ادامه می‌دهد و یاد و خاطره‌شان را گرامی می‌دارد.

کانون نویسندگان ایران - ۱۷ آذر ۱۳۹۹

(کانون نویسندگان ایران برخلاف سال‌های پیش، امسال به دلیل شیوع بیماری همه‌گیر و برای حفظ سلامت مردم برنامه‌ای برای حضور جمعی بر مزار این عزیزان ندارد.)



در بیست و سومین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷ یاد محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را گرامی می‌داریم

کانون نویسندگان ایران

آذر ماه ۱۴۰۰



در بیست و سومین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷ یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را گرامی می‌داریم

شک نباید داشت که آن‌چه در آذرماه سال هزار و سیصد و هفتاد و هفت رخ داد برای اهل نظر، برای زخم‌خوردگان و آگاهان به آن‌چه در چند دهه‌ی اخیر در این سرزمین بلازده می‌گذرد، هیچ تازگی نداشت و فقط مایه‌ی شگفتی کسانی شد که تاریخ را در حافظه‌ی خود دربست به تعطیلات ابدی فرستاده‌اند. در این میان حاکمیت که منافع هنگفتی در فراموشی دارد، با مردم‌فریبی و جعل تاریخ و پوشاندن ریشه‌های تبهکاری، همه‌ی کوشش خود را به کار برد تا نخست این قتل‌ها را به چهار مورد پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده محدود کند و از قتل سعیدی سیرجانی، احمد تفضلی، پیروز دوانی، مجید شریف، حمید و کارون حاجی‌زاده، غفار حسینی، احمد میرعلایی و ده‌ها ستم‌کشته‌ی دیگر، و نیز توطئه‌ی به دره انداختن اتوبوس حامل نویسندگان در سفر ارمنستان و ربودن یکی از نویسندگان و فعالان کانون نویسندگان ایران، فرج سرکوهی، هیچ سخنی به میان نیاورد؛ سپس جنایت را «خودسرانه» جلوه داد و سرانجام مضحک‌تر از همه کوشید چنین جلوه دهد که اگر قتلی اتفاق افتاده نه از سربند سیاست‌همیشگی حاکمیت در قتل و سرکوب دائمی مخالفان بلکه از آن‌جاست که جناحی از حاکمیت خواسته است با این قتل‌ها جناح دیگر را زمین‌گیر کند؛ به این ترتیب به خیال خام خود همه‌ی سعی خود را به کار برد تا دامن کل حاکمیت را از جنایت سیستماتیک و مستمر چند دهه‌ی اخیر برکنار نگه دارد. اما جنایت تبارنامه‌ای دارد که پیشینه‌ی درازدامن و خونین آن به بزرگ‌ترین کشتار دگراندیشان و مخالفان سیاسی در دهه‌ی ۱۳۶۰ و خاصه قتل هزاران زندان سیاسی در ۱۳۶۷ و چه‌بسا پیش از آن، به نخستین روزها و ماه‌های به قدرت رسیدن حاکمیت جدید می‌رسد. اگر بر این تاریخ سراسر خون و چرک و تبهکاری چشم ببندیم، چنان که برخی کسان در بسیاری موارد چشم پوشیده‌اند، یقین باید داشت که سلسله‌ی خون‌چکان جنایت و ستم و سرکوب هم‌چنان ادامه خواهد یافت؛ زیرا روشن نخواهد شد که چرا حاکمیت پس از قتل‌های پاییز ۱۳۷۷، در دادگاهی در بسته، بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان آن‌ها، آمران قتل‌ها را از هرگونه بازخواست مصون داشت، تنی چند از عاملان دست‌چندم قتل‌ها را در دادگاهی نمایشی به محاکمه کشید و راهی زندان کرد و پس از چندی همه را به مرخصی ابد مدت فرستاد؛ و در عوض وکیل شجاع پرونده، ناصر زرافشان، عضو کانون نویسندگان ایران، را به اتهام واهی «افشای اسرار دولتی» محاکمه و به زندان محکوم کرد و در ۱۳۷۸ به کوی دانشگاه به دانشجویان معترض یورش برد و دست به قتل و ضرب و جرح و غارت گشود. چندی بعد، در ادامه‌ی جنایت سال ۷۷، اما این بار به وسایلی دیگر، منشی منتخب کانون نویسندگان ایران، منیژه نجم‌عراقی، را به یک سال زندان محکوم کرد، به خانه‌های برخی از اعضا ریخت، برای تنی چند از اعضا پرونده‌سازی کرد و سرانجام سه تن از اعضای کانون نویسندگان ایران، رضا خندان (مهابادی)، بکتاش آبتین، کیوان باژن و، به تازگی، آرش گنجی را به اتهام‌های بی‌اساس به زندان‌های درازمدت محکوم کرد؛ و بدین‌گونه تعقیب‌کننده جای خود را به تعقیب‌شونده سپرد و قربانی بر صندلی اتهام و تبهکار بر صدر مصطبه نشست؛ چنان‌که به حکم تاریخ این چند دهه انتظاری هم جز این نمی‌رفت!

اما در بیست و سومین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده چنان که بارها گفته‌ایم: اگر هزار سال بر این قتل‌ها بگذرد، یقین است که هرگز نخواهیم گذاشت گرد فراموشی بر جنایت بنشیند؛ ما دادخواه این جنایت و همه‌ی جنایت‌ها، آزادی‌کشی‌ها و ستم‌هایی هستیم که یقین داریم بدون دست بردن به ریشه‌های آن و قطع شجره‌ی خبیثه‌ی جنایت، نمی‌توان هیچ امید داشت که کشتار و حذف فیزیکی مخالفان و حق‌طلبان تکرار نشود، چنان که تاریخ دو دهه‌ی اخیر پس از این قتل‌ها گواه روشن این مدعاست.

در بیست و سومین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، رهروان آزادی، یاد عزیزشان را گرامی می‌داریم و، با رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی، روز جمعه ۱۹ آذر، ساعت ۳ بعد از ظهر، مزارشان را گل‌باران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران — ۱۷ آذر ۱۴۰۰



به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده یاد ستم‌کشتگان راه آزادی را گرامی می‌داریم

در نظر برخی کسان که تاریخ از امروز آغاز می‌شود، سلاخی کردن پروانه اسکندری و داریوش فروهر در خزان سال ۱۳۷۷ و در پی آن قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، اعضای ارجمند و مؤثر کانون نویسندگان ایران، واقعه‌ای شگفت و تکان‌دهنده بود در سیر وقایع ملالت‌بار روزمره که یکی چند روزی ذهن خفتگان را برمی‌انگیخت و سپس در پستوی هزاردالان روزمرگی و غفلت و بی‌خبری گم می‌شد. اما جنایت‌های سیاسی-حکومتی سال ۷۷ تاریخچه‌ای بس خون‌بار و درازآهنگ داشت که اگر ریشه‌های پلید و ضدبشری آن شناخته نشود و یک بار برای همیشه از میان نرود، بی‌گمان جنایت پشت جنایت از کشته‌ها پشته خواهد ساخت، چنان‌که این روزها ساخته است، و بر ما روشن نخواهد شد که چرا ندای آزادی‌خواهانه‌ای که از زن ایرانی در اسفند سال ۱۳۵۷ برخاست، از مرد ایرانی پاسخ نگرفت و به دست حاکمان تازه به قدرت رسیده در نطفه خفه شد، در دو سه ماه گذشته پرچم خونینی شد برای بازپس گرفتن حق آزاد و برابر زیستن و به دور افکندن یوغ بردگی واپس‌گرایان حاکم. بانگی که در اسفند ۵۷ برخاست پژواکی داشت که در ۱۴۰۱ به گوش جان شنیده شد.

اگر سرکوب زنان در سال ۵۷، در ادامه‌ی خود قلع‌و‌قمع مطبوعات از بن رسته‌ی پس از انقلاب بهمن، سرکوب مردم حق‌طلب گرد در تابستان سال ۱۳۵۸، درهم‌کوبیدن جنبش مستقل و آزادی‌خواهانه‌ی دانشجویان در اردیبهشت سال ۵۹، کشتار مبارزان سیاسی، از میان بردن احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، سندیکاها، اتحادیه‌ها و تشکل‌های آزاد کارگری و قتل‌عام نزدیک به ۵۰۰۰ زندانی سیاسی کت‌بسته و حکم‌گرفته را در پی نداشت، شک نباید داشت که حکومت به خود جرئت نمی‌داد در روز روشن مشتی رجاله‌ی سیاه‌کار سیاه‌اندیش را به شکار آزادی‌خواهان راهی خیابان‌ها کند، و برای تحکیم پایه‌های سست حاکمیت خود از هیچ جنایتی روی‌گردان نباشد.

«مرگ» مشکوک سعیدی سیرجانی، نیست‌کردن جسمی پیروز دوانی، کاردآجین‌کردن حمید و کارون حاجی‌زاده، قتل احمد میرعلایی، غفار حسینی، مجید شریف و افشای ده‌ها زندانی سیاسی آزادشده‌ی پس از سال ۶۷ در مطبوعات سال ۷۷ مقدمه‌ای شد بر کشتار روشنفکران آزادی‌خواهی که هرگز نخواستند سر بر خط حاکمیت آزادی‌ستیز بگذارند و به چیزی کم‌تر از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان رضایت نمی‌دادند. و چنین شد که در فردای قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، در دادگاهی در بسته، بدون حضور خانواده‌ها و وکلای مقتولان، تنی چند از عوامل دست‌چندم جنایت را به محاکمه کشیدند، هرگز دست به ریشه‌های جنایت نبردند و دست به ترکیب آمران و فرماندهان جنایت نزدند، و برای تکمیل این مضحکه‌چندی بعد وکیل شجاع جان‌باختگان راه آزادی، ناصر زرافشان، را به ۵ سال زندان محکوم کردند و بی‌درنگ حکم زندان را به اجرا گذاشتند مطابق معمول این چهار دهه، سنگ را بستند و سگ را رها کردند. از آن پس متهمان این جنایت را به مرخصی ابدی فرستادند، در عوض چندی نگذشت که در دنباله‌ی پروژه‌ی قتل‌های پاییز ۷۷ برخی اعضای کانون نویسندگان ایران، از جمله منیژه نجم‌عراقی و فریبرز رئیس‌دانا را محاکمه و زندانی کردند، برای عده‌ای از اعضای کانون پرونده‌سازی کردند و از آن میان برای سه تن، رضا خندان مهابادی، بکتاش آبتین و کیوان باژن، حکم‌های درازمدت زندان بریدند و راهی زندان‌شان کردند و سرانجام بکتاش آبتین را با تعلل عمدی در درمان بیماری او کین‌توزانه به قتل رساندند.

بدین‌گونه، آن‌چه امروز در خیابان‌های سراسر ایران، در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها و «سوله»های گمنام و بی‌نام‌ونشان بر جوانان و مردم به‌پاخاسته و به‌جان‌آمده‌ی جنبش آزادی‌خواهی ما می‌گذرد، بی‌گمان پیوندی ناگسستنی دارد با فریاد حق‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ای که سراسر این چهار دهه را درنور دیده است و تا دستیابی به آزادی هم‌چنان طنین‌آنداز خواهد بود. به گمان ما، دور نیست روزی که تبهکاران برای همه‌ی این جنایت‌ها و نابکاری‌ها یک‌جا در پیشگاه مردم ایران حساب پس بدهند.

کانون نویسندگان ایران یاد ستم‌کشتگان پائیز سال ۱۳۷۷ را گرامی می‌دارد و روز جمعه ۱۸ آذر ساعت ۳ بعدازظهر مزار محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را گلباران می‌کند.

کانون نویسندگان ایران — ۱۵ آذر ۱۴۰۱





کانون نویسندگان ایران





فکر نمی‌کنم کسی به چهره‌ی خندان محمد مختاری و چهره‌ی فکور محمد پوینده نگاه کرده باشد و مسحور این دو چهره نشده باشد. چهره‌ی مختاری را لبخندی می‌پوشاند و آرامش در چهره‌ی پوینده خوانده می‌شود. عکس‌ها انگار با بیننده حرف می‌زنند. مختاری اصلاً با این عکس شناخته می‌شود. عکس‌های زیادی از مختاری گرفته شده، ولی این عکس چیز دیگری است. مختاری انگار با شجاعت به بیننده می‌گوید: ببین این همه سنگ بر سرم مصیبت بارید، ولی من باز می‌خندم. با مرگ بازی می‌کنم. تو هم دریادل باش و بخند. هراس به دل راه نده. زندگی همین دو سه روز است. باکت مباد و اندوهت.

پوینده هم در فکر و آرام است. چهره‌اش معصوم ولی در درونش غوغاست. او جنت‌مکان نیست و چون از پایان کارش خبر دارد، اندیشناک است؛ نه این‌که بترسد. کسی که در این قدم گذاشته نمی‌ترسد. روی سنگ مزارشان، محمد مختاری (۱۳۲۱-۱۳۷۷) را شاعر و نویسنده و پوینده (۱۳۳۲-۱۳۷۷) را مترجم و نویسنده و جامعه‌شناس نوشته‌اند. و این برای‌شان کم است. آن‌ها ادامه‌دهنده‌ی راه صوراسرافیل‌ها هستند. گورنبشه‌ی محمدجعفر پوینده مفصل‌تر است. محمد مختاری شاعر و مؤلف است، و حق این مؤلف‌بودن را در کتاب‌هایی که نوشته به خوبی ادا کرده است. پوینده نیز.

محمد جواهرکلام